بیاناتی که در سواد مکاتبات شما رسید از مضامین آن یافت شگفتگی خاطر نثر بیز گردید
الحمد لله که صحت و تندرستی بحال آن نور دیده یا بکرم رب المعبود در لاحق شده تعلقی که همیشه
سیمه مو بعید و بعید را عایده است باشند که جماعت اطبا از خاطر جمع خواهید بیعه
و اینها خود محفوظه الحمد تعالی شما زند سواری نیم من کشمش و بادام و پسته و اخروشی
و پنج انار جلال آبادی و پنج کوزه مصری کابلی درد و نوره تمنده برای آن برخوردار ان
مجیب بولاقی فرستاده شد خواهد رسید و دو جبست و چها جهره و چها قوطی بند رو دو
با ململ و ابهیره بحر بند بیت نثار الیه فرستاده ایم خواهد رسید جواب رسیدن بر یک مفصل
نوشته خبر رسیدن معلوم شود و انکار حجت بر کالبار رسته عذر نوشته بود به از اخبار
آنها بنده خواهد فرستاد تا غایت نرسیده اما خبر رسید و بر کالبار مسطور بوده اند با سه
چند گروه و جمعی ساخته و کم شو عوده نوشته بر کارانه و چند دستار سفید هم اگر شود
بر ... بلیع نمایند و نوشته ... جمله ابواب اجمال تمام خود باده
... عزیز فرزندان عزیز فرستاد و تمنه از جمله فلان دعا
تسلیم ... ما بند ... مطلوب قاصدی سال ... بود
... باعث بهجت و سرور گردید ... نمطر در
... تعلق ... اهل ... خاطر راه خواهد ...

مستعدی که بموجب حاشیه مهر این محبت دستگاه خواجه محمد الله فرستاده

بودند رسانیدند و بسیار بوقت رسیدند ضرور در کار بود چند تخته که بسیار بکار آمد

نفر بستند که محتاج تحریر بند شد که قلمدان معمور و بعضی از استاد و چرمهای ... که

زمین الصفید و حاشیه او بالاتحویل مقرون بعلاوه خوش طرح بوده باشند و طیار

رسانیده خواهند فرستاد ... همراه ... خواهم فرستاد زیاده

از منزل چه نگارد   فرزندان سعادتمند عرض کرده دعا و اشتیاق

از حیات حروف مطالعه نمایند الحمد لله که مرور احوال مستوجب حمد الهی است

خبر از نفر ... آن فرزندان درمیان نیست مکتوبی که بتاریخ نوزدهم

ربیع الثانی مرسول در سنه ... هفتم جمادی الاول در وقت ... آن مسعود

محفوظ رسید ... همواره ... صادر و وارد نموده باشند که موجب

طمانینت خاطر و طراوت بخش دل پژمرده فراق خواهد کرد ... چند

چند ... فرستاده بودند از جمله چهار ... و چهار ...

معتمد ... فرستاده ام الله تعالی ...

از فرد علاحده معلوم خواهد شد بموجب آن ... بیگر بند ... دیگر

خواهند رسید بار دیگر فرستاده خواهد شد ... باد

ارزانی

کهفلان از اینجا بار آمده‌اند آنها هم فرستاده میشود باید که در خواندن و نوشتن سعی موفور
باشند خط و مشق شما دیده شد صفحه پاره تمام دارد و تو هم کوشش نمایند تا
زود به پختگی انجامد و املا و انشا و خوش نویسی بکار برند که فایده تمام حاصل خواهد
آمد زیاده چه نگارد بکام رسد عواقب امور بخیر باد ابرو کام بخش جهان
از رفق فرزند ارجمند حق پسند هوشمند فلان سلمه از عمر و دولت بهره مند و آراسته
بمطالب و مقاصد بلند کامیاب سوار باد بحرمت النبی و آله الامجاد مکتوب مرغوب
که در [illegible] مصحوب یار محمد [illegible] ارسال [illegible] اوقات وارد و یافت مطالعه آن
موجب خوشوقتی حاصل گردید یقین که تا در مکان ملاقات همین نحو خط سلامتی
خود را مع توابع و لواحق در قلم میداده باشند که موجب تسکین خاطر خیر خواه خلق
الله خواهد بود و بابای [illegible] از طلب بکتب اسباب [illegible] و [illegible] کار [illegible] جمیع
[illegible] و [illegible] مرقوم [illegible] متقدم [illegible] علی [illegible] از [illegible] آن
[illegible] خواهد رسید تفصیل [illegible] علاحده معلوم خواهد [illegible]
[illegible] والسلام [illegible] فرزند [illegible] گامگار فلان از عمر و دولت بهره
مند باشند خطی که در [illegible] رسید [illegible] مطالعه در آمده مضمون
[illegible] واضح [illegible] امید [illegible] به [illegible] حضرا [illegible]

در قلم داده بودند که بتاریخ نوزدهم ماه رجب ۱۲۹۰ سواران عمر پنج و ششصد

دهسه را زده و مردم آن دهات تمام تبع گرسنه هندی رسیده دولت [illegible] آورده [illegible]

دهم ماه مذکور معاودت عمر داخل [illegible] مذکور گشت [illegible]

بسیار مستحسن افتاد سواران هم اکثر [illegible] و دلاسه نمایند [illegible]

پریشان اظهار عاجزی نا خوشی دیار [illegible] عمر [illegible] دولت نمایند که چند [illegible] محال [illegible]

[illegible] و هندی را انتخاب [illegible] که لایق حضور باشند روانه سازند [illegible]

[illegible] مردم آن دهات [illegible] قبول نمایند و در [illegible]

عاید [illegible] خلاص سازند والا [illegible] سپاه که تعینات همراه [illegible]

تنخواه [illegible] مواشی را نیز تقسیم نمایند [illegible] حضور [illegible]

کاغذ که [illegible] خواهد بود [illegible] قرار واقعی [illegible] خیمه گاه

که در [illegible] روانه حضور [illegible] باید که یک [illegible]

و [illegible] باید [illegible] تمام [illegible]

در [illegible] بتاریخ ۱۴ شهر شعبان [illegible] برادر [illegible]

[illegible] کار [illegible]

سازند [illegible] سلامت باشند [illegible] اشتیاق [illegible]

[illegible]

مکتوب مرغوب که در ربیع الاول قلمی شده بود در بیست و ... شهر مذکور رسید و کیفیت

بتفصیل مفهوم نمود و آنچه از حقیقت روزگار خود قلمی نموده بودند بوضوح

ملاحظه ایشان ... و ... ان شاء الله تعالی ... انچه ... شود

ایشان ... رسیده در آن وقت مفصل نوشته خواهد شد ... و ... علوم

نظر نکرده ... و هر کار متعلق ... کنند ... ایشان

خواهد بود معلوم خواهد نمود ... و در احوال شما خواهند ... بالفعل از

... نقد ان ... و ... السیان و خود ... خواهند

... و ... سوال خود ... تمام ... سوال

شما خواهد ... از سوال خود غافل و ... شما ...

چه ... ایام عمر و دولت و سلامت ... زیاده باد والسلام

برادر ... پسندیده ... خصال ... و ...

... برادر ... و ... بعد از ... و سلام و ...

... انکه حالات ... چنانکه ... واقع است

... برادر ... نموده اید ... بعد الا

... [illegible]

از حلاوت بخش خاطر مهر مودت آیین گردید الحمد لله که بالفعل حسب
المدعا بوقوع آمده باید که مقصد یاران همکار صحبت کرم دارند صاحب را از خدمت و
ادب واهی ارجمند رضامند دارند اصلاح و فلاح در این خواهد بود که صاحبان
خدمت ملازمت می باشند و به پاره جوانب و چور مشغول نباشند که رسمی
کاهلی سرا زده از خدمت صاحب ولی نعمت باز میدارد از یاد خود
اندک بیشتر از حصول متعلقان خود خبردار خواهند شد و همواره از خطره
کفایت یاد آورده شده که خاطر منتظر شما خواهد بود دولت شما بسیار باد
برادر بجان برابر محبوب القلوب نور چشم فلان به بیست مطالب
ارجمند کامیاب بوده محفوظ باشند بعد از دعا و سلام سلامت انجام آنکه
احوال منقبر بحول ایزد و صحت مقرون سببی کرامی مراد دارد از درگاه رب
العزت در خواست متعهد می آید مکاتبات شما متواتر ورود یافت
از مطالعه آنها باعث شادمانی خاطر خیر گردید میباید که همیشه بدین منوال
صادر و وارد مینموده بودند که موجب اطمینان خاطر خیرخواه خلایق خواهد گردید
در عزیز رویه از کار خیرور همه متعلقان خود یاد نموده بودند بسیار مستحسن افتاد مبلغ
از پس هنده چهار صد روپیه فرستاده بودیم از آنجمله پنجاه روپیه به متعلقان شما فرستاده
تمام کار

بهر حال حقیقت المقدور خبر دار رسیده باشند اگر نرسیده خواهد رسید از متعلقان شما
دریغ نخواهد بود درست در سوالات و جیره یاد و دو حصه مبارک و یک حصه سفید بوده
دو الیه بهره یک در حیث سفید بعد از آن برادر عمر محمود شریف انشاء الله
تعالی بسلامت میرسد زیاده از اشتیاق چه نویسد که محرر و بالیقین دارد والسلام
حقیقت شرف نامه آن گرامی برادر عمر محمود فلان را به مطالعه از همه کامیاب دارد
مدارج و حالات مشتاقانه و تحیات آرزومندانه اظهار آنکه ما خوش و محفوظ هم و رسید رقعه
آن عزیز باعث خرسندی است مرقوم آید که در سوالات مرسله بود شد در وقت
مطالعه در آمد مضمون آن بوضوح انجامید آنکه در قلم داده بود و بند مقصد بیان
سرکار صحبت کرم نعمه و با همراه صاحب و مخدوم بیشتر روشناس هم اکثر از دور
مهربانی قلم و کلام میفرمایند غالب اوقات در خواندن سعی بعضی تواریخ
دخل تمام دارند ان شاء الله تعالی زینت ستایش کار خواهد امام باید که از حضور
حالات خود و تصرف باید نوشت و در آمد رفت در بار تکاسل و تساهل روا ندارند
از درس مختصر فواید عام حاصل خواهد بود و خرج اخراجات تحایف و خیرات در راستند
با اعتماد چند مجهول تلف رسد که از تلف شود و در آن سر نماند و خرج نویسد
را روزمره بقلم در آورده باشند و از صحبت دانشوران و ریش سفیدان خود

مقصد ندارند و از مجلس ایشان بیشتر گریزان و خوش‌آمدگویان کناره‌جویند و از بیهوده
شنیدن بیهوده نتوانند شد و از مطالعه کتب تواریخ نظم و نثر هیچ خاطرخواه بوده باشند
غافل نباشند و نماز پنجگانه از دست ندهند و از ملاء و فقراء و پیرزنها هر گاه بخود که
از اسلاف و بزرگان ما چنین بوده و هر حالتی که داشته‌اند احوال آن تعلیم رسانند زیاده
ازین چه مبالغه نماید عمرش دراز باد   الی النواب گرامی
برادر بیادر نهایت الطاف بیکران خود دانسته بگوناگون مرادات رساناد
در جانب حروف فلان بعد از سلام اشتیاق و محبت اظهار آنکه همواره
خاطر دوستدار با صحبت آن صحبت بهجت‌بخش و دسته مقصد اخوان الوفا
و اخوان الصفا شناخته فیهم گرم عمیق انیفه کرده بجز والا اصدار یافته بود
نقد زمانه سرشته و ابتهاج دست داد که قلم دو زبان و زبان ادا از آن قاصر است
چشمه ایست رزان ارجمند آنکه همین نسبت رضیه بنام عبدالصمد عزیز که
باعث اطمینان خاطر خیرخواه خلایق خواهد بود آنکه از هم فرستادن چند سال
سلملک و غیره بیمار نسبت ان شاء الله العزیز متعاقب این نامه رسیده داشته چون
معتبر همه مساعده لهذا در توقف مانده والا هیچ مذکور موجود و بعد بسوی این هیچ
از قسم مصحح و غیره درخواست بوده باشد اعلام نمایند که بایشان زیب سر براه
نمود

مقصود فرستاده خواهد شد هیچ وسوسه بخاطر راه ندهند در حواله هندوی بلند بار و پانصد
روپیه بوده که آن مسافرین و اسپها هوکار نویسان گرفته در میان نامه پیچیده فرستاده
است امید که بلکه اسپ اسپ صحرایی منجمله نصیب جانداران در سپ ترکی بموجب میسر
گم شده خریداری نظر خوب در اسپها شد ملاحظه بکفایت خریده‌ها همه این معظم میسر
روان نسازند که از جهت سواری ضرور در کار است الله تعالی از نالهای بستگی‌ها زمان
نگاهدارند و زمینی خوب برای سواری بماند هست در این باب زیاده چه مبالغه
رود ایزد تعالی تا جهت دو برینی و هوشمندی رساد حمایت خویش
دارا در تعمیم که بنام این خیرخواه مقتضی رقم زده کلک التفات شده بود بلوازم
مطالعه آن از حفاظ وافره حاصل نموده الحمد لله والمنة که مفاوضات قدسیه
آن مشفق مهربان در حدم پایند و خاطر بر مرده را طراوت و نضارت بسر
بخشیده امید دارست که همین نسق از نوشتجات خاطر عاطر بحضور منشی نفرموده
بنده را به تامجات خورم و شاداب می نمود شد باعث اطمینان خاطر
این ذره احقر خواهد بود قبله گاه مروح عظیم سلامت انکه از جهت صحبت
داشتن با متصدیان سرکار جستن فراخور حالت از صاحب خود خبردار
گرفتن از متعلقان این خیرخواه ایما رفته بود ملطف و مهربانی داستان

انشاءالله تعالی منبعد اشاره در فقره ای که نوشته بودند عمل خواهد آورد و خاطر شریف

بهمه ابواب جمع فرمایند و از خیر و در متعلقان اینجا نیاز چه اغافل باشند تمام

شرم قبیله بذات والا صفات لاحق و وابسته است مشفق مرحوم مغفور بلکه

و دو خود شناس و تمرد سنقید بو منبه دار و دو الحجه مروجب بود و جهت مبذری

مرزا ابن کشوره مرحمت فرموده بودند هر وقت رسید الله تعالی مسلات دار اراد

زمام حمد در قبضه اقتدار یابد بمضمون بنا براحت و عطوفت و دستگاه

مشفق قدردان مهربان صاحب بلاد حقیقت حمایت ایشان بوده دستگاه باشند

بعد از دعوات تحیات مشهود ضمیر منیر فیض پذیر مشکور دارند که نگارش الحوالی

موافق آمال رست آمید که آن پیلای صفات در امان عافیت بوده باشند

از ورود مفاوضه مطالعه آن ابتهاج یافت الله تعالی آن مشفق مهربان بهادر کلد

دارا و اکثر ارسال و رسایل را از قوه بفعل نمی آرند از آن سبب است که چیز

متغافل و رسایل را دوا و آسته درین مدت اتفاق آمد و فرصت مسرودید ...

کم وقع شد و لهذا در ارسال تحیه نیاز اهمال بوضوح آمد و الا چه اجنبیت تغافل

روا مید است و یاد این نامه و الا چند شهان ... سلسله داد ... خامه و جیره

که با این خیر اندیش مرحمت فرموده بودند نیز رسید باعث مسرت خاطر آن

زیاده ...

تبارزشده گردیده یک قلمدانی که از تحریر بدست افتاده بود با یک جلد قلمدان مجدداً نزد

رسانده است امیدوارم بنظر مبارک خواهد رسید اقتضای مرسلات [illegible] که [illegible] هرگونه

خاطر جمعی کامل دارد و از [illegible] محبت [illegible] کمال [illegible] خواهد

[illegible] شاه [illegible] الحق [illegible] دست شاه [illegible]

[illegible] ادراک

[illegible] حال [illegible] کمال [illegible] وقت [illegible] سلم الله

[illegible] واردو [illegible] اشتیاق [illegible] بود [illegible]

[illegible] بمطالعه [illegible] دولت [illegible]

خاطر جمع [illegible] در باب [illegible] دوستی [illegible] قلم [illegible]

[illegible] خاطر [illegible] مقدار [illegible] بعد [illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] اعلیحضرت [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] ملک ایران [illegible] انگلیس [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] ایام دولت [illegible] باد حق [illegible] البرکات

[illegible] الامان [illegible] ملک [illegible] سلمه الله [illegible]

[illegible] دولت و اقبال [illegible] داشته [illegible] کامیاب [illegible] فقیر

فلان بهار و صلوات و تحیات مشحون دعوات مهر اخلاص مبلغ دارند که بمیمنت جان و دل سالار قلم

آن مجمع کمالات در ذکر همدمان اعتقاد اشتغال میدارد امید که مقرون باجابت گردد

و الارباب فتوحات از مصحوب محمد رضا العلاء فرصت مبعوث بندگی زبان و خوشنویسی زوال

پیرو سوده [illegible] نامه سامی مطالعه آن سرت بهجت اندوخت رجال عمر [illegible] شمار

صادر و وارد منصوص باشند که باعث اطمینان قلب اندوزه لعل خواهد بعد ملاقات

[illegible] مست صحب العلیا الصاحب اسپان را از لشکر ایلچی شاه عباس والی ایران بلطف

تمام خریده همراه رخصت و معالی دستگاه میر محمد محسن که بخدمت تحفه کرده [illegible]

نوشته اید ضبط نموده [illegible] روانه شد انشاء الله تعالی سلامت برسند پسند خاطر دریا

مقاطر ایشان آمده که خبر رسیدن اسپان زود در علم [illegible] خاطر فاطر السلطنه حاصل آید باد در

روز چند نهان یافته بجز اینکه در [illegible] مباحث ارا شاهان بنظر خوب در آمده بود از آنجمله

پنج نهان یافته و رود نهان اطلس بخدمت کرام ارسال داشته آمید که مقبول نظر شریف

در آید هر کاری و خدمتی که لایق نیازمند بوقع باشد بی تکلف [illegible] اعلام فرمایند

که بجان خواهد کوشید زیاده ابرام ترقب عواقب امور بخیر باد والعاقبة بالعافیة

ایزد بیچون اخوان عطوفت پناه رافت دستگاه بیاری حبیب سلمه الله را

پیوسته در حفظ و حراست خویش داشته کامیاب دارا و دوره بمقدار فلان بنوعی خجسته

[illegible]

مهربانا نگارش نامجات که متواتر اصدار یافته بود بتاریخ دوازدهم ربیع الثانی پرتو ورود

یافت بمطالعه آن ابتهاج و مسرت ساند رخصت و در سلسله ذات والا صفات در خور والا اسعا

د متمند مسعودات شکر بتقدیم اقسام الحمد لله والمنه که صحت [illegible] بدین [illegible] این خیرخواه

لاحق است امید که بعض [illegible] امر عبد است میباشند که باعث افتخار و مباهات

این خیرخواه خواهد بود [illegible] و صدور [illegible] راست [illegible] خواهد رسید

ان شاء الله تعالی در اندک مدت [illegible] خواهد فرستاد خاطر شریف [illegible]

منع فرمایند زیاده [illegible] ایام [illegible] عمر و دولت در تزاید باد

بخدمت منشی [illegible] اعتضاد [illegible] استظهار [illegible] عقیدت

[illegible] دعوات [illegible] شوق [illegible] مطالعه [illegible]

[illegible] خاطر مشتاق [illegible] مسرت [illegible] دل [illegible]

[illegible] دلکشای نماید بالفعل [illegible] الحق [illegible]

[illegible] عطوفت [illegible] شکر [illegible] کارست

سرمایه تسلی خاطر [illegible] دلهای [illegible] خوانند

[illegible] و الشوق است [illegible] ابواب مکاتبات را

مفتوح [illegible] باشند که باعث [illegible] خاطر افسرده و نضارت دل پژمرده

خواهد بود آنکه مبلغ مرقوم بود که قبل ازین هندوی و صد روپیه ارجمند رات

نمودن تخمینه نیز بسته شد و درین والا هند چهار صد روپیه برای خرید شتران فرستاده الوالا

شتران خریده اگر شتر مهار باشند بران بار نمایند بنقد رسند ملا معز الدین خریده نیز

نهضت رایات عالیات آنحضرت معین الدین محمد مقرر شده لهذا

خریدن شتران میسر شده بنابران مبلغ مذکور از وطن فرستاده ام امید که بالصواب

محب پناه عبد الوهاب شتران مذکور خریده بنقد رسند بالان زمان تخمینه نیز

ضرور کار مانده و مقصود خواهد شتران انشاالله عنقریب در ماه کم و بیش شتران و تخمینه

را بخدمت سامی رسانیده خواهد نمود خاطر شریف از همه جهت جمع فرمایند

ملتجا بود رخصت بمسکنه بود بنابرین نیز ...

دستدار حقیقی محمد معصوم فرستاده ام امید که بسند صحیح در آید زیاده چه گستاخی

نماید ایام عمر و دولت و جلالت زندگانی جاوید باد بحرمت النبی و آله الامجاد

بخدمت بندگان مخدوم سر افتخار ... استظهار

عمومی حضور ... احقر فلان معروض ... فیض ... مهر ... میکرد اند

... برآمده که بعنایات ... سرفراز ...

اند موانع آن معلوم شد که کدام تقصیر ازین ... الله ... واقع شده چند

...

فعلاً در باره این مهام مسدود داشته اند هرچند در تصور تفحص مینمایند بهیچ وجه بر نمی آید

از حسن تدابیر کارسازان تحیر خاطر راه یافته امید است که بر مافی الضمیر لکن مفوضه

و در قلم مخبر سلامتی گرامی صفات بقلم عطوفت رقم میداده باشند که موجب

طمانینت خاطر و طراوت گلشن دل حزین خواهد بود

حقوق عزت نشان مخدوم مشفق مکرم مهربان قدردان محمود صاحب بسی سال

در حفظ و حمایت خویش داشته کامیاب و کامروای دارین دارا دارد

بحرمت النبی و آله الامجاد بعد از اظهار بندگی و محبوبیت بضمیر منیر مشهود

میگرداند عنایت نامه گرامی که در شوال از مصحوب شیخ عبدالواحد فرموده

بود چهارم ربیع الثانی پرتو ورود انداخت و از مطالعه آن بیک دل هزار دل گردید

سجدات شکر بتقدیم رسانیده امیدوار است که تعمیل شیوه رضیه را

مرعی داشته باشند که حاجت تسکین خاطر این ذره احقر خواهد بود سابق

که عنایت نامه والا از حضرت قبله گاه حقیقی میان جیو وارد شده بود

مضامین آن قبل از این بخدمت شریف معروض داشته بمطالعه گرامی در آمده باشد

و آنکه در سیر والا نامه از آن حضرت وارد یافته معلوم شد که بیستم ربیع الاول

باران رحمت نازل شده بود بعد از آن باران نبارید و از کمی باران اسعار گرم

بمعنی که عالی یک باران باریده اند بار را بقدر شد که از آن بلدان ضعیفه بار قلیل گرانی

بار نمانده اگر بیک دو باران بهمت نازل شود بسیار زیاد قحط [illegible] بود و دل میسوزد هم

محصل رعیت باران آرد لهذا با خواهش مخدوما چاره چیست مشفق من نسبت

دو حلقه کمان و یک قلمدان از وطن آمده بود از آنجمله یک حلقه کمان و یک قلمدان

بخدمت سامی مصحوب شیخ [illegible] ارسال داشته امید که بنظر شریف خواهد

در آمد و جلد [illegible] حسب الامر [illegible] در کاران [illegible] بدست معتمد [illegible] شود که

بنده را [illegible] مطالعه آن شوق تمام است انشاء الله بعد از فراغ مطالعه باز بخدمت مرسل خواهد

شد زیاده از این چه تصدیع بود همیشه دولت در تزاید باد [illegible] معروض

بخدمت حضرت مخدوم استظهار را افتخار [illegible] حضرت سلمه الله آنکه از آن زمانی که پرده

مفارقت بین الجانبین افتاده است مقطرات ترشحات اقلام مشکفام ایشان کم نام

ذاده [illegible] ماه [illegible] لهذا خاطر فاتر [illegible] ۱۷ [illegible] حاصل

است امیدوار است بر عنایت [illegible] دولت مراسلت صوری گرامی [illegible] معا

لب است [illegible] نامه والا [illegible] یاد فرمایند که موجب جمعیت خاطر [illegible] خواه

گردد چنانکه گفته اند دوستان را بیاد کردن حاجت نیست [illegible] کاغذ [illegible] نیاز

نیست مشفق من [illegible] فرمان عالیشان [illegible] نواب [illegible]

ممالک ۱۲

عالیجاه میرزا عبدالکریم شرف نفاذ یافته که صوبه دار السلطنت لاهور را زیارت بنیاد

مرحمت نموده [illegible] که از عمان راه خود را بصوبه مذکور رسانند اگرچه در ایام نواب والا

جناب رسیده بود که [illegible] ثبت نماید که [illegible] بحضور پرنور رسانیده

چند از دریا [illegible] شرف عتبه بوسی [illegible] هرچند [illegible] موجود خواهد [illegible] سر قدم [illegible] خواهد

مسافت [illegible] ارکان صلاح [illegible] عمل داد [illegible] اخراجات کلی

خواهد رسید [illegible] تفاوت راه بسیار میشود صلاح دولت [illegible] که بموجب حکم

اقدس [illegible] نوشته اند [illegible] راه [illegible] بصوب [illegible] شوند بنابران [illegible]

نموده قرار [illegible] بتاریخ هفتم جمادی الاول [illegible] راه [illegible] که حکم جهان مطاع

صادر شده عازم دار السلطنت لاهور شوند ان شاء الله تعالی بعد [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] خواهد [illegible] عمر و دولت در ترقی باد

ایزد تعالی [illegible] بالبرکات

بحق النبی و آله الامجاد

منبع الحسنات مصدر فیوضات مخدوم مشفق مهربان [illegible] قبله گاه

[illegible] حضرت [illegible] سلمه الله تعالی [illegible] مفارق [illegible]

خیر خواه جمیع وابستگان [illegible] و اولاد بحق النبی و آله الامجاد [illegible]

بعرض [illegible] نشینان مجلس خلد [illegible] میرساند [illegible]

والانامهٔ گرامی معنون و مختوم گردید بر مضامین خیرآگین آن اطلاع گردید
باران سعادت نثر بمقدم رسانید امید از آن حضرت عنایت دارد که همیشه بمطالعهٔ ذرات
انجا مسلسله ذات شریف و جمیع توابع و لواحق بقلم تحریر رقم میداده باشند
زموجب اطمینان خاطر این نیازمند درگاه ایزدی خواهد بود لمحه و لحظه از ذکر
جمیل غافل و خاطر نیست تواریخ حبیب السیر که بحسب خواهش
این احقر مصحوب شیخ کریم الله تعالی عز صدور بود رسید عطا نموده آن محظوظ
و مسرور گشت ان شاء الله تعالی بعد از رسید و انفراغ باز خدمت سامی ار
سال خواهد داشت و دیگر الا دو قلم کار و کرده بزر از آن شعار بموجب اعتقاد بود
جهت مبلغ خاطر و با معاملات بکار و بسیار است بدایت معتمدی احمری محمد بنگار
گردانیده و طلب نموده مرسول داشته ان شاء الله مقبول نظر مشکل پسند خواهد بود که معتمد
مذکور از آنجا گذشته عازم آن صوب گردد چند سیر از جلال آباد که بهم رسید مصحوب
مشارالیه مرحمت فرمایند که متبرک بآن اندر ذوق صحت تمام است و بشنیدن این
حقیقت صوبه دار السلطنت لاهور مرحمت فرموده اند بنده برو ...
از نواب فلک جناب عازم صوبه مذکور شده اند بعد از رسیدن و بموسم انجا
از کیفیت صوبه مسطور بخدمت ارسال خواهد نمود زیاده از این چه گستاخی نماید ایام
عمر و دولت

بموقف حضور مقدسش

عمر و دولت در تزاید باد

حضرت قبله گاهی ملاذی آقا سید [illegible] عمو جلیلو دامت برکاته فقیر حقیر

ملازمان میرسانند که رقیمه کرامت ضمیمه که صادر شده بود رسید سرفرازی تمام حاصل شد و از مطالعه آن نهایت مسرت بخشش

دل پژمرده و کدورت در خاطر افسرده بود و در عین انتظار رسید مضامین

آنش مطلع سرور و بهجت شد که بحمد الله اعضا و اجزای آن قبله جلیل الشأن

از ناخوشی مزاج خلاصی شده و در کمال صحت و سلامت میباشند که باعث انبساط

و موجب بهجت و مسرت دل مهجور خواهد گردید بحسب خواهشش

این نیازمند هیچ آثاری ظهور ننموده و بسی آن روی نشداده که مجبت

احقر بخدمت کارپرداز شوم و بعد از چندی در عین انتظار رسید الحمد لله

سایه بلند پایه بر مفارق این خیرخواهان سالهای بسیار مستدام دارد و جوابی

عجالتاً بنوشتم و بعرض رسانیدم که از مراحم خود و طلب درستی هم دارد که مجمل مواجب چهار

برسانند که کیفیت آن قبله مرادات ارسال دارند ان شاء الله بسته خاطر دریا

مقاطر را آگاه سازد دیگر زیاده از این چه نویسم که مقصود همه بجان کوشیده سر براه خواهد

نمود هیچ وسوسه در این باب در خاطر شریف نیارند زیاده چه تصدیع نماید

آفتاب عمر و دولت در ترقی باد بحق النبی و آله الامجاد

معروض خدمت مشفقی ملاذی قبله حاجات و کعبه مرادات می‌نماید که عنایت
نامجات گرامی سامی در عین انتظاری و نگرانی بر تو ورود ارزانی داشت
از مطالعه و مشاهده آن انوار تجلیات به ظهور پیوست امیدوار است که از
همه جهت عظمت سلامتی ذات بابرکات ملکی صفات من توابع و لواحق
سالم و ایمن مظفر منصور باشند که باعث بنده نوازی این کمینه خواهد بود
قبله من سلامت اخبار کمی باران و گرانی غله مرقوم قلم معجز رقم فرموده
بودند که در اول ماه اساره و ساون چند باران باریده بود مردم در کشت
کار مشغول شده زراعت سبز کرده بود در آخر ماه نصف بهادون
یک قطره از آسمان نچکیده اکثر زراعتها خشک و پژمرده میشد تا که
بیستم ماه ربیع الاول یک باران نازل شده جانی تازه هم در قالب
خلق الله و هم در کشت زارها در آمده هم غله از گرانی روی به ارزانی
آورده از گرانی باز ایستاده اگر دو سه باران در بهادون یا در کنوار نازل
شود به هر حال زراعت به مراد دل خواهد شد همه یک بیک معلوم نموده
امیدوار است از کرم کریم کارساز حاجات که در باب خلق الله در
رفاهیت پدید آید آنکه در باب خبرداری متعلقان مندرج
فرمود

بودند صاحب منزل سلامت بسیار از شنیدن والانامه که بعد از مدتها بعد از دوری
مصحوب اعتماد کیش نصرالله روانه نموده است ان شاء الله رسیده باشند
بفرمایند که در هر وقت مقدار و مصدر دوستی را غنیمت دانسته انتساج نمایند
قریب سه چهار سال است غیر از در دو جانب قدر شکر و تمتع سیاه مرزا خورد کلان
مخرون و سیر و صرف نمایند که خبر بهتر و بر دو تفاوت خواهند شد متعاقب از
خبر و عیش و لذت هر و اخواهند شد خاطر مشتاقان بجمیع الوجوه جمع فرمایند زیاده چه
زحمت نماید عمر و دولت در ارتفاع باد   لمنشیه فرزندان

حضرت سیرت فلان و قره السعادت بمو تقرب الحضرة معلی شان حضرت
قبله گاهی حقیقی مخدومی مشفقی مکرمی مبانی بخشی سلمه الله تعالی میرساند که خمس
الاوقات بمطالعه اوراد دعای عمر و دولت و ترقی درجات مشغول می
باشد امید که مقرون باجابت گردد التفات نامه گرامی و نامه گرامی رسید هوالاد
نامه و این مسطور خیر خواه شده بعد از بهتر بین زمانها شرف ورود یافت جمله
مضمون مشعر صحت و عافیت بود بهجت افزود الله تعالی از این نساید و
و نشاید در حفظ و حمایت خویش محفوظ دارد بحق النبی و آله الامجاد امید واثق
است که همیشه بدین منوال از صادر و وارد سرافراز ممتاز مفتخر ساخته باشند باعث

ها دوست بخش خاطر نموده و بشارت ده دل افسرده خواهد بود قبله گاه

من سلامت انگلیسی یاران ملک را بهای قدر موجود بود تمام حقیقت مفهوم

نمود دام دولت ... از کرم و تسلیم خود در باب تخلیق اله ... کرامت

فرمایند که ... حاصل آید به جز رسیدن هند و ... و ابتیاع نموده

غلات ... انداخته باشند بوده بسیار مستحسن افتاده ... هند در

هفته صد روپیه محسوب کرده ... ارسال داشته در ضروریات صرف نمایند

الا غله و غیره جنس در کار بوده باشد بفرمایند و اگر بلکه از عمارت جاه و باغ

... فرمایند سرانجام داده اند بهتر است والا هم و ... خاطر در بامعاطر

... اول درست خواهد بود ... چند ... از خانه و ملک ... ند

والحمد ... و ... باشد ... کالی ... ارسال داشتم

انشاء الله ... سلامت ... و انفصال ... واقع شد خواهد

گردید بدان موجب قسمت خواهند فرمود خبر رسیدن هند و ... فرمایند

که تسلی خاطر حاصل آید زیاده عرض کستاخی است آفتاب عمر و دولت

در ترقی باد ... عرضداشت ... عرضداشت ... فلانی

ذره وار ... عرض ... مشفقی مکرمی ... کلبه ...

... خواهد

خداوندگار مشفقی مهربانا عنایت نامهٔ سراسر بشارت . و امروز هم به رسم [illegible]

التفات محبوب مشعر بر تمهید و تحریر آن وقت بود [illegible] و مدلول شریف

ورود ارزانی داشت و مطالعهٔ آن سرفرازی [illegible] حاصل آمد تعهد [illegible] امور

تمشیه و نظم مهر [illegible] داشت [illegible] ملکات مع جلوه های سعادت صادر وارد

منظر معهود باشند از موجب طمأنینت خاطر فاطر تحریر خواهد بود انکار رسیدن

هندوان [illegible] [illegible] سالار [illegible] بود [illegible] شلیل رقم

کرده بودند بسیار خاطر ملال مند گردیده بود شروع نمودن در کار عمارت چاه و باغ بسیار

مستحسن افتاد ان شاء الله تعالی عواقب خیر [illegible] از شروع عمارت چاه و باغ

[illegible] تأکید فرمایند که عمارت مسطوره در اندک مدت با تمام رسد

چرا که بعد از فراغ امر عمارت در خاطر دارد که یک چاه دیگر در عقب چاه سابق

احداث نموده آید هر چند [illegible] سرانجام ما باید [illegible] و [illegible]

[illegible] سلامت یک منزل [illegible] خوب [illegible] با استاد [illegible] بفرمایند [illegible]

بلند بود [illegible] آینه [illegible] لاجوردی [illegible] طلا

نگار [illegible] صنعت [illegible]

[illegible] لهذا [illegible] ضرورت [illegible] اعلی

و احوال روزانه این دو مرفه الحال بوده اند اما هرچه خواهند قصه صعود به شرف والا منصب مسلم

قلب و با سر میشود زیاده گستاخی از حضرت در وقت ایام عمر و دولت

روز افزون   بموقف عرض مقدس حضرت قبله و کعبه جانی

مخدوم و مولوی مرشد حقیقی میان تسبیح میرسانند اجمال و دل را جلا بعد

آب و گل است بوظائف ازدیاد عمر و دولت مشغول میدارد امروز

جمال بخش جهان افروز ذات شریف قصر لطیف را از لیالی بسیار مفاز

بجمع حضرات ایشان و وابستگان سعادت و پاینده دارد و سرافراز نامه والا

تریاق مسمومان کرده بود الا مصحوب معتمد عالی اصدار فرموده بودند

بورود آن اهتزاز و مباهات حاصل شد و بر مضمون آن اطلاع گردید و بر سینه

حال سجدات شکر و محامد الهیه تقدیم رسانیده امید که بهر نسق

از رسائل وارده بلند و ممتاز منضم معظم شوند که باعث بند سفارش و

اطمینان قلب این ذره بمقدار خواهد بود اکنون از کیفیت عمارت چاه و

و باغ اندراج یافته بود که بمقدار پنج قدم بالا از آب عمارت کرده

شد چون خشک شود سعی در جاری نمودن کوتهی نخواهد شد و در ضلع

دیوار باغ یکی جانب غرب معهود شد حالا در شروع دیوار شرقی

و جنوبی

و بنیز لیه میشود و فیلدیس رضمر میز خاکستر پوشیده نمایند و در بهار کردن
کوتهی چاه بنوعی نباید بکار برند که کوتهی سخت بر بهار مستحکم شود و قلب
اصلی بر آید بار و دیگر نقوش بخورد که عمارت چاه بر بار رسیدن محالست
وصول از شرم زیر بسیار عمارت چاه با نجام رسیدن چاه در زیر بلند از سنگ
سرخ بقدر ما یبد بر بکنند و یک حوض مربع کلان و در میان آن بجوی جانوران و چار
بابان زیست نمایند و باغبان را باید خواهد فرمود که نهالها خوش طرح
دموزون طرح اندازد و نهالهای درختان از هر قسم بنشانند خصوص در گلاب
نشانند از همه باید تمام بر دو نوع سازد که در چمن بر خیز گلاب نشانند
آید و بر چهار طرف درخت توت میوهدار بنشانند و هر دو طرف
دو رسته خیابان سبز توت باشد و در چمنها انار و لیمو کاغذی نشانند
در یک و چهار انگور بیدانه نشانند و بنوا اند و هزار یا هفتصد و بیسه بدست
دارنده از جهت خرج عمارت امسال در سر نشد خواهد رسید اختیار بدست
سامی است به هر طوری که داند خرج نمایند تعمیر شد حقیقی مسئله مبلغ ازین
از جهت جمل نوکران بود آمده که درین باب باوستاد نجار باید تمام
خواهند فرمود که زود سرانجام و بهمه زیاده جهت گستاخی نماید اعتاب حکم

بحرمت   دولت و بهروزی باد آمین و رب العالمین

مخدوما فرزندکان موقف ... وزره دار ... فلان سرشت بحضرت ... بهاره ورزی

قدردان مخدوم و یاران متفق حاجات و کعبه مراد است سعادت مند سید

مرشد حقیقی خداوند ... حضرت میان صاحب سلمه الله تعالی میرساند

عنایت نامه مرحمت عنوان که در ... الاصحاب اعتمادی ... مرقوم

قلم تحریر ... بود در بهترین ساعات و خوشترین اوقات صدور

یافته بمطالعه آن سربلندی کونین حاصل نمود الحمد لله والمنه

نسبت ... بدین شرف حاصل است جمیع توابع ...

در حفظ ... است ... امید ... متواتر و متوالی

خیر رسید ... ذات فایض البرکات در قلم ... رقم ... باشند

که موجب تسلی خاطر فاتر این مستمند درگاه جهان ... خواهد

بود ... حقیقت عمارت جاه ... ارقام ... معلوم

گردید ان شاء الله ... قلم ... که جهان ...

اندک فرصت صورت اهتمام تمام خواهد یافت ... انجام ...

... ان شاء الله ... خواهند شد ... عنایات

[illegible]

[illegible] در شوال چند جلد کتاب [illegible] طلب است [illegible] از انجا [illegible] ذی الحجه [illegible]

و دو [illegible] رسیده و یک [illegible] سفید بود [illegible] برادران حضرت [illegible]

[illegible] ذی الحجه [illegible] داده [illegible] چهار محل [illegible] یک خانه برای فرزندان

صاحب [illegible] دارند [illegible] ملاطفت

[illegible] از خدا [illegible] باد [illegible] مقدس

حضرت [illegible] حقیقی [illegible] مکرم [illegible]

می رساند که عنایت نامه [illegible] بتاریخ بیست و [illegible] شهر ربیع

[illegible] محمود خان [illegible]

[illegible] والاول شرف [illegible] یافت [illegible]

[illegible] شوال [illegible] منصب [illegible]

[illegible] آورده [illegible] خاطر [illegible] خواهد بود و آنکه [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] کرده بود [illegible] کردن [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] صاحب [illegible] بسیار [illegible]

ان شاء الله [illegible] خواهد شد صاحب

دم و موزه بوده که از بهل حاصل شده برای رنگ کردن لمان سازی را نقصی نرسیده ثمرات

ب و بیست هیچ خواهد شد عمله و مهمان نشسته هر گاه از رنگ فارغ شوند

احتیاج خواهد شد موزه و ناودان را برای آوردن بهل فرستاده شود و بالفعل یک غلاف

سفید برای پوشش بهل بطور مانید که عیار رسانند بعد از آنکه در اینجا خواهد رسید

و چیزی که در برده از نبات و بیست متعهد خواهد شد بجهت طلب ریسمان مرز یافتن

مستر [illegible] بمصحوب معتمد آدم فرستاده است خواهد رسید و دیگر هندوی

هفتصد روپیه بجهت خرج عمارت و ضروریات خانه بدست [illegible] الیه

ارسال رسید خواهد رسید به رجبه نیز در داشتند بران صرف نماید که اختیار بعد

ایشان است بچند مهمان یافته دوازده صد روپیه و هفتصد روپیه نهان

دستاویز یک اثر یکهفته است بهم رسید ابتیاع فرمودند و نیز رسیده حق در کار

خواهد بود کسان خود را حد زیاده میکند امید عفو است آفتاب عمر و دولت

تابان و درخشان باد

بخدمت مشفق مکرم ترتاج الله

رات مرحم مکانی بلقیس زمانی قبله و کعبه دو جهانی حضرت والده صاحبه

بنده حقیقی فلان بعد عرض میرساند که عطوفت نامه والا که در سوار

مصحوب معتمد و شتر سوار بنام این ذره صادر شده بود به بهترین ساعات

در ... نمود

و نوشته منیفه موقعات شرف صدور یافت امیدم تا هنگام ملاقات همین شیوه
رضیه را مرعی و مجری فرموده باشند که باعث انبساط و مسرت خاطر این ملیه خواهد
گردید و هرگاه از عدم ارسال اخبار نامجات مرقوم قلم معجز رقم گردیده بود که مدت
گذشته که در ارسال نامه و پیغام تغافل و تساهل ورزیده قبله گاه منور و فرق مبارکان
عریضه نیاز را اهمال نمایند و در فراموشی و نسیان است بلکه از جهت آمد و رفت
مردم در تنگ واقع شده و الا چرا چنین تغافل میرفت زیرا که انشاءالله تعالی
بعد از این در تنگ نخواهد شد چون استماع یافتم که در موسم برسات کمی باران
واقع شده و زراعت بهار خشک گردیده زرد شده و غله و دیگر اجناس گران شده‌اند در
مبلغ دو صد روپیه به دست مشار الیه ارسال داشتم باید که از این مبلغ غله از هر قسم
ابتیاع نمایند و روغن زرد و شکر و قند سیاه و نیل گندم هر چه که احتیاج به خبر گیر
نشود و متعاقب از طرف دیگر نیز خبردار خواهد شد خاطر جمع باید ابواب جمع
فرمایند و نهال ماملی درود و امرود الحبیب و گبر و انهو نیز و سیب و غیره
و جهت و نیک خاصه بجنسه فرزندان عزیز مصحوب مومی الیه مرسول
داشتم انشاءالله رسیده خواهد رسید تفصیل آن بر جهار از فرد علیحده
واضح خواهد شد چند نهال بر کناره اگر در خانه موجود باشد البته برای ما خواهند فرستاد

که در کار است زیاده چه تصدیع دهد ایام دولت بندگانی در تزاید باد
الله سبحانه و تعالی عصمت و عفت پناه مستغرق رحمه
صالحه ساجده راکعه تاج المستورات زین المخدرات مغفرت الله
صبیه را اسلمه الله تعالی بر مفارقت این خیرخواه و جمیع فرزندان و دوستان
سه ماهست دار ابدی از دعوات و افاضات و تحیات زاکیات ازین پلوخته
آتش فراق اظهار را شریف انکه التفات نامه نامی و صحیفه گرامی از روی بلاد
اصدار فرموده بودند به سعادت وصول و تبلیغ رسید ابیات پر نور در دانش خوش وار
مطالعه آن موجب شادمانی خاطر پژمرده و راحت نعمات دل افسرده
گردیده بر سعه حلت جانش سجدات شکر تقدیم رسانیده و لاله همیشه
منظور صادر و وارد سربلند و ممتاز منظور نموده باشند که موجب تسکین
خاطر فاتر گردد و آنکه از رسیدن هندوی دو صد روپیه بر چهار اتباع
نمودن نقله جنس مرقوم قلم مشکین رقم گردیده بود تسلیه خاطر
انجا مبید در بیشوا هندوی مبلغ پانصد روپیه مصحوب اعتمادی
و او و مع تهان ململ و پنج تهان دردامی و سه تهان خاصه و چهار تهان
بهیره بخبره و چهار تهان کناری و چهار فوطه و دو تهان جهونه و دو تهان مهمیه
الا

از نوشتن [illegible] خواهد رسید جواب رسیدن هر کدام تفصیل نوشته عرض رسانید انشاءالله

امیدوار از مبلغ چهار هزار طلا که [illegible] والده فرزندان را است خواهند گشایند

به جهت ضروریات خانه در کار دانسته هیچ نخواهند [illegible] الا بعد از پانزده

روز که چه در بلکه [illegible] خواهد شد هیچ [illegible] سر راه نگاه ندارند [illegible]

[illegible] هم که [illegible] سر آید رخصت چند روز حاصل شود دو به طهران خواهد آمد

زیاده از [illegible] بود به ایام عمر و دولت باقی در ترقی باد

[illegible] تصدیق حضرت قبله و نعیم جهانی والده که رسانیده

و تمام بلکه علی الدوام در کار [illegible] از آن جمله [illegible] مشغول بوده

آمده مضمون [illegible] کسی که [illegible] مصحوب [illegible] مرقوم قلم

[illegible] بوده [illegible] و از آن [illegible] مضمون آن مطلع

[illegible] ذات بابرکات و جمیع [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] موجب اطمینان خاطر

[illegible] و الا [illegible] از رسیدن [illegible] تصدق [illegible]

[illegible] بوده [illegible] معلوم [illegible] نمودن [illegible] والده

فرزندان [illegible] اتفاق [illegible]

بیعه و غیره و نیز بیت المال مرسوله است بموجب فرد علیحده از نقود جنس

قسمت خواهند نمود و از هر یک که تحایف بیعه و غیره داخل نبوده باشند بدینده ممتاز

اند قبل از این از جهت آمدن خود بموطن نوشته بود و بعض جواب [illegible]

رسانیده بود و قرار نموده اند که بعد از چند روز اجازت داده خواهند شد زیاده

چه عرض نماید همه دولت دو جهانی تحصیل باد مشفقی

شکر می حضرت والده صاحبه از کنیز خورد فلان معروض از [illegible]

از عنایت نامه [illegible] بموجب مطالب [illegible] نوزدهم ماه شعبان

بود و آن معروض [illegible] مسرت تمام حاصل آمد [illegible]

هست که تا زمانی دریافت مواصلت صورت نیم مطالب و مآرب

ذات بود کلم [illegible] ذات فائض البرکات مع توابع و لواحق صادر وارد

مظهر معصر باشند که بابت بهجت خاطر خیرخواه خواهد کرده و آنچه از حقیقت

رسیدن هنود [illegible] و بهادر و غیره که بموجب فرد علیحده نوشته [illegible]

بود مرقوم قلم [illegible] موجب تسکین خاطر [illegible] مرقوم

فرموده بودند که بعضی مسودات چند را اصلاح نموده بود حسب [illegible] هر کدام

اندک [illegible] رسانیده شد قبل [illegible] بسیار خوب کرده [illegible]

[illegible]

مسعود ... است که ما ... و ... نماید حضرت ... با ... موجود ... نفس ...

داشته موجب استحقاق از سوال آن مستور و ضعیفه ... جبر ... بوده باشند

کسی محتاج بوده باشد از سوال ... باشند و ... از ... غله محتاج

داشته ... گرفته باشند ... طعام ... باشد از اطعام

... باشند ... آن قبله است ... صرف نمایند

... نماید ... کافی ... [illegible] ... اعداد

... جهان بخش حضرت قبله حاجات ... مرادات

مشفقا ... مکانی بلفظ زمانی رسیده ... والد ...

همواره در کشف ... است ... دارا ... فلان

... [illegible] ... حالات

... جهان ... [illegible] ...

ذات ... قبله ... از درگاه رب العزت درخواست ... می آید

مدت است که ... نامه گرامی سربلند نکرده اند لهذا خاطر عاطر

منتظر ... احوال ... می باشد امید که تا هنگام ملاقات ...

... موجود باشند که باعث اطمینان خاطر ... خواهد ...

... و ... بعضی از ... و ...

سرانجام کدخدائی فرزند عزیز فلان مصحوب معتمد خاص حمیده خو زیاده از

آن انشاءالله العزیز بسعادت برسد امید که برابر طلا و نقره و دیگر سرانجام که لازمه

اینجانب بوده باشد و لوازم مهمانی وغیره همه موجود رسید و معتمد حمیده مذکور را برای

اهمالی در خدمت شریف فرستاده که هر کار و خدمتی که خواهند فرموده سر براه

خواهند نمود بعد از آنکه تمامی اسباب و آلات کدخدائی مجموع شده بنده را

پیشتر از یکماه و بیست روز اطلاع بخشند که رخصت چند روز حاصل نموده

حاضر خواهد شد که بارات شادی فرزند مذکور بنظر خود به بینم و سوای این هر چیز

دیگر در کار باشد نمودار داشته باشند بدست پس چند بر نوشته بفرستند که از اینجا انجام

داده فرستاده آید یا همراه خود آورده شود زیاده ازین چه نگارد ایام بکام همرود دولت

و زندگانی جاوید باد بخدمت حضرت قبله و کعبه مشفق

مکرم زین المستورات والده صبیه از ذره کمترین فلان بعد از عرض مبر

ساند که دو الا نامه و صحیفه گرامی که بعد از دیر مصحوب اعتماد خویش خدم

اصدار فرموده بودند ورود بخشید بمطالعه آن موجب اعزاز و سربلندی

حاصل نمود الحمد لله که ذات شریف حضور لطیف و جمیع خورد و

بزرگ در کنف و حمایت ایزدی بوده اند و آنکه از رسیدن معتمد خلاصه

سر رشت ـــ

قیمت چند بمبو هندو هزار و هفتصد روپیه وزیر الجاسر [illegible] انجام

تیر ابروان اسباب و آلات بهمای مشغول شدن هندی فرستاده بودند

یکی علوم منظوم چه خواهند گردد انشاالله بتوجه [illegible] خواهند

بطوریکه [illegible] جا مانده دران سعی و کوشش خواهند کرد

و هرچه در کار خواهند بود بعنایت الهی و از طفیل [illegible] شما هم

آسان خواهد شد و هرقدر در کار خواهد بود بکرم الهی [illegible] معمول دست

هیچ وقت [illegible] از راه [illegible] و مروارید و غیره [illegible] از طلب فرموده اند

[illegible] خواهم آورد [illegible] تشریف [illegible] اسباب [illegible] فرمایند [illegible]

[illegible] مذکور [illegible] فرمایند [illegible]

و طول [illegible] نمایند در هر باب اتمام

[illegible] فرمایند عمر زندگانی شما باد

عصمت پناه [illegible] صالحه ساجده همشیره [illegible]

از برادر فلان بعد از دعا و سلام خیریت انجام اظهار آنکه حالات

از هر [illegible] احوال [illegible] دارند [illegible] میدارد [illegible] هیچ خبر [illegible] و در

[illegible] آن [illegible] از [illegible]

می‌آید معاوضه و نبشته برادر درین ولا رسیده بود و بر بهترین اوقات رسیده

استمالت مواصلت موجب بهجت جمعیت خاطر خیراندیش گردید الحمد لله والمنة

صحت و تندرستی ذات شریف لاحق است رجا که تا هنگام وصول

مواصلت صوری و معنوی به بهترین منوال بوده کلمه یاد آوری مشفقه مودت باشند

زیادتی اطمینان خاطر خیرخواه خواهد بود آنکه از جهت غله که مرقوم نموده

بودند که چون درین ولا کمی باران واقع شده و غله به گرانی آورده اگر مجبور

خوار نشوند غله خرید نمایند مشفقه من چون درین مدت از سرکار چیزی باقی نمانده

بود هم بنابران در رسانیدن غله تاخیر واقع شده بود درین ولا بهندوی مبلغ دو صد

روپیه به دست فلان چند که صدار ارسال داشته است خواهد رسید می‌باید که قریب

صد من غله از هر جنس ابتیاع نمایند تا سال سواء صرف نموده آنچه غله خرید

هر روزه نیز صرف معاف ارقام دیگر خریدار خواهد شد خاطر خود را به همه ابواب

جمعدار نند زیاده و بعد قصد تیغ ایام عمر در ... باد

مشفقه مکرمه صالحه ساجده مریم مکانی بلقیس

زمانی حضرت همشیره حبیبه سلمها الله تعالی از برادر فلان بعد از دعوات

و تحیات فراوان مشهود ... آنکه مراسله گرامی و معاوضه عظامی

آمدم

که به عنوان اخلاص مصحوب تحت چند قاصد مرحمت فرموده بودند در اسعد

اوقات در دریافت و حقیقت رسیدن هندیر و صدر و بیه ابتلاع

نمودن عمله و عمله دار هر جنس که اندراج نموده بودند بوضوح انجامید

بسیار مستحسن افتاد و در عنوان اخلاص هندویه صدر و بیه بیست رنگ منظم

تا صد روپیه [illegible] لست از تجمل صدر و بیه الدوله [illegible] زندان [illegible] سر [illegible]

پیشه [illegible] در خاطر [illegible] بیست [illegible] زمان [illegible] تعویذ هندو [illegible] نثار

رخاطر جمع شود [illegible] نگارد عمر [illegible] زبان یار

مشفق مکرم [illegible] حضرت [illegible] جعفر سلمه الله تعالی [illegible]

بعد [illegible] تابع [illegible] شکستگی صحایف اشواق و دل بستگی اظهار آنکه

[illegible] که در عنوان اخلاص مصحوب [illegible] صدور فرموده بودند [illegible]

از نبات [illegible] ورود بخشید [illegible] منهج [illegible] الحمد لله که

[illegible] عافیت [illegible] الحق [illegible] آنکه [illegible] رسیدن [illegible]

[illegible] سلطانی محمد [illegible] مندرج نموده بودند مفهوم گردید

در عنوان [illegible] هندو [illegible] پانصد و پنجاه روپیه مهر چهار [illegible] مروارید و چهار [illegible]

و هفت [illegible] زنار [illegible] زنار [illegible]

و باز بسیر عذر به رویه و نیم بسیر بهتر و یکباره عطر مهدی مصحوب ذولسد از حقیقی
عبدالله خان فرستاده است ان شاء الله سلسله بشر بشنه بموجبی که در قید علیحده
نوشته است قسمت خواهند نمود خبر رسیدن هندو و غیره دیده
دلارام نوشته بنظر رسید که تسلی خاطر انجامید و از مبلغ یکهزار
زیور طلا و نقره بجهت کدخدایی فرزندان زراست خواهند کشانید و باقی
صرف ضروریات خانه نمایند و متعاقب ان شاء الله خبر دیگر تحریر دار
خواهد شد خاطر جمع دارند زیاده چه نویسد عمر شما دراز باد آمین

ایشونتا عصمت و عفت پناه صالحه ساجده و راکعه
مشفق مکرم حضرت همشیره صاحبه سلمه الله بعد شوق و کیفیت و حقیقت
خورسندی دارا در سند مشتاق خللا بند که بیاز مندی مطالعه فرمایند
عنایت نامه که ارسال کرده بودند بدست معتمد الدوله خان صادر حیرم نمود
نهم ماه شعبان المعظم بر توجه و رود داده است بمطالعه آن سرور حضور
حاصل نمود امید بمیمنت منوال از حادثه روزگار دیار و بنشاط مسرور بوده
باشند که بموجب اطمینان منقلب این مهجور را و سه محنت و آلام خراب
گردانید قبله من سلسله اینکه از رسیدن هندو یا نقد ده بیوه و مرد ارید
وغیره

و خبر داده مصحوب دو سند از حقیقت عبدالله خان قرشال بوده و درست نموده

بودند بموجب نوشته اینها مرقوم فرموده بودند که یک سند معلوم نموده

شد که سند بسیار صحیح است ده هزار روپیه چهار صد و بیست روپیه

بیست و پنج محمد قرشاله است خواهد رسید اینها از برای بهادر با سود

بشه ملیا بلیا هند و هر چیز که ضرور داشته باشند معلوم گشته از ینجا

سرداد نموده قرشاله خواهند شد زیاده به تعدیه و بهر ایام نوروز باقی

بیا و بهار جفت ترکیست روپیه ...

را اسم هم معلوم است از جانب ... از دعا بسلام انجام انکه

احوال ساخت است و خبر رسان زنده عهد و داد انسب و روز و تحریر

بیاد حضور داد بیوالا بیست مهاله قاعده قرشاله بودند سید بنگاله در عهد

مضمون آن معلوم شده انکه از دست بنجر تحریر نموده نوشته بودند و هر روز ها

غله رد بکرایه ساده و بارانی و در هر ملک کمی کرده بوده اگر در هر ایام

ایام نفر رسید غله خریده شود بنابر آن مبلغ چهار صد روپیه شود و مضمون

مصحوب قاعده مذکور قرشاله است خواهد رسید هر باید که غله و غیره

از مرجحین مقدار جیج یکسال آینده که محتاج خرید آن نباشند خرید

نمایند و تتمه مبلغ که ماند آنرا بمهر ضرور که دارند صرف نمایند و بعضی

بر جهازها که قبل از این فرستاده شده جواب آن بنویسند که رسیده از بابت

البته خبر رسیدن بنویسند که خاطر را تسلی حاصل آید و دو ز سوالا بر جهازها ملحق

و جهاز الجبر بهر و بحر روده بند و پنج دو روای و بکیسه [illegible] موقوف و از بندر

[illegible] از [illegible] فرستاده [illegible] خواهد رسید خبر رسیدن این بر جهازها هندوستان [illegible]

حالات خود را بنویسند تا باشند که باعث اطمینان خاطر خواهد زیاده

از این چه نویسد والدعا والسلام [illegible] امین

از جانب فلان بجناب دعا

همدم و همراز رفیق و همقدم و دوستدار مسلم معلوم است

واشنیان ملا کلام اشعار آنکه احوال ما بخیر و خوبی گذشت و سلامتی آن

دوست جانی همواره خواسته میآید مکتوبی که بعد از رسیدن به هندوستان جهاز صادر

معه بر جهازها که فرستاده بودند رسید کیفیت مفهوم گردید با [illegible] هم

شفقت بود که از احوال خود مکتوب آن باشند که موجب اطمینان

خاطر مرده خواهد بود و بعد از این نیز هندوستان صادر و بیشه مصحوب معتمد

نور الله عمر جند متاع الجهاز بهر و بحر و غیره که تفصیل آن از فرد علیحده معلوم

خواهد شد

خواهد شد و فرستاده هم رسید و از مبلغ پنجاه روپیه بحسب تحویلکه عنقریب بیست
عنقریب بر آن حواله نمایند که یک منزل خانه درست نموده خواهد شد و بیجان
سرانجام از چوب نیز خواهد نمود زیاده چه نوشته آید والدعا والسلام

صاحب خداوندگار شفیق اخلاص همدم حقیقی مآل

فلان صاحب را نیز معلوم خواهد بود که اسم هم معلوم است بعد از تحریر مدتی اخبار آن شریف نکم
حالات اینجا [illegible] بنده چنان معلوم می‌شود بر منهج خیر و فرح است خیریت سلامت
اتحاد در ایام خود آید عنایت نامه بمع هندوی مبلغ چهار صد روپیه مع جواهر
بسی و بیش مفصلاً کرم فرموده قلم مشکین رقم مرقوم فرستاده بودند بایک سیده جیب
فرستادند انشاء الله هر جنس موافق فرح ساخته اتباع معقولی خاطر هم
جواب جمع فرمایند دیگر همه خیریت و عافیت است زیاده چه تصدیع دهد
ایام دولت زیاده باد

صاحب مشفق مهربان مشفق شناس گر
خداوند حقیقت اساس میان فلان صاحب از مردم اهلکاران اسم معلوم است بوده
نباشند و تجارت [illegible] انها دارند که عنایت نامه که امر مظاهر گردید جواب
مصحوب نور الله بمع هندوی [illegible] صد روپیه و پند الجم و غیره فرستاده بود رسید باعث
بهجت و انبساط حاصل گردید بموجب اندراج آن [illegible]

بهها رود زلکیه تخت بخت تخت مرلان عوالم معوضم تر و تخت مران

مذکور دا عهده دوساده معفو اند که تخت شا زرود چه بسا ندو برا ز تلاش حبیب بنیز

کسان سا بد هات نبین معفو شده است هرگاه بهم رسد و درانجا بیابند

نوسه خواهد شد خاطر شریف از بین واو رجوع فرمایند دیگر چند دانه مروارید لو توپ کلان

کرد بود ها شد چند سلک از مروارید چند تنزیر بعد تغیر شد که ضرور و درکار اند زیاده چه

نصد بعد و بدل ایام جمع و ملعوث زند کاتبی نجاو بیدبار همواره در حفظ لیز زرار

بود و تحفظ باشند بعد از زیاد و سلام معلوم بوده باشد که مدت شمار بیگ

مرآمده که کاتب بدو و کار یا ... رقم نموده اند مبالغ آن تحریر یابد باید که تا زمان ملتفت

بود و کلمه مخبر سده تحته تو بعد جلو نکی حالات فکا لسنه با شند که موجب طمانیت

خاطر خیر خواه خلق الله خواهد بود و چون خان محمد از قدیم در دستگاه با نجابت

داد و دا سند عالی شعار سر تحوه لهذا بدین تو کلمه نشانه خصه بعد واده اند تغیر

باره مثال الله ها بنی معصوم در بر داخت نصول و کوشش خواهد نمود

که طلب نان انار سیده در بیکار اشتغال دا شته باشند زیاده از بین چه نگارد دا

سلام و الدعا ... تسمت بناه مرادر عزیز شیخ غلان حیدر و بناه خدا

بشنه بعا دو عاز و سلام انکه حالات انجا ر بکرما رب العبد و تحریر و نوشته گوزا

حقیقت آن برادر دینی و دوستدار یقینی را از خدا میخواهم مطلب مرغوب
بجهت اسلوب که بعد از دیری مرسول داشته بودند رسید مضمون آن بتفصیل
[illegible] که همه [illegible] مرقوم [illegible] با منزل [illegible] جمعیت خاطر
[illegible] خلق الله خواهد بود [illegible] کا و ان
[illegible] بسیار مستحق [illegible] ضرور
[illegible] ازان [illegible]
[illegible] برادر دینی [illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] مخلص [illegible] ده تهان اطلس و پنج تهان کلمیدن و چهار تهان
[illegible] دو جبه و دو عوده و چهار کوس و پنج [illegible] ما [illegible] از آنجا
[illegible] علی [illegible] فرستد [illegible] بموجب آن
[illegible] شود
[illegible] زیاده ازین چه نگارد و السلام مشفقت [illegible]
[illegible] و عطوفت دستگاه ملاذ محبان اعتقاد مخلصان خلاصة الوفا
[illegible] اخوان الصفا شیخ [illegible] سلمه الله همواره بر مسند حکومت
مستقل بوده بمطالب [illegible] کامیاب باشند مخلص فلان بعد از دعوات

حیات و نجات را اکتساب منظور و بعضی منحصر بود بر مرکوز داشته که همیشه ابقه
مصحوب اعتمادی فور الیه مرسول کرده شده بود و بنابر فوز دم حصول اتفاقی ورود
یافت مطالعه آن بهجت سرور حاصل نمود بصحبت تسلی بخش ذات
دالا صفات آن معدن مکرمت و افضال شکر ایزد سبحان بتقدیم
افتاد بعضی که همه بر نمط با هنگام ملاقات بود کلمه یا وارد منتهی شنید
که موجب طراوت بخش خاطر پژمرده و نضارت ده دل افسرده خواهد
بود اعتضاد من آنچه درین مشارالیه دو کلمه مرقوم قلم خجسته رقم مبعوث کرده اند
بعضی از مشتاقان بر روی مراد خجسته داده اند بجانب ارباب مملکت ای ازو
کلمه از روی حق سفارش شرکونه خواهد گفت ملاقات حضوری مشارالیه منظور
باین ذره احقر نیز الطاف اخلاص دارد و الشان در باب او مشروح فرموده اند
البته در کار او سعی بالا کلام بکار برده خواهد شد خاطر عاطر ایشان داد جمعدار
بعد ازین نیز هر کار و هم چند مرتبه رجوع باینجانب بعضی ها شده کلی تکلف ابقا نموده
باشند که توسع امکان دریغ نخواهد کرد زیاده چه تصدیع دهد ایام عمر و دولت
در تزاید باد بحرمت النبی و آله الامجاد امر و تو نامه مهر است بیشتر
ورود بینی ان خان عالیشان و بلند مکان اخی میان محمد خان حفظه سلمه
الا ابهم

ارزانی بمرتبت بدو در حفظ خویش داشته مطالب مقاصد صوری و معنوی رسانا د

در مخلص فلان بعد از دعوات شایسته و تحیات آرزومندانه اشعار ربی همکلار

آنکه بر ضمیر منیر فیض پذیر میگرداند که در این اوان استماع نموده بود که یار ایشان

را عارضه از ملک الاسباب رسیده بود از شنیدن خاطر فاتر مخلصین متردد

شده بود بعد از آنکه یار محمد آمده بود و از زبانی او مسموع نموده بر خبر انداخت

بصحت و عافیت آن رنج مبدل گردید سراسر شنیدند حضرت باری

بجا آوردند الحمد لله والمنة که صحت کامل و شفای عاجل حاصل نموده

و نامه ملفوف از شفقت و مهربانی ایشان بمحبت آمده بعید نموده که بر تعمیر

چند و متعلقان خاطر اندوخته تمام و بنظام ملک بدعا و سلام هم کاید باد

او بلکه اندراج اعتقاد الخیر رسیم پیدا است که یک بار این چنین فراموش نمیتواند نمود

یادم نمیکنی و ز یادم نمیروی عمرت دراز باد فراموشکار من

دست با شفقت انکشش نمیدهیم مرا مافی که در نموده کاهی در کلمه بنامه ایشان در دستگاه

مرقوم قلم شکسته رقم خود بنده قصور از تخیج قصور از بروقت زیاده ابرام مرفت اما

همیشه دولت و ثروت زیاده باد ایزد کام بخش مراد و مقاصد و مطالب خان

والاشان بلند مکان مشفق مهربان قدر دان درشان میان ابراهیم خان حسب

وجعفرخان حیدر بوسته بمطالب مقاصد ارجمند کامیاب دارینه بعیش و عشرت
دارآد و ذره احقر فلان بدعا و دوستداری و محبت شب و روز مشغول است
همواره خاطر مجتمع نیز خواهان صحبت و بهجت بخش آن مخزن لطف
و کرم میباشد و از مقاصدات خانگی ایشان خبر مسعدل و بنویسش در
خدمت نواب مستغنی الالقاب و مهربان نمودن عدبار و امملو محال
شنیده خیلی خوشنودی و سرشار کام حاصل شد الحمد لله والمنة که آن همه
کدورتهای خاطر نسبت باین فقیر مبدل گشت و آن چنانکه دوستان میخواهند
بعرصه ظهور آمد اما حجت که این نیاز مند درگاه ایزدی بیچون در این مدت
اصلا از خاطر ابد احسن بدعا و سلام هم یاد نفرموده رنجاکه تا زمان دریافت
ملاقات بدو کلمه یادی سرشار نموده باشند که موجب بهجت انبساط خاطر درد
مندان و مسرت بیرون از دل دوستدار خواهد بود و زیاده از این چه نگارد که با
عث ملالت خاطر خواهد بود عمر و دولت زیاده باد
الهم لقا
خدام ذوی الاحترام خان عالی مکان خرچند انجام نیک فرجام صاحب
حق شناس قدردان میان دایم خان صاحب سلمه الله تعالی همواره بمطالب
بلند و مقاصد ارجمند کامروا و کامیاب دارآد فقیر محمد فلان مبتشوق و آرزومند
مشتاق

خیانتی [illegible] بدین جهت [illegible] تعلق بوده بلکه دیگر [illegible] در مکاتبات خانگی
[illegible] ملازم [illegible] بوده [illegible] جهت [illegible] حاصل نموده و آنکه
در مکتوبات خانگی ایما نموده بودند که فلانی همراهی خدام میان ابراهیم چرا
نیامده متعلق من سلامت قصد این فرزند بمقدار ما انجمن بود که همراهی خان
مشارالیه برسد [illegible] از رفتن [illegible] چنانچه خان موصی الیه [illegible] و [illegible]
بنده [illegible] توقف فرموده بودند لیکن چون آنجا رو موافقت نکرد بغیر از
رخصت [illegible] چند روز [illegible] شنیدن ضعف [illegible] روان [illegible]
لاچار از خدمت صحبت ایشان باز مانده بعد از آنکه بار دیگر قصد [illegible]
نمودند ایام موسم برسات رسیده بود از این جهت [illegible]
افتاده والا جان و دل که خلاصه [illegible] و کل است همواره خواهان [illegible]
زیارت آثار [illegible] روی [illegible] از زبان عوام الناس [illegible]
[illegible] در آن [illegible] حادث گشته چنانچه ایشان [illegible]
خود [illegible] واقف خواهند بود [illegible] چند گاه دیگر [illegible]
[illegible] چه [illegible] اگر خود [illegible]
[illegible] فرمایند [illegible] و دیگر [illegible] حاصل
خواهند نمود تا در میان [illegible] گردد کار [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] در آن مدت [illegible] کلمه [illegible]

روزت که امر بنده لست شد اما عجب العجب قدردانی هم جدا گانه

دو کلمه بنام این ذره اصغر اندراج نموده صوق نیاز [illegible] مستور اند

بار وی بدعا و سلام یاد آوری نموده تقصیر و [illegible] و احوال مخلص مرقوم داشته اند

والا در بدین خبر و زمان و رستان بد دستان و رشنایان از نوشتن دعا و عادت

و بنک سر وانمند امید که بعد ازین نیز از جانب دریافت مواصلت صوری

و معنوی که اینهم مطالب و مآرب است از جانب در یا متعاطر معهود [illegible] نظر

موده بدو کلمه فقرا یاد از خاطر عاطر برآورده باشند موجب اطمینان بخشی خاطر نیز

مرده و تفکرات وده دل افسرده خواهد شد دیگر از اشتیاق خدمت که نیز امر است

[illegible] که تحدید [illegible] ندارد کاغذ تمام شد و نوشتن بانجام آمد هنوز عزم

[illegible] اول قدم است العاقبة بالخیر والظفر اللهم تعالی ذات

[illegible] سعادت بسالت منزلت ابهت و جلالت مرتبت خان

[illegible] اعتضاد محبان خان حیدر [illegible] مطالب ارجمند بهره مند

[illegible] مرغوب محبت اسلوب که [illegible] نگارش پذیر [illegible]

[illegible] گردیده بود وصول نمود آنچه در ماده رفعت پناه میرزا محراب نگاشته

کلک مشکین رقم گردیده الحمد [illegible] حضور نواب مستطاب عمدة الملک

از هر کدام که بار خورست معاملات در پیش است از روی حق و جلب فیصل

میکرد دو جهتی که موجب ضرر ابجدی نمیشود اند [illegible] در میان نیست با این همه [illegible] یک

مرحمت بالغه اصباح با افضال ایشان مصروف خواهد بود البته در سر انجام آن کوشیده
خواهد شد و هیچ وجه تقصیر نخواهد رفت تو لا که تا هنگام ورود رایات مواصلت حضور
بهجت نهضت آیات موکب کامیاب انجاح مسرور مهیا ساخته باشند و حسب
[illegible] خاطر خواهد بود و بعالی و بخیر شوق بجه نگاشته آید شرف نامه
آفتاب بلند سوی ورود ... با ارسید ایزد کام بخش جهان
العز از ذات نجسته صفات ملکوت مآل رفعت و عوالی پناه عاطفت
دستگاه ملکوت بجایان و ملجاء فضلان مشفق مهربان قدردان مربی
سپهر سلمه الله تعالی پیوسته بدولت و حشمت در [illegible] تعیش حضرت
مطلع [illegible] که موالاه مصحوب محمد قاسم از روی کمال شفقت و مهربانی
این [illegible] بهتر [illegible] شرف صدور یافت از مضامین آن [illegible]
و سلامتی ذات ستوده صفات سجدات شکر بجا آورده و الحمد لله که جمعیت
[illegible] شریف [illegible] لطیف حاصل است امیدوار است [illegible]
[illegible] صحت [illegible] المطلوب [illegible] شده رضیه ضمیر [illegible]
[illegible] بهجت بخش خاطر [illegible] مرده [illegible] ده دل افسرده [illegible]
[illegible] آنکه در باره حشمت پناه حق آگاه میان شیخ کریم الله
[illegible] دیگر [illegible] فرموده بودند [illegible] اندیش بیش از چندگاه بخدمت [illegible]
آن [illegible] حقیقت و نیازمندی و [illegible] جانگیران اختصار

و کلمه‌ای از حقیقت حضرت ایشان مرقوم قلم مشکین رقم فرموده بودند هر کلمه

از نغمه منبعه گران بخدا آگاه اظهار خواهد نمود بجان استاد که وارد مدرسه انجام آن

مسیحی‌ها کلام بجا آورده خواهد شد خاطر شریف از هیچ رهگذر جمع فرمایند و دو

فرد عزیزه جمعه [illegible] کرم نموده بودند باعث سربلندی گردید الله تعالی

آن مهربان لطف و کرم سالهای بسیار دارد از [illegible] سبب آشنا گران ز

امروز هم فرستاده بود از انجمله چهار سبد انبه مصحوب کسی سرکار [illegible]

سولداران [illegible] خواهد رسید اگرچه انبه از قسم اول نیست اما بهر حال

بکار روان غلام خواهد آمد و بهره [illegible] نغمه منبعه که لایق این بیماری هستند نبوده باشند بی

سابقه [illegible] منت کرده‌اند که بجان کوشیده خواهد شد زیاده ازین هیچ

در قلم از روی اشتیاق دیدار فیض آثار الباقی اوقات ایام عمر و دولت و برتری باد ربنا

النون والصاد

حق عزشانه ذات ملکی

ملکات بندگان سیادت و نقابت پناه صفوت و نجابت دستگاه

رفعت و معالی انتباه ملاذ محبان خلاصه خاندان مصطفی و سلاله دودمان

مرتضی [illegible] سلمه الله تعالی والبقاه همواره مسندآرای دولت و حکومت

[illegible] کامیاب و کامروا رحجابان دارا و مخلص [illegible] مدار [illegible]

[illegible] و حایف شنوی مشهود بنظر [illegible] فیض [illegible]

[illegible] محفوظ کرام بیست و دوم رجب المرجب اصدار فرموده بودند

[illegible] تعلیق معظم شرف ورود بخشید بسط مطالب آن دیباچه دلفروز و صحیفه السرور داد

حاصل کلمه [illegible] مآل بعد یافت شرف ورود از سرا نور رود کلمه [illegible] و در لوح مصفا نشاده

[illegible] بجهت [illegible] خاطر فاتر [illegible] صفحه خواهد بود شفقا قدر حال

من [illegible] بجهت سیادت مآب سید محمد صالح [illegible] بود وان شاء الله

بموقع امکان خود در باره [illegible] شاء الله دریغ نخواهد بود بالفعل چند [illegible]

چند [illegible] ملحوظ شده است بعد از نیز حسب الاستعداد [illegible]

چند [illegible] دیگر [illegible] ملحوظ نخواهد [illegible] از جانان استادگی دارد زیاده بجهت گستاخی

نماید ایام عمر و علاوت زندگانی جاوید باد [illegible] از دو کام بخشش

جهان افروز دولت محمود صفات خان والاشان بلند مکان [illegible] و [illegible]

مرتبت بجهت و جلالی [illegible] اعتضاد [illegible] خان [illegible] سلمه الله تعالی

[illegible] کامیاب و دانش بمطالب [illegible]

[illegible] شعور و عزام [illegible] ملاحت [illegible] ندارد ملک شریف [illegible]

[illegible] ملاحت [illegible] که آن برادر مکرم در نامه بجهت [illegible]

[illegible] نکرده [illegible] لهذا خاطر محبت [illegible] تمام دارد [illegible]

ملاحت [illegible] گرامی هم مطالب و مآرب

[illegible] مفتوح [illegible] و کام [illegible] باشند که باعث طراوت خاطر

[illegible] ملال [illegible] جهان [illegible]

ز نواب مستحق الالقاب قبله و کعبه جهانیان فرمان عالیشان و حکم مطلق
بار طلب حضور صادر گشته بلک اغواء جهانیست که صوبه دار الهاباد هم
بمعت شود و بهر حال ازین نیات الیجی بسبعی رو نمیدهد و نگرانند که بعمل تقدیم
خواهد افتاد و گر باین امر فضا اعیان غریب بجوار دافع خواهد شد بطریق رسل
در سال حوالی پیش بایند بلکه رسد و لیکن هم بجاری میکرد و نشاید که بکرام ملاقات
شریف حضور حاصل نشده اند شده بتراید منتصد مع اوقات شریف نگذشت
رباعی بیاد کامروکامروای ترشحات سحاب فیض فضل سبحانی رخوبرم
در شرف باد غریب اتار نور محمد شعفدار بالکرشن کارکن
بتوجه خاطر خصوص بوده بودند عرضی در شفتی که در سنوات گذشته
بودند حقیقت یک یک معلوم گردید آنکه از جهت نشر و حضور صدور نشر
بود صفوف از دهن گذرانیده محجوب کس عرض اتار نور مسلانند نویس ا
که بپیش رسیده خواهد بود دیگر حسب الحکم عمل نمایند و بنوعی سلوک بکار برند
که هر کار رعایا ازینها رضامند بوده در زراعت و عمارت سعی نمایند و چنان
سازند که از سالهای گذشته زراعت از هر جنس افزونی شود چنانکه ناکس از
رعایا و همه عمده را که در گذشته بی حاصل شده اند اورا به هر طور یکه رضامند شود خواهی
بتمام خواه بر نقد یا قدر داده آورده بر جای و مقام آباد بسازند و رعایا را سالم
شده ترتیب رعایا سلوک ما از خوانست عنایت بکدام از عمل خود نشود رعایا باید
نا

بیانی ایالت ایشان باز خواسته نموده خواهند شد [illegible]

میشده باشند و بهر باب زیاده جهت بالعموم و در تحریر بتاریخ پنجم شهر شعبان المعظم سنه

مشتمل بالفاظ الخاص سند [illegible] مخصوص بوده [illegible] و رقم [illegible]

[illegible] مضامین آن رقم [illegible]

بهمه جهت مملو [illegible] پیوسته [illegible]

[illegible] از انجا [illegible] مقصود [illegible]

[illegible] المفصل [illegible] بر خورد [illegible]

[illegible] بوده باشند [illegible] مقرر [illegible]

[illegible] بنفس نفیس [illegible] ملاحظه [illegible] فرمایند

[illegible] اسباب [illegible] آن [illegible] خواهند نمود [illegible]

[illegible] و الا آن [illegible] خواهند نمود [illegible] تمام

[illegible] تخلف [illegible] بتاریخ [illegible] شهر [illegible] المبارک

[illegible] شرف [illegible] شده [illegible]

[illegible] پیوسته [illegible] سرکار [illegible]

[illegible] مضامین آن رقم [illegible] پیوسته [illegible] هزار [illegible] هفتصد

[illegible] بتحصیل [illegible] شجاعت شعار [illegible]

[illegible] شهر [illegible] خزانه [illegible] المحصول [illegible]

نسبت بکار هر کدام بدستور باقی است رعایا تا حال هر چند از ملاحظه بتفضل خداوند جلدی گردد

در این خصوص مبلغ منظور محصول خواهد در سرکار بخدمت مرجوعه مشغول شده اند بیش

باب زیاده مبالغه نیست تحریر بتاریخ شهر صفر سنه [illegible] عمده عقیدت

سررشته سعادت آمده از بوده باشند که چون در ایام مرسم سابق رسیده اند

مرتب بدارم که هر طور سلوک نمایند که حاصل کنند از آن گذشته باز زیاده بلکه انتصاب

داند هر چند محصول افزون سرکار از زیاده خواهد بود چنانچه پیش از این مقدار

بوده که از طرف مشرف خاطر نشان ندارد بنا بران مینماید که تا بحال

عالیجاه بخدمت مشرفی الخانه مشغول شده چند گاه و دیانت و امانت

است تا بحال خدمت مرجوعه سرکار از محصول حاضر بوده نشد الحال

که الحال حضور خواهند شد که رعایا او بکرم مشغول خواهند شد زیاده در این باب

تحریر ... نوشته تعلق و تصرف نموده امانت پناه

کفایت شعار ... بتوجه مخصوص بوده باشند چون او را مرد فهمیده و سنجیده

دانسته مشغول شده است می باید که مبلغ تشخیص نماید که هم ...

مرحمت رعایا و کفایت نقصان سرکار نشده رعایا شود هر چند رعایا آباد هم

بار ... خواهد بود در تکثیر زراعت و عمارت سعی و کوشش بجا خواهد آورد

و هم در این محل افزایش محصول خواهد شد یقین که در آن کفایت سرکار

و رفاهیت و آبادانی رعایا باشد و آن محال که در زراعت سعی تاکید بجا آورند

ارقام [illegible]

زر نقد بلکه قطعه افتاده نمانده و سابقا همراه بتوجه الحصول خود نوشته شده در جواب جناب عالی
[illegible] بناه کفایت دستگاه
تحریر بتاریخ شهر شوال ۱۲۱۱
[illegible] شخص [illegible] هر چند نوشته که [illegible]
خواجه محمد معصوم بتوجه خاطر خصوص بوده بدانند [illegible] بعد از طالع الی کیفیت یک
[illegible] محمد و یار [illegible] حیدرآباد در سلک نشسته بوده [illegible]
[illegible] مفهوم گردید بتفصیل است که [illegible] بناه هرچه که بشود [illegible] یافته [illegible] کار و با
[illegible] رعایا خواهد بود [illegible] سرکار [illegible] بر کنات مذکور بوجهی تدقیق خواهد نمود
[illegible] ایام مال موانع تحصیل در آید و اکثر ارسال حضور نمایند که [illegible]
۹ [illegible] سپاه تقسیم نموده اید و در ماه سپاه زیاده از [illegible] سرکار
نسبت [illegible] شده و [illegible] بقرار [illegible] سپاه [illegible] شده [illegible] تحصیل
در [illegible] ارسال حضور خواهند نمود [illegible] خواهد بود و [illegible]
تعین [illegible] شده اگر [illegible] شده [illegible] باید و [illegible] بار [illegible]
روانه [illegible] نمایند درین باب تدقیق لازم دانسته تخلف و انحراف [illegible]
شجاعت شعار [illegible]
تاریخ [illegible] شوال
[illegible] خان بتوجه مخصوص بوده بدانند [illegible] هر چند نوشته [illegible] کیفیت [illegible]
[illegible] و [illegible] پرگنه حیدرآباد و [illegible] بدست [illegible] آن [illegible]
[illegible] رسالدار [illegible] بتفصیل [illegible] علیحده معلوم [illegible]
او [illegible] آمده [illegible] نقد و [illegible] رویه [illegible] شجاعت شعار

مرحمت عمده فرستاده شد دا امیدوار بعاطفت مراسم خدمات شایسته آن زن الیه حسب

مردوانت شایسته فرا خود بحالت سرافرازی خواهد گردید از عهده دهات چند را

انتخاب عمده روانه حضور نمایند تمهید الورد آن ده بهای خلاصه بکنانند و بجز

امیر سید بیش نشین او به منبع الی نماید و بجز آن نماید گردید جلالت شعار سعد والا به

سه باره اگر قضیات انجا بعضی را زد و طلب مواجب آنها تعداد نمایند ثانی

الحال در برات قرار واقعی انتهای منصبداران حضور قسط خواهند نمود زیاده

در بدنهای مبالغه جه بعد تحریر بتاریخ بیست و سیم شهر شعبان المعظم سنه

شجاعت و شهامت دستگاه مشخص خان شیخ مصطفی بیما

شیب آمیدوار بوده بدانند که عرضداشت ایشان در این ولا از مصحوب شیخ قاسم ملفوف

سرکار ارسال داشته بودند رسید بمطالعه در آمد و مضمونش و مفهوم گردید از انکه

معروض نموده شده بود که بعضی دهات پرگنه مذکور را مفسدی و متمردی در تصرف آورده

تن زد ادای مال واجبی نمیدهند اگر جمعیت دو صد سوار و یکصد پیاده برقنداز از حضور تعیین نمود

چند گاه در آنجا بوده باشند هر دو سه دیه از آن دهات تاخت نمایند بدولت پرگنه بواجبی

کرده آید لهذا جمعیت سوار برقنداز بموجب نوشته آن شجاعت شعار فرستاده شده

می باید که نشست عمل و ضبط آن پرگنه بواجبی نموده تمامی مجرای آن خواهد بود

سوای اینها اگر جمعی از سوار پیاده دیگر درکار دانند عرضداشت نمایند که از حضور فرستاده

آید هرچه از آنجا بتحصیل در آمده باشد ارسال حضور نمایند بیجه آن عمل و ضبط پرگنه

صلح

دیگر نیز خاطر خواه خواهد نمود که به موجب ... و الّا ... باضافه ارباب ... و ...

اعزاز نخواهند بود و خاطر نمودیم با همه ارباب جمع دارند و چند ... مرحمت ... باشند

زیاده در هر باب چه تاکید رود بتاریخ عشره شهر ذی قعده سنه ۱۱

شجاعت و ... شعار محمد ... بیگ نیز بخاطر مخصوص بوده بداند که ...

و ... مصحوب ... پیاده سرکار ارسال نموده بودند رسید حقیقت ... بیگ

معلوم گردید انکه چون ... و نود هزار و پانصد روپیه از ... تحصیل در آمده بود

برای ... سرکار ... مع جمعیت پنجاه سوار و چند پیاده همراه داده روانه

حضور نمودیم باعث ... ان ... شعار که دیده و سر ...

... ما سرکار مقصر بعمل نیز ... بساز ... و ... باقی نماند و

... نوشته بشرح ... نموده ... خدمات ...

... رویه ... اکتفا باد ... روانه گردید ...

داشته زیاده در هر باب چه مبالغه رود تحریر بتاریخ دهم شهر ذی قعده سنه ۱۱۰

عرضداشت بنده درگاه ... محمد ...

... کار ... ذره وار ... عرض ... خلد ... کار

... مستطاب ... القاب والاخطاب فلک جناب ...

... مهربانان ... الاوقات بوظایف ازدیاد عمر و دولت و جاه

جلال مشغول بوده باشد ایزد ... مقرون باجابت گرداند ... نظام

لازم الاحترام بموجب سند هندی و غیره مصحوب کسی این هند بار صادر شده

بود مرتبه و روانه انداخت بر سبیده بر سر و دیده نهاده و عرض به حکم صاحب

دیوان کرده و بدان عمل نموده خواهد شد نواب نامدار سرکار آنکه در باب

نکنند زراعت و تجارت قطعی فرموده بودند هند بار نسبت در ورود نامه زر

حث رسید ما لا کلام بکار بر هندوستان مبرا از هر اخراج نموده بجا برسد

ز شر استقامت در رسیده بود کسانی در ستاره آنها را طلب داشتند

آباد ساخت بالجبر با تمام رسیده شد والله عالم بالصواب

تمام شد نسخه کتاب عوارف شان به دست
محمد بخش ... کاتب ... ملکه

نمونه از خط

جشن نوشا به باشد سلطنت مدام

۹

جشن عید مولود نبی و نوروز جم   گرشاه دوری ستارد از جهان ماتم

[illegible]

چه باد [illegible] بر تخت جم نشین   نشسته شاه شاهان سریر سلطنت بنشین

ز شدگان زمین [illegible] جام   هر [illegible] دست [illegible] مجلس تمام

می پرستی نوشت به چو شکر   همرو سان بلبروشن [illegible]

[illegible]

در ان مجلس [illegible] باقوس   [illegible] التفاتی بخندان [illegible]

[illegible]

علی انکه خود بود پرهیز کار   دلبر [illegible] منزو [illegible] شکار

بلالب همه شکر ز شرم او تنگ   عاید عنان ذوالقدم

هوا سرد و خرگاه خورشید گرم   زمین خشک و بالین جمشید نرم

نبرد آن جنبش از جاه دلو آفتاب   ماهی برفتن سوی حوض آب

درم بر درم بسته توده شیخ   گره بسته چون پشت ماهی ز یخ

دمه دم فرو بسته چون چشم ترک   شده کار بر بسته دوران بزرگ

سرین گوزن و کفلگاه گور   به پهلوی شیران در آورده زور

لب تو از ران ... نمک ریخته آب را بر جگر

ز مار ... چون ابر کافور ... سپس رشته از دستهای ...

شکفته ... زرو ... غنچه ... چو برگ ... آسمان ...

درخت گل که ما را بسته ... سلم کرده بر ...

... لب آب ... که آمد سبزه را بوی ...

صبا بلبلان را دریده ... زما محرمان روی پوشیده گل

32

شمع طلبد ملک انجمن چو نیک دری قبضه دود جهان

از خاره می خورد دانه رنگ بهر نوشته ... آورده چوبی

لعل ز تب دوش تو فرموده ماه که آتش فروزند به جوش نگاه

برآراسته از زینت و نقش چو باغ ارم مجلس ...

در آتش چون گل افروخته گل از رشک آن گلستان سوخته

شده خار ز آتش چو از گل بدید چو خار ... آتش ...

مثلی از کابل ... در افتاده چون ...

... چو بار ... کابل ...

... سواد جستن ...

33

... هندوستان آمده چون ...

مغنی ... چو ... نقشه ...

رنجیده زلفی شانه‌دن پرخاش شده   همه اعضوسی طبع خون شده

بکیمس پرده سفالینی ترشانه   سموری به پرطاسی پرده باز

بلالی یا بر آورده او زجوشش   صلا داده درد و غم خود در جوشش

بر آواز او زلفی قیر تعویذ آرزن ده ز دل زهره در ده عون

دبیری قلم رسته از بنت او   قلمهای مشکی در انگشت او

سواد قلمها بر انگشت تیز   بر آورد ز انگشتشان انگشت خیز

سواتم و اطلس فرو تابها / زخال سنبر پیرزرا درع پوش

به پیلاسی رشتن تافته / بجای پلاس اطلس بافته

چو در توزه مرد الکسه کسر / فرو برده اهنی برآورده از ره

سراره لد السیر از ساخته / ز هر سو بدامن ازار اندر خته

دخان از بر شعله آذری / چو بر شاخ گل شعر نیلوفری

سفالی بریکان بر ازرار سته / بریکان از سنبها خاسته

آتشی کو باغ جمشید بود بر خوان جمشید بود

فروزنده نور ایزدی بیکم و رفیق مغ و مونس هیربد

شکفته گلی چون ده ازجا پیام بدیدار بازه بلوهر لطف

ترنم سرای شبی ما کیان پیام آورد نبات سما بلکان

ترکلا ترنلی له زو ساز زو به ارز نیدزرتشت و آواز زو

بدان زندلی آتش زنده سوز برافروخته شاه لبتیپ فیروز

بجوبک

چو برگ گل سرخ بر شاخ سرو   بدو گاه دراج گاهی تذرو

ز شنجباری بر افروخته   برو کبک نالنده چون فاخته

تن بط بتو در خورد ز بلبشیر   چو در آتش آری برآور نفیر

اگر بانگ بط بر سر آرد چنار   برو سینه بشکافد در نیزه زار

در آن باغ مرغان بجوشش آمده   ز هر یک دگرگون خروشی تمام

سیمانی برآورد بانگ سرود   سرود نوائی تر از زنده رود

جگرها ز خون آب نمک یافته   نمک را بحسرت جگر یافته

مشک بوره با نوک دندان برد   مشک خواره را گرد دندان در آز

لعاب تر و بوی او فزون زجسک   ابا نانی پرورده با بوی مشک

نگلیون کلاهی دلاویز تر   که ندهد جهان از جهان درد سر

ز آچارهایی که باشد عزیز   ترنج و به و نار و نارنج نیز

مغنی چو زهره بود مشکبوی   صراحی ...

همه سال زراهنگ ما ...   بجز باده گلرنگ ...

... بودند یاران تمام   بجز باده کوثر نبیان بود خام

شنیدم ز مسیحی ... بهم خوب   روان است ... خضاب

بیاد شه ان مشتری پیکران   چو ... رسید ... دلی ... ران

چو یک نیمه از ...   ... نیمه ... زمین ... نوشت

... تا ...   ... نشستند ... پنهانی ... رنج

36

زر و زیور آرند خسرو زرها   ز سیفور اطلس ... بارها

زچینی ... خادمی ...   ... بیالا ببند

پر از نافه و مشک و بهار بغور — کز بس آن مرز و بوم گوهر خوش شد

ز مرد نگینی ها با آب و رنگ — دو رو لعل و پیروزه پاره زرین شتک

یکی تاج زرین زمرد نگار — برآمود از بهر جشن شاه شهریار

از سپاه پیر گو تنگ — آراسته

تبرزد مکلل بیاقوت و دُر — همه درزش از گرد کافور پر

عماری و اشتر بهرای بزر — چهار کرسیان جمله زرین کمر

لجام

چنین زیر پیلان فیل گوهر نشان — بلو پشت پیل نشسته دو دستور شاه
بر تولمند

پوشیدن نوشابه تشریف شاه چو شد نوبت خورشید خسته ماه

ز الغر سقاد
منهم نور المشمشی ۳

جهانگانه ز بهر هنر پیکری بفرمود بهر آراستن زیوری

باندازه هر یکی چنبره آرد بپوشیدشان برتنی نیز داد

پری چهره با آن پری پیکران شدند از پی گنج گوهرسران

زمین بوسه دادند بر شکر شاه بخرم دلی برگرفتند راه

از آن کان گوهرسران آمدند چو گنجی روان بازجائی آمدند

بیا ساقی آن شیر شنگرف گون

بمن ده که سیماب گون گشته ام

شنگرف چون تا خفی رسیده ام

بتاریخ یا لغلط بود هفت سال | که چهارم محرم بوقت زوال

سر سال چهارم محرم بدست | ز ساعت گذشته چهارم بدست

خجسته همیشه خوش و جوان | بماناد در باغ شاه جهان

بیا ساقی این جام رخشنده می | بمن ده که افسرده گشتم ز خوی

که تا از می خوش شکور افکنم | غمی کان گرفت جان و تنم

تمت تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

آمدن آمد آمده است آمده بود باید آمد نباید آمد چرا نباید آمد
خواهد آمد نخواهد آمد چرا نخواهد آمد می آید نمی آید چرا نمی آید بیائی
نمی آئی چرا نمی آئی بیا مبا آموختن آموخت آموخته است آموخته آئی
بود باید آموخت نباید آموخت چرا نباید آموخت خواهد
آموخت نخواهد آموخت چرا نخواهد آموخت می آموزد نمی آموزد
چرا نمی آموزد می آموزی نمی آموزی چرا نمی آموزی بیاموز
میاموز آویختن آویخت آویخته است آویخته بود باید آو
یخت نباید آویخت چرا نباید آویخت خواهد آویخت نخواهد آو
یخت چرا نخواهد آویخت می آویزد نمی آویزد چرا نمی آویزد
می آویزی نمی آویزی چرا نمی آویزی بیاویز میاویز ۱
ایستادن ایستاد ایستاده است ایستاده بود باید ایستاد نباید
ایستاد چرا نباید ایستاد خواهد ایستاد نخواهد ایستاد

[illegible] می ایستند نمی ایستند چرا نمی ایستند می ایستی

[illegible] بایست مایست افتادن افتاد افتاده است افتاده

بود باید افتاد نباید افتاد چرا نباید افتاد خواهد افتاد نخواهد افتاد می

افتد نمی افتد چرا نمی افتد می افتی چرا نمی افتی بیفت میفت

آمودن [illegible] آمود آموده است آموده بود باید آمود نباید آمود

چرا نباید آمود خواهد آمود نخواهد آمود چرا نخواهد آمود می آماید

نمی آماید چرا نمی آماید بیامای میامای اندودن اندود اندوده

است اندوده بود باید اندود نباید اندود چرا نباید اندود خواهد اندود

نخواهد اندود چرا نخواهد اندود می اندود نمی اندود چرا نمی اندود بیاید

دی میاندای اندوختن اندوخت اندوخته است اندوخته

بود باید اندوخت نباید اندوخت خواهد اندوخت نخواهد اندوخت

چرا نخواهد اندوخت می اندوزند نمی اندوزند می اندوزی نمی اندوزی

چرا نمی اندوزی بیندوز میندوز آوردن آورد آورده است آور

ده بود باید آورد نباید آورد چرا نباید آورد خواهد آورد نخواهد آورد

چرا نخواهد آورد می آورد نمی آورد چرا نمی آورد می آوردی نمی

آوردی چرا نمی آوردی بیاور میاور آماسیدن آماسید آما

سیده است [illegible] باید آماسید نباید آماسید چرا نباید آماسید

نخواهد ماسید نخواهد ماسیده بچرا نخواهد ماسیده می ماسد نمی
ماسد بچرا نمی ماسد می ماسی بچرا نمی ماسی بیاماسی
میاماس انگاشتن انگاشت انگاشته است انگاشته
بود باید انگاشت نباید انگاشت بچرا نباید انگاشت خواهد
انگاشت نخواهد انگاشت بچرا نخواهد انگاشت می انگارد
نمی انگارد بچرا نمی انگارد می انگاری نمی انگاری بچرا نمی
انگاری بینگار مینگار آمیختن آمیخت آمیخته است
آمیخته بود باید آمیخت نباید آمیخت بچرا نباید آمیخت
خواهد آمیخت نخواهد آمیخت بچرا نباید آمیخت خواهد آمیخت
نخواهد آمیخت بچرا نخواهد آمیخت می آمیزد نمی آمیزد بچرا نمی
آمیزد می آمیزی نمی آمیزی بچرا نمی آمیزی بیامیز میامیز
انگیختن انگیخت انگیخته است انگیخته بود باید انگیخت
نباید انگیخت بچرا نباید انگیخت خواهد انگیخت نخواهد انگیخت
بچرا نخواهد انگیخت می انگیزد نمی انگیزد بچرا نمی انگیزد می انگیزی
نمی انگیزی بچرا نمی انگیزی بیانگیز میانگیز آشامیدن آشامید
آشامیده است آشامیده بود باید آشامید نباید آشامید
بچرا نباید آشامید خواهد آشامید نخواهد آشامید بچرا نخواهد آشامید

نمی‌شناسد چرا نمی‌شناسدی شناسدی نمی
شناسدی چرا نمی‌شناسدی بشناس مشناس آمرزیدن
آمرزید آمرزیده است آمرزیده بود باید آمرزید نباید آمرزید
چرا نباید آمرزید خواهد آمرزید نخواهد آمرزید چرا نخواهد آمرزید می
آمرزد نمی‌آمرزد چرا نمی‌آمرزد می‌آمرزی نمی‌آمرزی چرا
نمی‌آمرزی بیامرز میامرز افشاندن افشاند افشانده است
افشانده بود باید افشاند نباید افشاند چرا نباید افشاند خواهد
افشاند نخواهد افشاند چرا نخواهد افشاند می‌افشاند نمی
افشاند چرا نمی‌افشاند می‌افشانی نمی‌افشانی چرا نمی
افشانی بیفشان میفشان افشردن افشرد افشرده
است افشرده بود باید افشرد نباید افشرد چرا نباید افشرد
خواهد افشرد نخواهد افشرد چرا نخواهد افشرد می‌افشرد نمی
افشرد چرا نمی‌افشرد می‌افشری نمی‌افشری چرا نمی
افشری بیفشر میفشر افکندن افکند افکنده است افکنده
بود باید افکند نباید افکند چرا نباید افکند خواهد افکند نخواهد
افکند چرا نخواهد افکند می‌افکند نمی‌افکند می‌افکنی نمی‌افکنی

چرا نمی افکنی بیفکن مفکن افروختن افروخت افروخته است
افروخته بود افروخته است باید افروخت نباید افروخت
چرا نباید افروخت خواهد افروخت نخواهد افروخت چرا نخواهد افروخت
می افروزد نمی افروزد چرا نمی افروزد می افروزی نمی افروزی چرا نمی
افروزی بیافروز میافروز بردن برد برده است برده بود باید
آورد نباید آورد چرا نباید آورد خواهد آورد نخواهد آورد چرا نخواهد
آورد می آورد نمی آورد چرا نمی آورد می آوردی نمی آوردی چرا
نمی آوردی بیاور میاور برخاستن برخاست برخاسته است
برخاسته بود باید برخاست نباید برخاست خواهد برخاست
نخواهد برخاست چرا نخواهد برخاست می خیزد نمی خیزد چرا
نمی خیزد می خیزی نمی خیزی چرا نمی خیزی بخیز مخیز بستن
بست بسته است بسته بود باید بست نباید بست
چرا نباید بست خواهد بست نخواهد بست چرا نخواهد بست
می بندد نمی بندد چرا نمی بندد می بندی نمی بندی
چرا نمی بندی ببند مبند برآمدن برآمد برآمده است
برآمده بود باید برآمد نباید برآمد چرا نباید برآمد خواهد برآمد
نخواهد برآمد چرا نخواهد برآمد برآمدی برآید نمی برآید چرا نمی برآید

بریده است برید بریدن ببرا مبرا چرا نمی برای نمی برای می برای
بریده بود باید برید نباید برید چرا نباید برید خواهد برید نخواهد برید
چرا نخواهد برید می برد نمی برد چرا نمی برد می بری نمی بری چرا
نمی بری ببر مبر باریدن بارید باریده است باریده بود باید بارید
نباید بارید چرا نباید بارید خواهد بارید نخواهد بارید چرا نباید بارید
می بارد نمی بارد چرا نمی بارد می باری نمی باری چرا نمی باری ببار
مبار بالیدن بالید بالیده است بالیده بود باید بالید نباید بالید
چرا نباید بالید خواهد بالید نخواهد بالید چرا نخواهد بالید می بالد
نمی بالد چرا نمی بالد می بالی نمی بالی چرا نمی بالی ببال مبال
پوشیدن پوشید پوشیده است پوشیده بود باید پوشید
نباید پوشید چرا نباید پوشید خواهد پوشید نخواهد پوشید چرا
نخواهد پوشید می پوشد نمی پوشد چرا نمی پوشد می پوشی
نمی پوشی چرا نمی پوشی بپوش مپوش باختن باخت
باخته است باخته بود باید باخت نباید باخت چرا نباید
باخت خواهد باخت نخواهد باخت چرا نخواهد باخت
می بازد نمی بازد چرا نمی بازد می بازی نمی بازی چرا
نمی بازی بباز مباز بافتن بافت بافته است بافته بود

نباید بافت نباید بافت چرا نباید بافت خواهد بافت
نخواهد بافت چرا نخواهد بافت می بافد نمی بافد چرا نمی بافد
می بافی نمی بافی چرا نمی بافی بباف مباف بخشیدن
بخشید بخشیده است بخشیده بود باید بخشید نباید بخشید
چرا نباید بخشید خواهد بخشید نخواهد بخشید چرا نخواهد بخشید
می بخشد نمی بخشد چرا نمی بخشد می بخشی نمی بخشی
چرا نمی بخشی ببخش مبخش پاشیدن پاشید پا
شیده است پاشیده بود باید پاشید نباید پاشید
چرا نباید پاشید خواهد پاشید نخواهد پاشید چرا نخواهد پاشید می
پاشد نمی پاشد چرا نمی پاشد می پاشی نمی پاشی چرا پاشی
بپاش مپاش پختن پخت پخته است پخته بود باید پخت
نباید پخت چرا نباید پخت خواهد پخت نخواهد پخت چرا نخواهد
پخت می پزد نمی پزد چرا نمی پزد می پزی نمی پزی چرا نمی
پزی بپز مپز پریدن پرید پریده است پریده بود باید پرید
نباید پرید چرا نباید پرید خواهد پرید نخواهد پرید چرا نخواهد پرید
می پرد نمی پرد چرا نمی پرد می پری نمی پری چرا نمی پری بپر
مپر بوسیدن بوسید بوسیده است بوسیده بود باید بوسید

نباید بوسید چرا نباید بوسید خواهد بوسید نخواهد بوسید چرا
نخواهد بوسید می بوسد نمی بوسد چرا نمی بوسد می بو
سی نمی بوسی ببوس مبوس بوسیدن پرسید
پرسیده است پرسیده بود باید پرسید نباید پرسید چرا نباید پرسید
خواهد پرسید نخواهد پرسید چرا نخواهد پرسید می پرسد نمی پرسد
چرا نمی پرسد بپرس مپرس پرستیدن پرستید پر
ستیده است پرستیده بود باید پرستید نباید پرستید چرا نباید
پرستید خواهد پرستید نخواهد پرستید می پرستد نمی پرستد
چرا نمی پرستد می پرستی نمی پرستی چرا نمی پرستی بپرست
مپرست پنداشتن پنداشت پنداشته است پنداشته بود
باید پنداشت نباید پنداشت چرا نباید پنداشت خواهد پنداشت
نخواهد پنداشت می پندارد نمی پندارد چرا نمی پندارد می پنداری
نمی پنداری چرا نمی پنداری بپندار مپندار پیچیدن پیچید
پیچیده است پیچیده بود باید پیچید نباید پیچید چرا نباید پیچید
خواهد پیچید نخواهد پیچید چرا نخواهد پیچید می پیچد نمی پیچد چرا
نمی پیچد می پیچی نمی پیچی چرا نمی پیچی بپیچ مپیچ
پروردن پرورد پرورده است پرورده بود باید پرورد نباید پرورد

چرا نباید پرورد خواهد پرورد نخواهد پرورد چرا نخواهد پرورد می‌پرورد
نمی‌پرورد چرا نمی‌پرورد می‌پروری نمی‌پروری بپرور مپرور تر
سیدن ترسید ترسیده است ترسیده بود باید ترسید نباید ترسید
چرا نباید ترسید خواهد ترسید نخواهد ترسید چرا نخواهد ترسید می‌ترسد
نمی‌ترسد چرا نمی‌ترسد بترس مترس تنیدن تنید تنیده ا
ست تنیده بود باید تنید نباید تنید چرا نباید تنید خواهد
تنید نخواهد تنید چرا نخواهد تنید می‌تند نمی‌تند می‌تنی نمی‌
تنی چرا نمی‌تند بتن متن ترقیدن ترقید ترقیده است
ترقیده بود باید ترقید نباید ترقید چرا نباید ترقید خواهد ترقید
نخواهد ترقید چرا نخواهد ترقید می‌ترقد نمی‌ترقد می‌ترقی نمی‌تر
قی چرا نمی‌ترقی بترق مترق تافتن تافت تافته است
تافته بود باید تافت نباید تافت چرا نباید تافت خواهد
تافت نخواهد تافت چرا نخواهد تافت می‌تابد نمی‌تابد می‌تابی
چرا نمی‌تابی بتاب متاب تاختن تاخت تاخته است
تاخته بود باید تاخت نباید تاخت چرا نباید تاخت خواهد تاخت
نخواهد تاخت چرا نخواهد تاخت می‌تازد نمی‌تازد می‌تازی نمی‌تازی
چرا نمی‌تازد بتاز متاز جنبیدن جنبید جنبیده است جنبیده بود

بجنبد نباید جنبید خواهد جنبید نخواهد جنبید چرا نخواهد جنبید می جنبد
چرا نمی جنبد می جنبی نمی جنبی چرا نمی جنبی بجنب مجنب
جستن جست جسته است جسته بود باید جست نباید
جست چرا نباید جست خواهد جست نخواهد جست چرا نخواهد جست
می جهد نمی جهد چرا نمی جهد بجه مجه جوشیدن جوشید
جوشیده است جوشیده بود باید جوشید نباید جوشید چرا نباید جوشید
خواهد جوشید نخواهد جوشید چرا نخواهد جوشید می جوشد نمی جوشد
چرا نمی جوشد بجوش مجوش چکیدن چکید چکیده است
چکیده بود باید چکید نباید چکید خواهد چکید نخواهد چکید چرا
نخواهد چکید می چکد نمی چکد چرا نمی چکد می چکی نمی چکی چرا
نمی چکی بچک مچک چسبیدن چسبید چسبیده است
چسبیده بود باید چسبید نباید چسبید چرا نباید چسبید خواهد
چسبید نخواهد چسبید چرا نخواهد چسبید می چسبد چرا نمی چسبد
می چسبی نمی چسبی چرا نمی چسبی بچسب مچسب چپیدن
چپید چپیده است چپیده بود باید چپید نباید چپید خواهد چپید
نخواهد چپید چرا نخواهد چپید می چپد نمی چپد چرا نمی چپد می
چپی نمی چپی چرا نمی چپی بچپ مچپ خندیدن خندید

خندیده است خندیده بود باید خندید نباید خندید چرا نباید خندید
خواهد خندید نخواهد خندید چرا نخواهد خندید می خندد نمی خندد
چرا نمی خندد می خندی نمی خندی چرا نمی خندی بخند
مخند خاییدن خایید خاییده است خاییده بود باید خایید
نباید خایید چرا نباید خایید خواهد خایید نخواهد خایید چرا نخواهد
خایید خواهد خایید نخواهد خایید چرا نخواهد خایید می خاید
نمی خاید چرا نمی خاید می خایی نمی خایی چرا نمی خایی
بخای مخای خرامیدن خرامید خرامیده است خرامیده بود
باید خرامید نباید خرامید چرا نباید خرامید خواهد خرامید نخواهد
خرامید چرا نخواهد خرامید می خرامد نمی خرامد چرا نمی خرامد
می خرامی نمی خرامی چرا نمی خرامی بخرام مخرام خوردن خورد
خورده است خورده بود باید خورد نباید خورد چرا نباید خورد
خواهد خورد نخواهد خورد می خورد نمی خورد چرا نمی خورد می
خوری نمی خوری چرا نمی خوری بخور مخور خاستن خاست
خاسته است خاسته بود باید خاست نباید خاست چرا
نباید خاست خواهد خاست نخواهد خاست چرا نخواهد خاست
می خیزد چرا نمی خیزد می خیزی نمی خیزی چرا نمی خیزی بخیز

خراشیدن خراشید خراشیده است خراشیده بود باید خراشید
نباید خراشید چرا نباید خراشید خواهد خراشید نخواهد خراشید چرا
نخواهد خراشید می‌خراشد نمی‌خراشد چرا نمی‌خراشد می‌خراشی
نمی‌خراشی بخراش مخراش دویدن دوید دویده است دویده
بود باید دوید نباید دوید چرا نباید دوید خواهد دوید نخواهد
دوید چرا نخواهد دوید می‌دود نمی‌دود می‌دوی نمی‌دوی
چرا نمی‌دوی بدو مدو دزدیدن دزدید دزدیده است دز
دیده بود باید دزدید نباید دزدید خواهد دزدید نخواهد دزدید
چرا نخواهد دزدید می‌دزدد نمی‌دزدد می‌دزدی نمی‌دزدی
چرا نمی‌دزدی بدزد مدزد دیدن دید دیده است دیده بود باید
دید نباید دید چرا نباید دید خواهد دید نخواهد دید چرا نخواهد دید
می‌بیند چرا نمی‌بیند می‌بینی نمی‌بینی چرا نمی‌بینی
ببین مبین دادن داد داده است داده بود باید داد
نباید داد خواهد داد نخواهد داد چرا نخواهد داد می‌دهد نمی‌دهد
چرا نمی‌دهد می‌دهی نمی‌دهی چرا نمی‌دهی بده مده دوختن
دوخت دوخته است دوخته بود باید دوخت نباید دو
دوخت چرا نباید دوخت خواهد دوخت نخواهد دوخت

چرا نخواهد دوخت می‌دوزد نمی‌دوزد چرا نمی‌دوزد می‌دوزی
نمی‌دوزی چرا نمی‌دوزی بدوز مدوز دمیدن دمید دمیده
است دمیده بود باید دمید نباید دمید چرا نباید دمید خواهد
دمید نخواهد دمید چرا نخواهد دمید می‌دمد نمی‌دمد چرا نمی‌دمد می
دمی نمی‌دمی چرا نمی‌دمی بدم مدم داشتن داشت داشته
است داشته بود باید داشت نباید داشت چرا نباید داشت خواهد داشت
نخواهد داشت چرا نخواهد داشت میدارد نمی‌دارد چرا نمی‌دارد می‌داری
نمی‌داری چرا نمی‌داری بدار مدار دوشیدن دوشید دوشیده است
دوشیده بود باید دوشید نباید دوشید چرا نباید دوشید خواهد دوشید
نخواهد دوشید چرا نخواهد دوشید می‌دوشد نمی‌دوشد چرا نمی‌دوشد
می‌دوشی نمی‌دوشی چرا نمی‌دوشی بدوش مدوش رفتن رفت
رفته است رفته بود باید رفت نباید رفت چرا نباید رفت خواهد
رفت نخواهد رفت چرا نخواهد رفت می‌رود نمی‌رود چرا نمی‌رود
می‌روی نمی‌روی چرا نمی‌روی برو مرو رمیدن رمید رمیده است
رمیده بود باید رمید نباید رمید چرا نباید رمید خواهد رمید چرا
نخواهد رمید می‌رمد نمی‌رمد چرا نمی‌رمد می‌رمی نمی‌رمی چرا نمی‌رمی برم
مرم رستن رست رسته است رسته بود باید رست نباید رست

١٠١٧٠

چرا نباید ریست خواهد ریست نخواهد ریست چرا نخواهد ریست می رید
نمی رید چرا نمی رید بره مره می ریدی نمی ریدی چرا نمی ریدی بره
مرو ریختن ریخت نریخت ریخته است ریخته بود باید ریخت نباید ریخت
چرا نباید ریخت خواهد ریخت نخواهد ریخت چرا نخواهد ریخت می ریزد
نمی ریزد چرا نمی ریزد می ریزی نمی ریزی چرا نمی ریزی بریز
مریز رسیدن رسید نرسید رسیده است رسیده بود
باید رسید نباید رسید چرا نباید رسید خواهد رسید نخواهد رسید چرا
نخواهد رسید می رسد نمی رسد چرا نمی رسد می رسی نمی رسی
چرا نمی رسی برس مرس زیستن زیست نزیست زیسته است
زیسته بود باید زیست نباید زیست چرا نباید زیست خواهد
زیست نخواهد زیست چرا نخواهد زیست می زید نمی زید چرا نمی زید
می زیستی نمی زیستی چرا نمی زیستی بزیست مزیست سائیدن
سائید نسائید سائیده است سائیده بود باید سائید نباید سائید چرا نباید سائید
خواهد سائید نخواهد سائید چرا نخواهد سائید می سائید نمی سائید چرا سائید
می سائی نمی سائی چرا نمی سائی بسا مسا سوختن سوخت
نسوخت سوخته است سوخته بود باید سوخت نباید سوخت چرا نباید سوخت
خواهد سوخت نخواهد سوخت می سوزد نمی سوزد می سوزی نمی سوزی

چرا نمی سوزی بسوز مسوز سنجیدن سنجید سنجیده است
سنجیده بود باید سنجید نباید سنجید چرا نباید سنجید خواهد سنجید نخواهد
سنجید چرا نخواهد سنجید می سنجد نمی سنجد چرا نمی سنجد می سنجی
نمی سنجی چرا نمی سنجی بسنج مسنج سپردن سپرد سپرده
است سپرده بود باید سپرد نباید سپرد چرا نباید سپرد خواهد
سپرد نخواهد سپرد چرا نخواهد سپرد می سپرد نمی سپرد چرا نمی سپرد
می سپری نمی سپری چرا نمی سپری بسپار مسپار ستردن
سترد سترده است سترده بود باید سترد نباید سترد چرا نباید سترد
خواهد سترد نخواهد سترد چرا نخواهد سترد می سترد نمی سترد چرا نمی
سترد می ستری نمی ستری چرا نمی ستری بستر مستر سودن
سود سوده است سوده بود باید سود نباید سود چرا نباید سود خواهد
سود نخواهد سود چرا نخواهد سود می ساید نمی ساید چرا نمی ساید
می سایی نمی سایی چرا نمی سایی بسا مسا سفتن
سفت سفته است سفته بود باید سفت نباید سفت
چرا نباید سفت خواهد سفت نخواهد سفت چرا نخواهد سفت
می سفند نمی سفند چرا نمی سفند می سفتی نمی سفتی
چرا نمی سفتی بسف مسف سنبیدن سنبید سنبیده

است شنیده بود باید شنید نباید شنید چرا نباید شنید خواهد
شنید نخواهد شنید چرا نخواهد شنید می شنود نمی شنود چرا نمی شنود
می شنوی نمی شنوی چرا نمی شنوی بشنو مشنو شمیدن
شمید شمیده است شمیده بود باید شمید نباید شمید چرا نباید
شمید خواهد شمید نخواهد شمید چرا نخواهد شمید می شمد نمی شمد
چرا نمی شمد می شمی نمی شمی چرا نمی شمی بشم مشم
شلیدن شلید شلیده است شلیده بود باید شلید
نباید شلید چرا نباید شلید خواهد شلید چرا نخواهد شلید می شلید
نمی شلید چرا نمی شلید می شلیدی نمی شلیدی چرا نمی
شلیدی بشل مشل شمردن شمرد شمرده است
شمرده بود باید شمرد نباید شمرد چرا نباید شمرد خواهد شمرد نخواهد
شمرد چرا نخواهد شمرد می شمرد نمی شمرد چرا نمی شمرد بشمرد
مشمرد شناختن شناخت شناخته است شناخته بود
باید شناخت نباید شناخت خواهد شناخت نخواهد شناخت
چرا نخواهد شناخت می شناسند نمی شناسند چرا نمی شناسند
می شناسی نمی شناسی چرا نمی شناسی بشناس
مشناس شکستن بشکست شکسته است شکسته

فهمیده است فهمیده بود باید فهمید نباید فهمید چرا
نباید فهمید خواهد فهمید نخواهد فهمید چرا نخواهد فهمید می فهمد
نمی فهمد چرا نمی فهمد می فهمی نمی فهمی چرا نمی فهمی بفهم
مفهم فشانیدن فشانید فشانیده است فشانیده بود
باید فشانید نباید فشانید چرا نباید فشانید خواهد فشانید نخواهد فشانید
چرا نخواهد فشانید می فشاند نمی فشاند چرا نمی فشاند می
فشانی نمی فشانی چرا نمی فشانی بفشان
مفشان فسردن فسرد فسرده است فسرده بود باید
فسرد نباید فسرد چرا نباید فسرد خواهد فسرد نخواهد فسرد
چرا نخواهد فسرد می افسرد نمی افسرد چرا نمی افسرد
می افسری نمی افسری چرا نمی افسری بفسر مفسر فرستادن
فرستاد فرستاده است فرستاده بود باید فرستاد نباید فرستاد
چرا نباید فرستاد خواهد فرستاد نخواهد فرستاد چرا نخواهد فرستاد می فرستد
نمی فرستد چرا نمی فرستد می فرستی نمی فرستی چرا نمی فرستی
بفرست مفرست کوفتن کوفت کوفته است کوفته بود
باید کوفت نباید کوفت چرا نباید کوفت خواهد کوفت نخواهد
کوفت چرا نخواهد کوفت می کوبد نمی کوبد چرا نمی کوبد می کوبی

نمی گویی چرا نمی گویی بگوی مگوی کندیدن کندید

کندیده است کندیده بود باید کندید نباید کندید چرا نباید کندید

خواهد کندید نخواهد کندید چرا نخواهد کندید می کندد نمی کندد چرا

نمی کندد می کندی نمی کندی چرا نمی کندی بکند مکند کردن

کرد کرده است کرده بود باید کرد نباید کرد چرا نباید کرد خواهد

کرد نخواهد کرد چرا نخواهد چرا نخواهد کرد می کند نمی کند چرا

نمی کند می کنی نمی کنی چرا نمی کنی بکن مکن کافتن

کافت کافته است کافته بود باید کافت نباید کافت چرا

نباید کافت خواهد کافت نخواهد کافت چرا نخواهد کافت می

کاود نمی کاود چرا نمی کاود می کاوی نمی کاوی چرا نمی کاوی

بکاو مکاو گسیختن گسیخت گسیخته است گسیخته بود

باید گسیخت نباید گسیخت چرا نباید گسیخت خواهد

گسیخت نخواهد گسیخت چرا نخواهد گسیخت می گسیخد

نمی گسیخد چرا نمی گسیخی بگسیخ مگسیخ گفتن گفت

گفته است گفته بود باید گفت نباید گفت چرا نباید گفت

خواهد گفت نخواهد گفت چرا نخواهد گفت می گوید نمی گوید

چرا نمی گوید بگو مگو گریختن گریخت گریخته است

گریخته بود باید گریخت نباید گریخت چرا نباید گریخت خواهد
گریخت نخواهد گریخت چرا نخواهد گریخت می گریزد نمی گریزد
چرا نمی گریزد می گریزی نمی گریزی چرا نمی گریزی بگریز مگریز
گریستن گریست گریسته است گریسته بود باید گریست
نباید گریست چرا نباید گریست خواهد گریست نخواهد گریست
چرا نخواهد گریست می گرید نمی گرید چرا نمی گرید می گریستی
نمی گریستی چرا نمی گریستی بگریست مگریست گداختن
گداخت گداخته است گداخته بود باید گداخت نباید
گداخت چرا نباید گداخت خواهد گداخت نخواهد گداخت
چرا نخواهد گداخت می گذارد نمی گذارد چرا نمی گذارد می
گذاری نمی گذاری چرا نمی گذاری بگذار مگذار لرزیدن
لرزید لرزیده است لرزیده بود باید لرزید نباید لرزید چرا
نباید لرزید خواهد لرزید نخواهد لرزید چرا نخواهد لرزید می لرزد نمی
لرزد چرا نمی لرزد می لرزی نمی لرزی بلرزد ملرزد
لیسیدن لیسید لیسیده است لیسیده بود باید
لیسید نباید لیسید چرا نباید لیسید خواهد لیسید نخواهد
لیسید چرا نخواهد لیسید می لیسد نمی لیسد چرا

نمی لیسد می لیسی نمی لیسی چرا نمی لیسی بلیس
ملیس مکیدن مکید مکیده است مکیده بود باید مکید نباید مکید
چرا نباید مکید خواهد مکید نخواهد مکید چرا نخواهد مکید می مکد نمی مکد
چرا نمی مکد می مکی نمی مکی چرا نمی مکی بمک ممک ماندن
ماند مانده است مانده بود باید ماند نباید ماند چرا نباید ماند خواهد ماند
نخواهد ماند چرا نخواهد ماند می ماند نمی ماند چرا نمی ماند می مانی نمی
مانی چرا نمی مانی بمان ممان نالیدن نالید نالیده است نالیده بود
باید نالید نباید نالید چرا نباید نالید خواهد نالید نخواهد نالید چرا
نخواهد نالید می نالد نمی نالد چرا نمی نالد می نالی نمی نالی
چرا نمی نالی بنال منال نوشیدن نوشید نوشیده است
نوشیده بود باید نوشید نباید نوشید چرا نباید نوشید خواهد
نوشید نخواهد نوشید چرا نخواهد نوشید می نوشد نمی نوشد
چرا نمی نوشد بنوش منوش نوشتن نوشت نوشته است
نوشته بود باید نوشت نباید نوشت چرا نباید نوشت
خواهد نوشت نخواهد نوشت چرا نخواهد نوشت می نویسد
نمی نویسد چرا نمی نویسد می نویسی نمی نویسی چرا نمی
نویسی بنویس منویس نشستن نشست

نشسته است نشسته بود باید نشست نباید نشست

چرا باید نشست خواهد نشست نخواهد نشست [illegible]

نشست می نشیند نمی نشیند چرا می نشیند [illegible]

می نشینی چرا می نشینی بنشین منشین [illegible]

وزید وزیده است وزیده بود باید وزید نباید وزید چرا باید وزید

خواهد وزید نخواهد وزید چرا نخواهد وزید می وزد نمی وزد می وزی

نمی وزی چرا می وزی بوز مَوز یافت یافتن یافته

است یافته بود باید یافت نیافت نباید یافت [illegible]

نباید یافت خواهد یافت نخواهد یافت چرا نخواهد یافت

می یابد نمی یابد چرا می یابد بیاب میاب تمام

برای پاس خاطر برخوردار روحی [illegible] این نسخه

کتاب آمدنامه بتاریخ ماه رمضان تحریر گشت

تمام شد

معجزات و معراج و کیفیت صلوات خمس و
هجرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و یاران بمدینه
فصل ششم در ذکر باز آمدن یاران از حبشه فصل هفتم در
بیان چهل دو معجزه سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
فصل هشتم در کیفیت جنگ بدر که با ابوجهل و اهل قریش
بود و فتح یافتن و کشته شدن ابوجهل فصل نهم در کیفیت
جنگ احد که با ابوجهل و سفیان و خالد ولید و سران دیگر
فصل دهم در کیفیت جنگ احزاب با ابوسفیان و سران
دیگر فصل یازدهم در کیفیت بنی و فتح یافتن بنی قریظه
و قبایل ایشان فصل دوازدهم در کیفیت جنگ تبوک
با بنی عبد المصطلق و فتح آن قبایل فصل سیزدهم در
کیفیت جنگ خیبر با اهل کتاب و فتح بلاد خیابر و جز آن
فصل چهاردهم در کیفیت فتح مکه و شکستن بتان کعبه فصل
پانزدهم در کیفیت طایف با بنو عبد یالیل هوازن و
[illegible] و بنو کنده فصل شانزدهم در کیفیت جنگ طایف
با بنو عبد یالیل و بنو کنده فصل هفدهم در کیفیت حج و ذکر

۳ وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم فصل هژدهم در کیفیت
خلفا و وفات ایشان فصل نوزدهم در کیفیت خلافت معا
ویه و دیگر خلفا فصل بیستم در کیفیت ساعت کعبه
و ذکر ابرهه حبشی فصل بیست یکم سوال گور و مقام
ارواح و احوال آخرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
بیان فرموده است از علامات قیامت و ذکر دجال و دابة الارض
و نزول عیسی علیه السلام و قیام قیامت و بعث و حشر
و کتاب و حساب و میزان و صراط و ذکر دخول جنت و نار
چون غرض کلی و رضای الهی دریافت ثواب تمام
بود این مجموعه را باسم هیچ مخلوقی نکردم خاص برای
رضای خدای در قلم آوردم التماس از زمره این صناعت
آنکه چون تالیف در نظر ایشان بگذرد بچشم رضا ملحوظ
فرمایند و اگر بر خطیه اطلاع یابند عطیه اصلاح دریغ ندارند نظم
نوای بلبل چه پروا نعی درین باغ را بهر لحن مکید
تلته بزاغ درد گرانی از لهوس انشانی که نبود میوه بی
ستخوانی به نیک و بد را از ما هم جدا کن تلو بر گیر و بد برمن
ما کن فصل اول در ولادت سید المرسلین صلی الله علیه
در واقدی مسطور است

مسطور
ودر واقدی مسطور است باید دانست که دانستن این معنی
واجب است بلکه فرض عین است که پیغامبر ما صلی
الله علیه وسلم ابو القاسم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
بن هاشم بن عبد المناف بود در شرح اوراد مولانا حسام
الدین ناغوری رحمة الله علیه آورده است حق سبحانه وتعالی نور
محمد را پیش از خلقت عالم بدو هزار سال بیافریده شد
ودر جوهری کرد زیر عرش داشت چون آدم صلوات الله
علیه آفریده شد آن نور را از آن جوهر بیرون آورده اند در صلب
آدم داشتند آن جوهر از درد فراق بترقید ذره ذره شد هر
ذره از وی نه برنج گشت از آن است که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرموده الارز منی در واقدی مسطور است چون
سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در صلب آبا بود در صلب
هر که بود در پیشانی او نوری بودی که خلق از آن متعجب
وحیران بماندی چنانکه آن نور در پیشانی عبد الله بمثابه بود
که در شب تاریک از نور جبین او مکتوب مطالعه کردن توانستی
در صفحه واقدی مسطور است چون قتیله بنت نوفل که دوکی
نظر بر عبد الله افتاد روی دید که ماه و آفتاب از طلعت نور آن

پدر خود گفت سبب چیست این مرد جمله [illegible]
پیغام ما کمتر گو عبدالله گفت من اوست کنم با مرد [illegible]
کوهم قضا آسمان روز سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
از پشت پدر به رحم مادر آمد بشارتی عبدالله ندان نور خارج
گشت بامداد عبدالله به قبیله رفت او جواب گفت حاجت
نیست چیزی که به واسطهٔ آن مرا این آرزو باعث شده بود
آن دهان نور بماند در تمهید المعرفت آورده است روز دوشنبه از
دهم ماه جمادی الاول آن نور یکبارگی از پیشانی عبدالله تا بیهات شد
بر پیشانی آمنه ظاهر گشت چنان تابان شده بود که خلق از آن
متعجب و حیران بماند یوسف کاهن بر عبدالمطلب
آمد گفت آمنه پیغامبر آخر زمان در حمل دارد شب آمنه
در خواب دید که مردی پیری نورانی او را میگوید ای آمنه
روز دوشنبه پیغامبر در رحم تو نازل شده در رساله عجیب
مسطور است شب روز جمعه پنجم ماه جمادی الاخر وقت
سحر عبدالمطلب خواب دید که از خانه عبدالله [illegible]
خ [illegible] تابان بر آمده است و بالا میرود [illegible] بالا فزی
شود و بزرگتر میگردد

شور بزرگ تر میگردد چون باسمان رسید بغیابی تمام دنیا شد
آفتاب و ماه و ستارگان پوشیده شدند در وصف آن شعر گفته ام شعر
جز بی حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب میشد بارگاه کسری را
طاق ایوان بارگاه نوشیروان بشکافت آواز ترق شکافتن آن صفتادگان
فرسنگ در اطراف شنیدند خلق از خواب بجستند کسری گفت
این چه زلزله بود که بارگاه ما افتاد منجمان گفتند آن پیغمبر که دو کس کیفیت
او عرض داشته ایم این زمان در رحم مادر [illegible]ی نزول
فرموده و در مکه تولد نشسته کسری تحفه هدایا بتهنیت بر عبدالمطلب
فرستاد و در تعهد سید المرسلین انواع مبالغت نمود بنا بر آن
سید المرسلین فرمود انا ولدت فی زمن الملک العادل یعنی
نوشیروان و چون عبدالمطلب را خبر کردند که در خانه عبد الله
پسر آمد عبدالمطلب شادی کنان بخانه پسر دوید آفتابی
دید که از افق خانه او طالع شده عورات گفتند ای عبدالمطلب
بمجرد آنکه این کودک بزمین آمد نوری پدید شد که کوشکهای
شام و شامات در نظر ما آمد و ستارگانی که در ابصار و بصحرای
حجر بودند گوئی بنهاد ایشان نمودار شد و این معنی در شرح
مشارق مصابیح الاخبار مسطور است و دیگر قدیس نیز که چون

[illegible] مصر را میخ تنگ کرد بدر سعود [illegible]
[illegible] آسمان و دست بالا کرد [illegible]
[illegible] منتظر نتیجهٔ آن چه سبب بود [illegible]
بگفت و گفتند [illegible] نوری که [illegible] این کودک
است گواهی میدهد که این کودک [illegible] شود که ملک
و ملکوت و ملوک دنیان و ارباب جبروت همه خادم او
دولت سرای او باشد و یوسف نام خانه [illegible] میگفت
و میگفت [illegible] آخر زمان میان [illegible] متولد
شد و این سال آن سال بود که ابره حبشی برای خراب
کردن خانهٔ کعبه با پیلان آمده بود بر خیلت طیرا ابابیل
کعصف مأکول شده و این معنی پیش از ولادت سید ا
لمرسلین صلی الله علیه و سلم به پنجاه و پنج روز بود و آن
سال را عام الفیل خواندند و موافق آن تاریخ چهل یکم
سال بود از تاریخ ملک نوشیروان عادل کسری [illegible]
[illegible] مسطور است اول که [illegible] شیر داده بود
ثوبیه کنیزک ابولهب بود [illegible] بود که از
قبیله بنو سعد زنان [illegible]
[illegible] از سبب گر

عجب که ما همه فرزندان خود بدیشان دادیم و اجر داد ازدی ایشان
در قبیله بنو سعد می بردند و می پروریدند چون از قحط عام باز
شنیدی که همه اوردندی و بخصمان سید الله که آن سال پیشتر
سوارات که آمد ما را همه سید المرسلین را علیه السلام و التحیة
به حلیمه بنت عبد الله حارث داد چون او در پستان خود سخت کرد چندان
شیر از پستان او پدید آمد که ده بچه را بسنده بودی و پیش از آن پسر او را تمام
بس نکردی و حلیمه ماده شتری پیر و لاغر داشت که هر روز بهزار
چوب از جای نمی جنبید چون رکوب سید المرسلین علیه السلام و التحیة
بر وی افتاد پیر جوان گشتند چنانکه آن روز در بنو سعد یک شتر و اشتر بدان قوت
و شوکت نبود و در آن ماده شتر که وقتی قطره شیر در پستان او نبودی
چندان شیر شد که تمام خانه حلیمه را بس کردی چون حلیمه روانه شد
سید المرسلین را صلی الله علیه و سلم برابر برد در راه پیری از قبیله هذیل
بیرون آمد چون نظر او بر سید المرسلین علیه السلام افتاد در رو دیری بدید
و گفت این کودک بر همه روی زمین پادشاه شود و چون در وادی
سدره رسید علما حبشه آنجا نزول کرده بودند همین که نظر ایشان
بر سید المرسلین علیه السلام افتاد همه گفتند این کودک پیغمبر آخر
زمان باشد چون نزدیک هوازن رسید پیری چند از هوازن بیرون آمده

بود [illegible] گفت این [illegible] همراه [illegible]
بعد [illegible] اولاد العرب [illegible] چون حلیمه بخانه [illegible]
رسید [illegible] شان [illegible] سپید گو [illegible] ملک [illegible]
اموال دیگر هر آن اندازه که بعض سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
گذشته سالکی رسید روزی دختران بشبانی گوسفندان رفتی یاد
آمده بود دیدیم که مدام بر سر مبارک او سایه ابر دیدیم هرجا که رفتی این نیز برابر
رفتی تمام قبیله بنو سعد معاینه کردی و تعجب نمودندی
تا بعضی [illegible] بخلقی برابر کودکان بود دو فرشته بصورت آدمی
می در رسیدند سید المرسلین را صلی الله علیه وسلم بخوابا
نیدند شکم مبارک او پاره کردند دل او بیرون آوردند و با آبی که در طشت
پر آورده بودند بشستند و باز بجای ایمان پر کردند و در محل خود داشتند
شکم باز همچنان شد که بود در مشارق و مصابیح در باب معراج هم
مسطور است که این قضیه در حرم کعبه در شب معراج بود و اما قصه
مسطور است که در قبیله بنو سعد بود و نیز در مصابیح در باب
علامات نبوت بعبارتی مختصر مسطور است که در قصه [illegible]
مگر آنجا همین ذکر کرده که جبرئیل است صلوات الله علیه السلام

ذکر [illegible]

شکم ورا مهر نبوت وداع کردند و مهر نبوت نهاده است آنگاه جبرئیل و میکائیل

شکم شق کرده آن دو ملک در روضة مسطور است کودکان که این معاینه

دیدند پیشتر در خانه حلیمه دویده خبر کردند و خبر آمدند محمد را

کشتند حلیمه بدوید چون بیامد سید المرسلین را صلی الله

علیه و سلم دید در سایه دیوار زرد شده نشسته و خط شکاف شکم

معاینه می نمود و نیز آن خط تا وفات نقل بود در مصابیح مسطور

است صحابه تا وفات انتقال سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

آن خط دیدند سید المرسلین علیه السلام این ماجرا بر حلیمه تقریر

کرد بعده حلیمه سید عالم را آورد در خانه برد چون رسول علیه السلام

پنج سال گذرانیده بایشان داد در روضة و النساء یکنامه مسطور است

چون سید المرسلین صلی الله علیه و سلم شش سال عمر شد

ارزوی ملاقات نیاکان کرد ایمنه برای زیارت نیاکان مدینه برد

وام ایمن کنیزک ایمنه برابر بود چون ایمنه بازگشتند در راه بار

یهودی ملاقات شد سید المرسلین را صلی الله علیه و سلم دید پس

او را معاینه کرد مهر نبوت را ببوسید و گفت ای عورت این پیغامبر

آخر زمان است نیکو محافظت کنی و چون این دعوت کند اگر

من زنده باشم خود هم پیش او باشم و اگر مرده باشم باید که سلام من

چنانکه چون با همه اینها باز گشت در راه مریض شد و بکه
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم بیاورد عبد المطلب
[illegible] عبد المطلب او را دوست گرفت و [illegible]
[illegible] مسطور است [illegible] علما کهنه و علمای یهود و
اصحاب توریت و انجیل می آمدند و سید المرسلین را صلی الله
علیه وسلم می دیدند و مهر نبوت معاینه میکردند و سرخی
که در چشم داشت می نگریستند همه بیک اتفاق حکم کردند که این
پیغمبر است که عیسی نزول او خبر کرده بود و در توریت و انجیل صفت
او مذکور است و در واقدی مسطور است چون سید عالم صلی الله علیه وسلم
هشت ساله شد عبد المطلب وفات یافت وقت مرگ با بو
طالب سپرد ابو طالب بر خود داشت و در نعید ما قص القصایت
کو شنید چون دوازده ساله شد ابو طالب برابر خود بشام برد آنجا
علمای یهود و حکما کهنه همه اوصاف او مشاهده میکردند و حکما
می فرمودند که این پیغمبر آخر زمان است و در مصابیح شرح او
مسطور است چون در بصره رسید بحیرا راهب بیامد ملاقات کرد
و گفت ای ابو طالب این پیغمبر آخر زمان است این رحمت
عالمیان است چون این زمان بر عقبه [illegible] بیدم جمله

داده است

داشت صفت که در بحیرا داد و در کتب به از خود و این معنی نباشد مگر سید ا
لمرسلین علیه السلام را بعده بحیرا برای ایشان ضیافت کرد چون طلبید
وقت ضیافت سید المرسلین را در وثاق گذاشتند بحیرا گفت
برای کسی که من مهمانی کردم او کجا است گفتند همه آمدند
مگر برادرزاده ابوطالب نیامده است گفت او را طلبید بار همه
رفتند حضرت رسالت پناه بود زیر درخت همه نشستند بر سایه سید المرسلین
علیه السلام در سایه جای نماند در آفتاب نشستند در حال درخت شا
خهای خود بگردانید بر سر مبارک سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
سایه کرد بحیرا گفت ببینید این صحت نبوت است پس
سایه ابر هم بر سر مبارک او مدام می‌باشد همه گفتند آری او گفت
بتحقیق این آن پیغمبر آخر زمان است که عیسی بنزول او بشارت
داده وقتی است که من منتظر رسید این بودم او را نیک تعهد کنی
در تفسیر ثعلبی و واقدی مذکور است چون بیست و پنج ساله
شد کرت دوم بتجارت شام رفت خدیجه رضی الله عنها مال خود را
برای تجارت بوی داد و برابر مبشر غلام خود در شام فرستاد در راه
میسره دید بر سر مبارک او سایه ابر است هر جا که رفتی ابر با او رفتی بر هر
کوهی و درختی که گذشتی از او آوازی آمدی السلام علیک یا رسول الله

[illegible] بدانکه [illegible] کرامات [illegible]
وسلام [illegible] پیش خدیجه رضی الله
عنها گفت خدیجه را نصیحت [illegible] او را بخواست و در
نکاح منعقد گشت در شرح [illegible] مسطور است از خدیجه شش پسر
قاسم طیب طاهر و چهار دختر رقیه و زینب و ام کلثوم و فاطمه در عقد
[illegible] مسطور است سید المرسلین صلی الله علیه وسلم هشت
فرزند بودند هفت از خدیجه رضی الله عنها که ذکر رفت یک پسر ابراهیم
از ماریه قبطی بود و هم در طفولیت نقل کرد و پسران خدیجه نیز در
طفولیت وفات یافت رقیه و ام کلثوم را سید المرسلین
دو پسر ابولهب را [illegible] داد رقیه بعتبه ابولهب و ام کلثوم بعتیبه ابو
لهب و بعد اظهار نبوت ایشان بتعصب پدر و را طلاق داد رقیه را بار
بعثمان داد از و یک پسر عبدالله عثمان نام زاد او هفت ساله شد خروس
در چشم او منقار زد جراحت سرایت کرد و مرد و رقیه در سنه ثلاث از هجرت
وفات یافت بعده در سنه ثلث از هجرت ام کلثوم را به عثمان [illegible] داد
پنج سال در خانه عثمان بود و فرزند نداشت نقل کرد اما زینب را با ابو العا
ص قاسم [illegible] در جنگ بدر ابو العاص اسیر شد او را بدان
[illegible] که زینب را بمدینه فرستد زینب را [illegible] طلاق
نگفت بعده

تا مدت بعد او بتجارت در شام رفت پس زن پیغمبر صلی الله علیه
وسلم او را مطلقا بستد بتجارت کردند او گریخته در مدینه آمد او
زینب را امان خواست زینب امان داد او اسلام آورد زینب
از او یک پسر زاد علی بن ابوالعاص و او را چون از پستان
رها کرد مرد یک دختر زاد اسما امامه چون زینب در سنه عشر
نقل کرد امامه را بجهت پرورش امیر المؤمنین علی بستد
آخر او را مغیرة بن نوفل که در نوبت عثمان قاضی مدینه بود
بزنی خواست از او یک پسر زاد یحیی بن مغیره از و نیز نسل شد اما
فاطمه را با امیر المؤمنین علی داد پنج فرزند از ایشان شدند
سه پسر حسن و حسین و محسن و دو دختر زینب و ام کلثوم
محسن بچه در زادن بمرد و حسن در نوبت معاویه نقل کرد
یک پسر گذاشت عبد الله بن حسن که نسل او تا امروز است و حسین
را در کربلا کشتند پسران داشت همه کشته شدند یک پسر ماند علی
اصغر که نسل او تا امروز است و فاطمه بعد از وفات پیغامبر صلی
الله علیه وسلم بسیوم ماه نقل کرد الغرض مجموع فرزندان پیغا
مبر صلی الله علیه وسلم هشت بودند که همه مردند که ذکر رفت
اما نسل از این دو ماند حسن و حسین رضی الله عنهما

فصل [illegible] وحی و ملاقات جبرئیل امین علیه السلام

و بعثت یاران [illegible] خاتم [illegible] معلوم

است که در مکه سید المرسلین صلی الله علیه و سلم [illegible]

[illegible] صلاح و [illegible] کارها و کم آزاری و التوصل علی رحم و بیمار

پرسی و غریب نوازی و شکسته پروری مشهور و مستغنی شده بود

و میان خلق با مانت داری و صدق سخن چنان شهرت

یافته بود که خلق او را محمد امین صدیق میگفتند و در تکلیجه

دعا از و التماس میکردند و او مستجاب الدعوات بود همه

احترام او بواجبی می داشتند و تعظیم و تکریم بکمال میکردند

و از حکم او کسی را قدرت سر باز داشتن نبودی این معنی در

جامع القصص و واقدی مسطور است چون بنای

کعبه برای حجر اسود اختلاف افتاد همه بحکم او راضی شدند

چنانچه این کیفیت در فصل بنا خانه کعبه یاد کرده شد است در

مصابیح مسطور است سید المرسلین صلی الله علیه و سلم

دایم معتکف غار حرا بودی بعضی سیما در خانه اصلی و چندی

شب و روز آن جا متوجه بودن گرفت تو شه با خود بردی انجا معتکف

شدی چون توشه تمام شدی بخانه خود [illegible] توشه بستدی

باز بغار [illegible]

با نصیبها رفتی که از صحبت خلق و عورات کم بودی در واقدی
مسطور است در هیچ عصر و قتی از وی معصیتی در وجود نیامده
بود و از صغیر و کبیر [illegible] شرب خمر اگرچه آن روز حلال بود حق تعالی نگاه
داشته بود و عورات را دشمن داشتی و نام ایشان پیش وی کسی نه
توانستی گفتن و طرف هیچ بتی نظر نکرده الغرض در واقدی
و مصابیح مسطور است چون وحی قریب شد بر هر حجری و
شجری که گذشتی از وی آواز آمد السلام علیک یا رسول الله تا روزی
در افق آسمان فرشته دید یک پای بر پای دیگر نهاده استاده با
آواز بلند میگفت ای محمد تو نبی رسول الله و منم جبرائیل و
هر طرف که در آسمان مینگریست همان صورت می دید را آنجا
باز گشت پیش خدیجه رضی الله عنها آمد این سخن بر او بگشاد او گفت
زینهار جز این مگوی گفت من می ترسم گفت اندوهگین مبا
ش که تو در کلامی و صدق ورزی و نان دهی و غریب نوازی و
بارکشی مردمان و اعانت مظلومان پیشتر است تو هرگز اندوه
گین نکردی و خدیجه رضی الله عنها بر خاست پیش ورقه بن نوفل که
و [illegible] که از احبار علما بود رفت و نوفل خدیجه را ابن عم بودی بیامد
ایشان پرسید که جبرائیل چه باشد آن روز نام مهتر جبرائیل در مکه کسی نشنیده است

السيد آمد [illegible] ام [illegible] الا [illegible] ست

شنيد [illegible] كفت [illegible]

كه [illegible] است ميان [illegible] پيغامبر [illegible] جبريل [illegible] آن

بديكري شنيد خديجه رضي الله عنها گفت امروز محمد اين نوع معاينه

كرده است ورقه بن نوفل گفت اي خديجه مژده مر تراست كه محمد پيغا

آخر زمان شد ابتدا نبوت اوست بگو متفكر نباشد كه الشكلي كه من در آن ايام

[illegible] باشم كه نبوت را اظهار كند تا من او را ياري كنم خديجه رضي الله عنها اين

سيد المرسلين را عليه السلام بشارت داد سيد المرسلين عليه السلام منتظر شد تا روز هفد

دهم ماه رمضان در آن سال كه عمر چهلم بود و بروايتي چهل يكم وحي

آمد در مصابيح و در قدريه مسطور است كه در غار حرا آمد كه پيغامبر آمد سيد

المرسلين را عليه السلام بگرفت و حلق او شپليد كه تصور افتاد كه هلاك

ميكند گفت اقرا سيد المرسلين عليه السلام گفت ما انا بقاري بار دوم

شپليد گفت اقرا سيد المرسلين عليه السلام گفت ما خوانده نيستم

بار سوم شپليد گفت اقرا سيد المرسلين ما انا بقاري آن مرد گفت

اقرا باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق اقرا و ربك الا

كرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم تعيين كلمات

ختم كرد

ختم کرد و این القاب الا بمصطفی سید المرسلین نشست این اول بار
وحی بود اما سید المرسلین را صلی الله علیه و سلم تصور اعتقاد
مکر چنین تخیلی از شعرا یا کاهنان خواهم شد تصور کرد تا خود را از کوه
بلکه بیرون اندازد و هلاک کند تا کاهن و شاعر نکردد بر سر نقطه بالای کوه
رفت چون میان کوه رسید جهان را دید که ایستاده میکوید یا محمد انت
رسول الله و انا جبرائیل و مهتر جبرائیل را دید بغایت خوبصورت و خوش
شمان جار ماند و پایی بر پای دیگر نهاده ایستاده سید المرسلین علیه السلام
تمام روز بتماشا در صورت تنها آنجا ماند و نظر در مهتر جبرائیل صلوات الله
میکرد و در حقی در سینه می افتاد و چون شب شد مهتر جبرائیل صلوات الله علیه
ناپیدا شد سید المرسلین علیه السلام باز کشت و در خانه آمد و از هوش باز شد در ۸
رساله عبهری و واقدی مسطور است که سید المرسلین علیه السلام والتحیت
حال با خدیجه رضی الله عنها باز راند خدیجه سید المرسلین را قوت داد این
سخن به ابوطلب گفت هر دو نزدیک ورقه بن نوفل معتمد اسن رفتند
و آنچه شنیده بودند باز راندند ایشان گفتند مبارک باد که پیغامبر آخر زمان
برادرزاده تو شد اکنون تو ای خدیجه امتحان کن این زمان که آن صورت به
بیند تو مقنع از سر بیرون انداز اگر آن صورت غایب شود تحقیق
جبرائیل است خدیجه همان کرد سید المرسلین را علیه السلام والتحیت گفت

[illegible] رسول [illegible] گفت [illegible]
[illegible] جای [illegible] سید المرسلین [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
پس بخانه آمد گفت یا محمد چه می بینی سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
گفت او ناپیدا است خدیجه رضی الله عنها همچنین کرد هر بار که سر
برهنه کردی او ناپیدا شدی چون بپوشیدی خود را نمودی خدیجه رضی
الله عنها گفت سیدا مژده مر ترا که تو پیغمبر این امت هستی اگر دیو بودی
شرم داشتی غایب نشدی در روایت دیگر مسطور است سید المرسلین
در طواف کعبه با ورقه بن نوفل ملاقات شد ورقه گفت محمد چه می بینی
سید المرسلین آنچه می دید باز گفت ورقه بن نوفل سوگند خورد که تو پیغا
مبر این امت شدی اما من سوگند خورده ام که ترا [illegible] ایذا
کنند [illegible] اعظم شود آخر فتح ترا باشد و تو کامیاب کردی
بعضی ببندگی سر نهند بعضی تیغ تو سر دهند اگر من آن روز زنده باشم
پیش تو تیغ زنم و در نصرت تو [illegible] گفت شما هم [illegible] سید المرسلین
[illegible] گفت تو قوی دل باش و ازین صورت مترس که آن نا
[illegible] اکبر است [illegible] پیغامبر [illegible] بر دیگری نیاید و بر دیگری نماید تو پیغامبری
ترا می نماید بعده [illegible] چند وحی در توقف شد [illegible] روز
در روایت

و [illegible] صحیح [illegible] رسول الله [illegible] زیادت گفت در مصابیح مسطور است .
سید المرسلین صلی الله علیه و سلم از غایت اندوه هر بار بر سر کوه بر آمدی که خود را
تا از آنجا فرو اندازد و هلاک شود همین که نزدیک بسر آمدی مهتر جبرائیل
را صلوات الله علیه و سلام دید که میگفت یا محمد انک رسول الله حقا بدین
دل مبارک تسکین بود تا آنکه روزی هم بدین نیت بر سر کوه رفته چون میان کوه
رسید از آسمان آواز شنید بیهوش شد چون بهوش باز آمد مهتر جبرائیل را
دید بر کرسی زر نشسته میان آسمان و زمین و میگفت ای محمد کجا میروی
وی تو رسول خدایی بحق من جبرائیلم سید المرسلین را تسکین حاصل
شد از آنجا تعجیل بخانه آمد گفت زملونی زملونی یعنی کلیم بر من افکنید فرمان
او را امتثال کردند و خدیجه جامه بر وی افکندند لیکن در سید المرسلین صلی
الله علیه و سلم لرزه گرفت که پس مهتر جبرائیل علیه السلام در صحن خانه فرود
آمد جبرائیل علیه السلام برخاست از بستر سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
جامه یکسو نهاد گفت یا ایها المدثر قم فانذر و ربک فکبر و ثیابک فطهر
والرجز فاهجر سید المرسلین صلی الله علیه و سلم قوی دل برخاست
در راه [illegible] جبرائیل امین دست گرفت مصافحه کرد هر دو
[illegible] گرفت جبرائیل گفت سید از من می ترسیدی [illegible]
که من امین خدایم میان پیغمبران و خدای جز پیغامبران خود را بدیگری

[illegible] ... دعا ... [illegible]
[illegible] ... ماه ... [illegible]
[illegible] ... معبود شوند ... در
ملک ... [illegible] ... بود ... [illegible] ... استغفار ...
التمس میخواستم شیدا امت تو چند حقوق دهدم باید که التماس مرا
بشرف قبول مشرف کن باید که چون در عرصه عرصات فرمان بستانید
که محمد الشفاعت کن که ما اظهار ربوبیت خود بمحبت تو کرده ایم
امروز بشفاعت تو خلایق را با انواع رحمت اختصاص فرمائیم
باید که در آن محل مرا یاد کنی و کمال رضای حق بهر من درخواست نمائی
و در ثعلبی مسطور است شیاطین نزدیک ابلیس لعین آمدند گفتند
که بدنیا چیزی عجیب و غریب پیدا آمده است که ما پیش از این
نزدیک آسمان می رفتیم استراق سمع میکردیم این زمان نمی
توانیم شهاب دنبال ما می کند ما [illegible]
الحاصل ابلیس بجهت کفت مگر محمد مبعوث شد ابلیس لعین
بدوید و برای تفحص حال بر کوه ابو قبیس برآمد سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم در بطن نخله قرآن میخواند چون نزدیک
رسید معجزه جبرئیل با صلوات الله علیه دید که آیه قرآن آورده است

بگفت شد و یکی شیاطین رفت گفت محمد مبعوث امروز است
جبرئیل بار وحی است و واقعه مسطور است که بهر صورت وقتی شهاب
به آسمان آمدی این علامت ظهور محمد است صلی الله
علیه و سلم چون اهل قریش شهاب را بدیدند دانستند مگر عالم
فنا خواهد شد عبد یالیل گفت لنی پیغمبری مبعوث خواهد شد همه را این
سخن بود ند که ابوسفیان در رسید گفت محمد بن عبد الله دعوی
پیغامبری کرد عبد یالیل گفت موجب رفتن شهاب این
معلوم شد در رسالت مهدی و واقعه مسطور است بعده روزی سید ا
لمرسلین صلی الله علیه و سلم بالای جبل اصغر بود آن کوهی
است معروف در مکه مهتر جبرئیل در رسید و بساط منطلا و مرصع
بیاورد بگسترد و پاشنه پای از زمین چشمه آب بیرون آورد سید
عالم را وضو تلقین کرد و دو رکعت نماز بجانب کعبه مستقبل
زان اسود با سید المرسلین علیه السلام بگذارد و باز گشت سید المر
سلین علیه السلام شادمان شد بخانه ام ام المومنین خدیجه را
گفت امروز جبرئیل مرا وضو و نماز آموخت خدیجه گفت مرا بنمای
سید المرسلین علیه السلام او را بران چشمه آورد و تعلیم کرد وضو ساخت
و دو رکعت نماز بگذارد پیش ازان دران موضع آب نبود خدیجه

[illegible]

[illegible]

و القدیر مسطور است روزی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بخانه
سید المرسلین آمد و دید که ایشان در نماز اند پرسید این چه میکنید سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم گفت این دینی است که ایزد تعالی اختیار کرد
و مر پیغامبر خود کرد الیه ترا دعوت میکنم بدانکه ایمان آری و از
لات و عزی بیزار گردی و شریک خدا نگوئی سید المرسلین بنود
این سخن بر ابو طالب اظهار نکرده بود امیر المؤمنین علی رضی الله
عنه گفت باید که مشورت کنم سید المرسلین گفت اگر این زمان دین
قبول نمیکنی باید که این سخن مستور داری و بهیچ کس نگوئی
روز دوم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه اسلام آورد از ابو طالب مخفی
داشت در بین میان سید المرسلین صلی الله علیه و سلم نماز بجا آوردند نزدیک
خانه کعبه آشکارا کرد ناگاه ابو طالب امیر المؤمنین علی را از مادرش
طلب کرد گفت کجاست مادرش گفت علی همیشه در صحبت محمد می باشد
ابو طالب به طلب ایشان بیرون آمد که سید المرسلین را دید که نماز می
کنند و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه [illegible]
ابو طالب از آمدن پشیمان شد که مشوش حال سید المرسلین
صلی الله علیه

صلی الله علیه السلام بضرورت بیشتر شد گفت محمد از من چه می پوشی
سالها است که من منتظر این معنی ام که از نسل این جنس خروج وجود آید
من میدانم و نیکو شناخته ام که تو پیغمبر آخر زمانی اکنون این چه دین است
گفت دین حنیفی است که ایزد تعالی اختیار کرده و پسندیده و مرا پیغمبر خود
گردانیده فرموده تا بدین دین خلایق را دعوت کن و من ترا ای عم
مشفق دعوت میکنم ابو طالب گفت اجابت دعوت تو مرا میسر
نشود اهل قریش مرا طعنه و التشنام کنند تو درین کار فارغ دل قیام می
نمای و خلق را دعوت کن و پیغام باش تا آنکه زنده ام در معونت تو
بکوشم و اهمال روا ندارم بدانکه تو درین کار قوت خواهی کرد و دین تو
بر جمله دینها غالب خواهد آمد خواب عبد المطلب بتحقیق ظهور خواهد
یافت و لیکن ای علی بیا تو این عم زاده خود قبول کن که او پیغمبر بحق
است مرا بتحقیق معلوم شده است و من او را شناخته ام و امیر المؤ
منین علی رضی الله عنه گفت ای پدر مدتی است که من این دین را
قبول کرده ام و بمحمد علیه السلام ایمان آورده ام گفت مرحبا ای جان پدر
خوب کردی و لیکن من نتوانم اختیار النار علی العار سید المرسلین علیه
السلام محزون دل گشته ابو طالب درخانه رفت مادر امیر المؤمنین علی
رضی الله عنهما پرسید خبر محمد و علی چیست گفت بخیر است ما موس

[illegible]

[illegible] پیغمبر [illegible]

[illegible] گفتند که [illegible]

یهودی [illegible] قریش ابو سفیان

اظهار کلوی در تفسیر ابو اللیث در سوره کهف مسطور است

[illegible] که صنادید عرب جمع بکجا شدند و مشورت نشستند و

ابو جهل و ابو سفیان و عتبه و ولید و مغیره و سران دیگر همه بیک اتفاق

چند نفر دانا و کافی در مدینه بر یهودان فرستادند که صاحب تو

[illegible] علم او کیفیت و حلیه و طریق سیرت سید المرسلین

علیه السلام بر ایشان رفع کردند و نمودند که این شخص دعوی

نبوت میکند بتوریت رجوع کنید که صفت پیغمبر آخر زمان چیست

ایشان رجوع کردند گفتند که صفت او عین این است و وقت

بیرون آمدن او همین و هم درین زمین بیرون آید اما طریق

معرفت او آنست که او را از قصه اصحاب کهف و ذو القرنین

و ماهیت روح سوال کنند اگر هر سه بیان کند پس این مرد آن نبی است

و اگر دو بیان کند و سیوم نکند تحقیق [illegible] از رسالت

از رسل الله المرسلین

اند که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سه چیز سؤال کردند سید المر
سلین علیه السلام را حدیث قصه اصحاب کهف و ذوالقرنین
بیان کرد و فرمود که ماهیت روح جز خدای عز و جل غیری نداند ایشان
روی یکدیگر دیدند در تفسیر امام ناصر غزالی رحمة الله علیه در بیان
آیت الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتو
با عندهم فی التوریة والانجیل آورده امیر المؤمنین عمر خطاب
رضی الله عنه اهل مکه بر نصاری و یهود فرستادند و گفتند که
معلوم باید کرد در توریت و انجیل چه نبشته است ایشان تو
ریت و انجیل بگشادند پیش امیر المؤمنین عمر خطاب
رضی الله عنه بیان کرد در توریت مسطور است که در آخر زمان
پیغمبری بیرون آید که نام محمد باشد و در انجیل نبشته است که نام او
فارقلیط بود بزبان سریانی محمد را فارقلیط گویند و او از اولاد
اسماعیل بن ابراهیم صلوات الله علیه آخرین پیغمبران باشد
تولد او در مکه بود و هجرت او در طیبه و یثرب یعنی مدینه باشد
امی بود یعنی کلام خدای بزبان او باشد سخن او کلی و جزوی وحی
بود یعنی همه وحی باشد و ملک و مملکت و سلطنت او بهر میل
تمام و محبت و حافظ پاسبانان باشد یار او جبرائیل صلوات الله علیه

بود قامتش چو کشیده [illegible] تا میان ساق بود نه کوته [illegible] بالای [illegible]

چشم ناف سرخی بود و میان دو کتف او مهر [illegible]

[illegible] کند نه عجمی عربی بود مردمان را [illegible]

و بسوی ایشان صلوات الله [illegible] سخت دل نشود و نه غضب باشد

پادشاه بدی بدی نکند بلکه بجوی او عظیم و معظم

بدی نیکی کند و در عفو گناه گناهکاران و صفح بدکرداران باشد و است

او عظیم و معظم باشد همه وقت خدا را [illegible] گویند وضو کنند

و نماز گذارند و در نماز صف ایشان چون صف قتال باشد

و کلمه لا اله الا الله چنان گویند که دلهای سیه و گوشهای کر و

چشمهای کور باز شود و یاران او در قتال مانند شیران باشند

بنوعی که از رعب و هیبت ایشان تا یکماهه راه شود ثابت متعبد

و متعهد و پرستگار باشند و او از قوم خود جفا بیند سختی ها

کشد حلم ورزد و ورزد آخر تیغ کشد و قتال کند و نفس خود

حرب کند اول عهد گاهی غالب و گاهی مغلوب باشد آخر

بر همه غالب آید و خانه کعبه را از لوث بتان پاک کند و دین

او تا چهار حد عالم برسد و تا قیامت باقی باشد و او دولت

نیابد تا آنکه دین باطل و ملت کفر بکلی مضمحل نشود و دین

و ملت

رحمت وملت مستقیم استقامت یابد اگرچه در قوم نوح
بعدی طوفان نشودی و اگر در عاد و ثمود نبودی بدین‌سان
عذاب نرسیدی چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شنید
بازگشت اهل مکه را خبر کرد در وقتی مسطور است همه بیک
اتفاق گفتند که ما را بتحقیق معلوم شد که او پیغمبر بحق
است و مدتی است که ما این معنی بتحقیق معلوم کردیم اما
ما این روا نداریم که او بر سر ما سرور شود و تمهید التستند که بر سر
عالم و عالمیان سرور است ابوبکر صدیق رضی الله عنه که معظم ترین
قریش بود گفت من امروز طرف خانه محمد خواهم رفت و تفحص
حال او خواهم کرد که چه میگوید از حجره خود ابوبکر در کوچه پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در آمد قضا را همان ساعت سید المرسلین علیه السلام
از در خانه بیرون آمد و نظر چهار شد سید المرسلین گفت یا ابابکر ایمان
آر ابوبکر فی الحال ایمان آورد گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک
رسول الله امیر المؤمنین ابابکر رضی الله عنه بدوید دست ببوسید پیغمبر
صلی الله علیه و سلم او را بکنار گرفت و بیک روایت که در رساله جهری
آورده که این معنی اول روز بود که وحی نازل شد چون ابلغ قریش
با سلام امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه خبر یافتند ابوبکر را رضی
فت

[illegible] تا آن زمان امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه
[illegible] بود و تمام قبیل خانه را ترتیب و اهل خانه را دعوت کرد
[illegible] اسلام آورده چون ابو بکر [illegible] قریش امر گفتند یا ابو بکر
نیکو نعمتی رفته بودی گفت یا اصاریان العرب ترا آیت
[illegible] الا نوره علی [illegible] والله ما کان ذلک بوجه کذب
اهل قریش گفتند این معنی نیکو نیست بدین نوع کار او عالی
گردد در دفع این کار سعی بلیغ می باید نمود ابو جهل و سران
دیگر در ایذای بایستادند و بخصومت پیش آمدند در قصص
واقدی مسطور است مرتبه دوم از مردان سعد وقاص اسلام
آورد و دیگر روز عمر و عقبه روز دیگر ابو ذر غفاری روز دیگر زبیر عوام
روز دیگر خالد سعید اسلام آورد روز دیگر امیر المؤمنین عثمان و طلحه
رضی الله عنهما و ایشان هر دو بتجارت طرف شام رفته بودند از راهی
شنیدند که درین ماه که پیغمبر آخر زمان که عیسی علیه السلام بخروج
او بشارت داده است بیرون خواهد آمد که نام او محمد رسول الله صلی
الله علیه و سلم خواهد بود و در حرم نزول خواهد کرد چون ایشان نزدیک
آمدند شنیدند که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب صلی الله علیه و سلم
دعوت نبوت کرد و خلق را بدعا ایمان می آرد خانه بر رفتند [illegible]
دین

را مبا مرد

ومعها عبدالله ایمان آورده اند روز دیگر ابو عبیده جراح ایمان آورد روز
دیگر عبدالرحمن بن عوف بعده عثمان مظعون رضی الله عنه
بعد سعد ابن وقاص بعد عبدالله مسعود و اول عهد شبانی کردی
روزی سید المرسلین علیه السلام امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه
از عبدالله مسعود شیر طلبید او گفت من امینم شیر چگونه دهم
امانت مردم مرا اجازت نیست سید المرسلین فرمود گوسپندی
بیار که وقتی بره بدو نه نشسته باشد و وقتی شیر نبوده باشد او گوسپندی
بدان صفت آورد سید المرسلین علیه السلام دست مبارک خود
بر پشت آن گوسپندی فرود آورد چندان شیر در پستان او پیدا شد
که اگر همه عمر بدوشند کم نشود سید المرسلین علیه السلام گفت ازین گو
سپندی شیر بدوش و بیار عبدالله بن مسعود در حال اسلام آورد
بعده جعفر بن ابو طالب رضی الله عنه ایمان آورد بعده بیشتر صحابه
دیگر از جوانان قریب چهل تن ایمان آورده اند دران وقت هنوز دعوت
آشکارا نبود خفیه بود هر کس خفیه ایمان آورده و دو وقت را نماز
فرض شده بود فجر و عصر دوگانه رکعت خفیه میگذاردند و این
پنج نماز پیش از هجرت بسه سال فرض شده و بروایتی در مصا
بیح و شرح مشارق و بروایت دیگر پیش از هجرت هژده ماه در

شب معراج فرض شد همین جمله بیشتر جوانان مکه و ضعفا

اسلام می آوردند ... بر سبب ضلالت ... محمد صلی الله علیه

وسلم ... مصطفی ... رفت روزی ... ابو جهل دشنام داد

و ... بر ... و ... و ... بر کتف مبارک او زد

که در خانه دیده بود گفت تو فرزندان خلیفه ... و دینی

دینی محدث کرده اید باعث میکوید بر ترک دین ابا و اجداد خود کرده

بنو هاشم و بنو عبد المطلب این معنی بشنودند همه بجوشیدند

که ابو جهل که ... برادرزاده ما را مثل این کند آنان سبب اهل قریش

همه یکدل شده بودند نتوانستند که چیزی بگویند کس بر امیر حمزه

فرستادند و او پیوسته در بیابان با شکار بودی او را طلب کردند

چون حمزه بیامد دختر عبد المطلب بگریست گفت ای حمزه تو

هنوز زنده که برادرزاده ترا ابو الحکم مثل این کرده است و نام ابو جهل

نهاده امیر حمزه در خشم شد بیرون آمد کمان بر سر ناپاک ابو جهل زد سر

او دو پرکاله شد و کمان بشکست او بیهوش افتاد امیر حمزه در خشم

شد جمیع اهل قریش آشکارا ایمان کرد دعوت نبی آشکارا شد و

در اسلام صحابه را چیزی قوت حاصل شد اهل قریش همه یکدل شده

غلبه کردند تا مقاطعه کنند بنو هاشم را و بنو عبد المطلب را که طرف

محمد صلی الله

محمد صلی الله علیه وسلم بودند همه اسلحه پوشیدند و مستعد
قتال شدند و مردمان در میان آمدند خصومت فرو نشاندند

فصل سیوم در اظهار دعوت و جفای اهل قریش

در واقعه که مسطور است امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه در
اوائل از همه با سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بیشتر دشمنی د
اشتی چون این خبر شنید بر آشفت تیغ در حمایل کرد بیرون آمد گفت
که چندین فتنها بنو هاشم و بنو عبد المطلب را بسنده ام اول
امروز کار محمد کنم این شور از عالم فرو نشانم بعده کار معینان
او کنم بطلب سید المرسلین علیه السلام بیرون آمد گفت و آرات
و عقیده این زمان او را بکشم تا این شور فرو نشیند و از بنو هاشم
و بنو عبد المطلب هر که امروز قوت او کند او را نیز بکشم او مرد صعب
با قوت و صلابت بود و جمع عرب از وی خوف کردی در راه با نعیم
رضی الله عنه ملاقات شد آری چون عمر پسر او را نعیم بود اول
نعیم پیش آمد نعیم رضی الله عنه با او بمجادله شد حالت تا نعیم
بسیار گفت نعیم گفت مرا چه میکشی خواهر تو این زمان اسلام آورد
و داماد تو ابو سعید ایمان قبول کرد عمر در خانه خواهر دوید در
بعد خانه با تیغ برهنه آمد ایشان نزدیک تنور نشسته سوره

طه میخواندند و ازین کلمات در گوشش و اعتقاد ایشان چون
امیر المؤمنین عمر را بدیدند صحیفه که در آن سوره طه مسطور بود در تنور
سوختند و گفتند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه زخمی چند بر سر خواهر
زد سر مجروح شد خون در گلوی گشت خواهرش گفت هر چه توانی بکن
ما ایمان آورده‌ایم ای عمر در آسمان پیغمبری محمد همچون آفتاب طالع
شده است و نور او همه انجم ادیان باطل را محو ساخت ملک
و ملکوت اقتدا به او کردند شما میخواهید بکف دست این
آفتاب را بپوشید نمیتوانید ای عمر درخت ایمان ثمر ادبار آورده
است و شاخهای او بر سر شما مایل شده اگر میتوانید دست در عروة
الوثقی این زن و بندگی او را بدل و جان بصدق ایمان قبول
کن تا فردا قیامت از آتش دوزخ آزاد گردی بدین سخنان دل
عمر نرم شد اثر غصه فرود آمد گفت صحیفه که میخواندی چرا سوختی
خواهرش گفت این کلام خدای است هرگز نسوزد عمر گفت تو که
در تنور بسوزانی الله اخشی مگر نسوخته شد گفت فی عجب حیران
مانده گفت بیا خواهر دست در تنور کرد پاک صحیفه بیرون
آورد بر دست عمر داد بعد از آنکه صحیفه بخواند تعظیم بسیار کرد و گفت
بخدای این سخن آدمی نیست میگوید و میگفت بخدا رب
خالق السماء

خالق آسمان و زمین اگر دین است همین است در حال تیغ در
نیام کرد و از عذر خواست و در طلب سید المرسلین علیه السلام
بیرون آمد سید المرسلین رضی الله عنه و قسم بود عمر رضی الله عنه قسم گرفت بر در
قسم رسید آمد دید که عمر ایستاده است بترسید کو متغیر گشته آمد سید المر
سلین علیه السلام را خبر کرد که عمر شمشیر حمایل کرده آمده است سید المرسلین
علیه السلام گفت مترس که او با اسلام آوردن آمده است بگو تا در آید
حمزه حاضر بود گفت اگر بخلاف آمده است هم بدان شمشیر او کار او
آخر رسانم در باز کردند عمر در آمد سید المرسلین علیه السلام استقبال
کرد لنگ او بگرفت بجوفتید و بجنبانید و گفت ای پسر خطاب
هنگام نباشی با ایذا ایشان آیی نمیترسی در بلا و عذاب
خدای عمر گفت سید اسخن دراز کوتاه شد انکار با قرار بدل گشت
یکی من و زمین فرود خواند قفل دل را بکلید هدایت بگو
بگشادند و برید عقلم بتوشان داده آمد گفت اکنون زود بیس
شربت خوش گوار ایمان در حلق من بریز که کفر سر
کشید در کشکر آمد سید المرسلین علیه السلام تکبیر گفت
یاران هم تکبیر گفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسلام عرض کرد
عمر اسلام آورد الحمد الله علی ذلک در هر حبر ایل امینین صا

صلوات الله علیه السلام درهمین کفت ای محمد فرشتگان آسمان
که عمر را سلام حضرت عزت میرسان و بکو که جمله اهل سموات
اسلام او را ملکوت بسلام تو شاد شدند اکنون پیوسته ارادت
تو موافق ارادت حق باشد و هرجا که در حرب روی آری غالب
آیی عمر رضی الله عنه با چهل و دو مرد و ده زن و بروایتی چهل و پنج مرد
و یازده زن ایمان اورد همین امیر المومنین عمر رضی الله عنه کفت
یا رسول الله چون من در سلک بندکان تو منسلک کشتم باید
که بعد ازین دعوت اشکارا کنی و در کوچه و بازار یاران تو دعوت
کنند امیر المومنین عمر رضی الله عنه بیرون امد در جمیع اهل
قریش بلند کفت ای اهل قریش بدانید که عمر حلقه بند
کی رسول خدای در کوش کرد اکر شما بعد ازین قصد ایذا
کوشه چشم طرف انحضرت و یاران نظر کنید من شما را
کوشمالی دهم که هوش از شما برود پیشتر اسلام اشکارا
شد دعوت که مخفی بود اظهار یافت اسلام قوت کرفت
و در واقدی و در رساله عبیدی مسطور است از ان روز بانک نماز اشکارا
و بلند کفتند پیش از اسلام امیر المومنین عمر رضی الله عنه بانک نماز
اهسته کفتندی و بروایت تمهید المعرفت آن روز هنوز بانک نماز
نبود بانک نماز

نبود باتکه در مدینه استقامت و مسلمانان نماز بخفیه میکردند به ایمان اوردن عمر رضي الله عنه اشکارا شد عبد الله مسعود رضي الله عنه میگوید ایمان عمر رضي الله عنه فتح دعوت بود و خلافت او فتح اقالیم عالم با سلام او با قوي دل گشتیم و دعوت چنان اشکارا شد که اندرور از جنس بني آدم در مکه و طایف کسی نبود که دعوت بدو نرسید و در نوبت خلافت او اقالیم عالم فتح شد دین محمد صلي الله علیه وسلم با قصاي جهان از کفر پاک کرد انید بیک روایت سه سال و بدیگر روایت چهار سال از نبوت گذشته بود که امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه ایمان اورد نبوت اشکارا شد اهل قریش همه یکدل شدند عداوت ظاهر کردند مگر بنو هاشم و بنو عبد المطلب که ایشان تقویت سید المرسلین علیه السلام السلام میکردند فرمان رسید بنو هاشم و بنو عبد المطلب را دعوت کن و این ایة نازل شد وانذر عشیرتک الاقربین در ثعلبي و واقدي مسطور هست در تفسیر سوره انعام همدرین باب مسطور است که سید المرسلین علیه السلام ملول شد گفت بار خدایا اگر من این را دعوت کنم ایشان مرا انکار کنند فرمان امد انشو انذر تو دعوت کن عون ما حافظ هست سید المرسلین علیه السلام یکماه درین اندیشه بود

د

[illegible]
[illegible] مصابیح و ... [illegible]
[illegible] علیه السلام بر کوه صفا بر آمد و بنو فهر و بنو عدی و بنو
عبد المطلب و بنو هاشم را استدعا کرد چهل و پنج نفر آن
روز میان ده عم حقیقی حاضر شدند سید المرسلین علیه السلام
چنانکه فرمان خدا بود دعوت کرد و گفت اگر من بگویم که از پس
وادی لشکری بیرون آمده است و میخواهد شما را غارت
کند گفتند ما استوار داریم یا نه همه گفتند آری استوار داریم که
هرگز از تو دروغی نشنیده ام و در تو تجربه نکرده ایم مگر صدق
حضرت گفت من شما را اعلام میدهم بخدا ایمان آرید و الا نه
خدای شما را روز قیامت با آتش دوزخ عذاب خواهد کرد حق
تعالی در دل ایشان تسکینی آورد آن روز کسی بر سید المرسلین علیه
السلام غضب نکرد همه بزبان نرم آغاز کردند تو برادر زاده ما [illegible] یافته
تمام نما و سخن با قوت بگوی که ما را قوت خواهیم کرد اما
ما دین آبای خویش نمیگذاریم گذاشت و کیش عبد المطلب را محکم
کرده [illegible] مصابیح و سوره انعام مسطور است مگر ابولهب که عم حقیقی
بود گفت ای قوم این فتنه عظیم است ما بین [illegible] هاشم ابو
طالب [illegible]

طالب بانگ زد گفت ای نا کس اگر مرا خوف عار نباشد همین

ساعت ایمان آرم ولی تا من نخواهم کس موئی ز اندام او کم نشود

ابو طالب گفت یا محمد یاران را جمع کن هر روز بر کوه صفا برو و بلند

بر عاشقان قریش و خلق مکه را دعوت کن بخدا ب بخوان علی

بانگ میدار که در باطن خدا با تو یار هست و در ظاهر من معین تو

ام سید المرسلین علیه السلام با یاران هر روز بر کوه صفا سوار می شد

و اهل قریش و جمیع اهل مکه را دعوت میکرد ابو لهب گفت

تبا لک برای این معنی استدعا کرده بودی در شان او سوره تبت یدا

نازل شد و نیز هر روز امیر المومنین ابو بکر و عمر و حمزه و عثمان و سعید و

علی رضوان الله علیهم در کوچه و بازار آشکارا دعوت میکردند اهل

قریش دانستند که بنو عبد المطلب سید المرسلین را معونت

کردند و اهل قریش همه عمان و عم زادگان سید المرسلین علیه السلام

تی با همه عمین فرق پیش او نیست یک مرتبه الشان اعلمی

اند و همه در قرابتی عصبه اند اما چون سید المرسلین علیه السلام

دعوی پیغمبری از همه سبقت نمود عار کردند و تعصب و عدا

وت گشادند عتبه و شیبه و ابو سفیان مستور عداوت میکردند

ابو لهب و عتبه و ابو جهل آشکارا عداوت کردندی

... سید المرسلین علیه السلام میفکندند و در راه وی ...
... ابولهب ... سید المرسلین علیه
السلام می آوردند امیرالمومنین حمزه رضی الله عنه دید ...
بر سر و ریش او ریخت و باز روزی عقبه شکنبه بر عقب آورده
بود و بر سر وی میفکند طیبه ابن عمران بدید ... بر سر و ریش او
نکون نثار کرد الغرض کردند آنچه ایشان در حق سید المرسلین
علیه السلام کردند اگر بیان کنند زمین و آسمان در لرزه اید و
گوش و هوش طاقت استماع آن نیارد و گفتن تمام
مصلحت نباشد بنابر آنکه اغلبی از ایشان عاقبت پشیمان
شدند و بشرف ایمان مخصوص گشتند از صحابه کرام پیغمبر گشتند
و گفته و کرده ایشان سید المرسلین علیه السلام و حق تعالی عفو کرد لا
فتذکر الجفا فی حال الوفا فجفاء مضی مضی و آنکه بر کفر و
عداوت قایم ماندند جزای آن یافتند و بر دست بند
گان ... از عجز و زاری و صد اضطراب و خواری جان
دادند و کشته شدند و حطام جهنم گشتند اما حکایتی چند از
اهل قریش که آنکه کافر مردند و مسخ رفتند در قلم آورده شود
در شرح مشارق و مصابیح مسطور است و روزی سید المرسلین
و علیه السلام

علیه السلام در حرم کعبه نماز میکزارد ابوجهل و عتبه و شیبه با
جماعتی از اهل مکه که در حرم کعبه بودند بدیدند سید المرسلین علیه
السلام دید در سجده می ماند ایشان شکنبه شتری جائی افتاده
دیده بودند گفتند کیست میان شما برود آن شکنبه بیارد چون
او سجده کند [illegible] بر کتف او بدارد و آن پوستی که فرزند در
آن پیچیده زاده می شود و آن پاک است پلید نیست عتبه
بیاورد بر کتف سید المرسلین علیه السلام نهاد عبد الله مسعود
آمد آن را دور کرد مشرکان از دشنام دادن ایشان چو ابلیه دل بخندند
گذرانیدند سید المرسلین علیه السلام آن روز هر یک ایشان را
نام بنام دعا بد کرد و هر همه در جنگ بدر کشته شدند و در جهنم
رفتند در روافض مسطور هست ابو البختری از این حال علم یافت
اگر چه کافر بود بیامد چوب بر سر ابوجهل بزد و بنو مخزوم بمعونت
ابوجهل فراهم آمدند و بنو اسد بجانب ابو البختری شدند تا میان ایشان
قریب قتال شد ابوجهل خود را مغلوب دید بمسامحت پیش
آمد مردم در میان آمدند از جنگ باز داشتند هر کسی بجای منزل خود
باز گشتند عتبه ابو لهب گفت امروز با محمد زیادتی کرد هم
تا محمد نگذارد آن روز سید المرسلین علیه السلام عتبه را دعا

[illegible] عتبه [illegible]

[illegible]

[illegible] آن بلای [illegible]

بعد [illegible] بیامد قریب [illegible]

ای بنو قریش آن بلای که میگفتم رسید جمع شدند و او را در

میان گرفتند شیر در آمد عتبه را بگرفت و بهم بردرید و فریاد میکرد

گفت من نمی گفتم دعای [illegible] اهل قریش را دعای

بد سید المرسلین علیه السلام سخت می ترسیدند اما سید

المرسلین علیه السلام پس از این دعای بد نکردی بر هیچ کس [illegible] بود

در مصابیح [illegible] مسطور است روزی ابوجهل سوگند خورده بود که

سید المرسلین علیه السلام را نگذارد نماز کند [illegible] گفت روزی

سید المرسلین علیه السلام در نماز بود ابوجهل در رسید اهل قریش

گفت وقت است از سجده سر کند [illegible] ابوجهل قصد

کرد چون نزدیک رسید [illegible]

تمام [illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible] گریخت

[illegible]

[illegible] سرور اگر نه توقف

من [illegible] روزی شخصی

غریب [illegible] ابو جهل [illegible] مال [illegible] آن غریب [illegible] جمع

اهل قریش بنالید گفت حق من [illegible] بروید نزد سید المرسلین

علیه السلام در حرم نماز میکرد و ایشان بطریق استهزا طرف سید المرسلین

علیه السلام اشارت کردند بروید بگوید اگر او بگوید ابو جهل این مال زود [illegible]

بشود پس آن غریب بر سید المرسلین علیه السلام آمد و قصه حال خود.

بگفت سید المرسلین علیه السلام برخاست در خانه ابو جهل رفت

اهل قریش برابر بتماشا رفتند [illegible] ابو جهل بیرون آمد چون

که سید المرسلین علیه السلام را [illegible] تعظیم کرد و [illegible] گشت در پایهای وی

افتاد گفت محمد چه آمدی گفت برای مال این غریب [illegible] ابو جهل

[illegible] بار کرد مال غریب [illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible]

[illegible] گفت باز گشت اهل قریش متحیر [illegible] ابو جهل

[illegible] چه بود گفتند با محمد [illegible] باز کرد و میگفت اگر

[illegible] از حکم [illegible] تجاوز کردی ترا با تمام اهل قریش

[illegible]

[illegible] نبوده [illegible] نبی [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعضی منع نمودند و گروهی بر آن شدند که [illegible]

[illegible] زمان [illegible] و اهلاک کنیم بصورت [illegible]

[illegible] زمان [illegible] سید انام [illegible] اهل قریش را

[illegible] کردند و [illegible] الیحتی روز [illegible] ابوجهل علیه اللعنه [illegible]

[illegible] قریش [illegible] سعادت [illegible] سید المرسلین علیه السلام جمیع

[illegible] اتفاق کردند که [illegible] خواهند تا خلق معجزات

[illegible] شود و [illegible] را [illegible] از آن [illegible] جادو

گفتند چنانچه در تفسیر ثعلبی [illegible] در سوره انعام مسطور است

چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

آخر خصوصیت بیان او در ظاهر مثل این کرده‌ای دردوا قدری مسطور است
روزی پیغمبر سید المرسلین را علیه السلام دیر شد که از خانه نیامد تفحص
کردند نیافتند ابوطالب عظیم نگران شد و پریشان گشت گمان برد
که اهل قریش کشتند جوانان بنو عبدالمطلب و بنو هاشم
جمع شدند تیغ بدست کرده بیرون آمدند ابوطالب با ایشان گفت
هرگاه که من اشارت کنم شما همه بیکبار ضربت بر اهل قریش
در افتید و در انتقام محمد صلی الله علیه وسلم بکشید و آغاز
از مقدمان کنید اول ابن حنظله را و ابوجهل را بکشید بدین استعداد
بود که زید حارثه را رسید گفت محمد علیه السلام بصحت و سلامت
در صفا است قریش را این معنی معلوم بود بایکدیگر مکاشفه
کردند جوانان بنو عبدالمطلب گفتند اگر یک موی محمد کم شدی
مالک را از شما زنده نمی گذاشتیم در مصابیح و شرح مشارق
مسطور است چون اهل قریش دیدند که بنو عبدالمطلب آمدند
ابوطالب را گفتند که برادرزاده خود را منع کن تا دنبال دین خود
باشد بتان ما را بد نگوید باغوا چند ابوسفیان که با او یار شدند
این طور میکنند و در دین ما طعنه می زنند و بتان ما را بد میگوید
سید المرسلین را ابوطالب گفت اعمام تو و اهل قریش

سال ابن میگوید چه میگوئی رسول صلی الله علیه وسلم گفت بگو
بالغو ... از شما یک کلمه بگوئید لا اله الا الله محمد رسول الله ...
شما بگوئید آن بکنم این سخن چون ایشان شنیدند برخاستند و
گفتند بعد از این خواهی دید که میان ما و تو و یاران تو چه خواهد بود
در قصص و اقوال مسطور است که چون سید المرسلین را بسبب قوت
بنو عبد المطلب نتوانستند که مضرت رسانند بر ضعفاء یاران در
جفا شدند بلال و خباب و صهیب و عامر و یاسر و عمار یاسر را
رضی الله عنهم بگرفتند و شد تمام آغاز کردند چنانکه طعام و آب از
ایشان باز داشتند تمام روز بسته در ریگ گرم از مکه بیرون انداختند
و لت و شکنجه میکردند که پوست و گوشت بر وجود ایشان نماند
ایشان دین خود مانند زره از دین تجاوز نکردند اهل قریش رسنها در
گردن ایشان افکنده بکودکان سپردند چون شتر را مهار گرفته میگردا
نیدند این نوع جفاها بر یاران رسول علیه السلام میکردند
فصل چهارم در ذکر هجرت حبشه و بیان نقل ام المؤمنین
رضی الله عنها خدیجه و ابو طالب و ایذاء اهل قریش بعد
نقل ایشان چون کافران بر یاران رسول علیه السلام جفاها و ایذاء
سخت بنیاد کردند چنانچه مذکور شد بعده یاران سید المرسلین
علیه السلام

...لام عزیمت فرار کردند و از حضرت رخصت خواستند
سید المرسلین علیه السلام بضرورت رخصت فرمود و اجازت کرد
که در حبشه روند و هجرت اول آن بود صحابه جمع شده بودند پیشتر
در حبشه رفتند امیر المؤمنین عثمان با رقیه و ابو حذیفه و عمر بن عمران
و زبیر عوام و مصعب عمیر و عبد الرحمن عوف و عبد الله مسعود
و ابو سلمه و عثمان مظعون و عامر ربیعه و ابن الحف سهیل و حاطب
عمر و سلیط و دیگر سران قوم و ضعفاء اسلام چون بلال و خباب
و صهیب و عامر و یاسر و عمار یاسر رضی الله عنهم اجمعین همه
با اتباع در حبشه رفتند سید المرسلین علیه السلام امیر ایشان امیر المؤ
هجرت منین عثمان را داد و آن هجرت در سنه خمس بعد از نبوت بود
اهل قریش دنبال ایشان کردند در نیافتند ایشان بسلامت در
حبشه رسیدند نجاشی پادشاه حبشه بود تعظیم بسیار کرد و عذر از تمام
جای متصل داد در کشاف در سوره حج و واقدی و رساله عیسی و تفاسیر
دیگر مسطور است که روزی سید المرسلین علیه السلام در حرم کعبه سوره و
النجم میخواند چون بذکر لات و عزی رسید شیطان این کلمه
بگردانید در گوش اهل قریش برین نمط انداخت افرایتم
اللات والعزی و منات الثالثة الاخری این قدر از قرآن است

۳ سخن شیطان کلمات بنهایت کرد تلک الغرانیق العلی وان
شفاعتهم لترتجی چون سید المرسلین علیه السلام حدیث
تلاوت کرد همه اهل قریش با او سجود کردند گفتند او بتان
ما را بتعظیم یاد کرد بنام ایشان سجده کرد مخالفت از میان ما
برخاست این خبر شایع شد بحبشه رسید که میان سید المرسلین و اهل
قریش موافقت شد هر یاران که در حبشه رفته بودند بشنیدن خبر
مراجعت کردند چون نزدیک مکه رسیدند معلوم شد که این معنی
القاء شیطان و سفاهت اهل قریش بود چون صلابت محمد در
دین معاینه کردند بر قرار و قاعده مخالفت باز گشتند بعضی صحابه
[illegible] مراجعت نکردند و بعضی در مکه آمدند هر یکی در پناه بز
رگی ماند و ابن مسعود بروایتی در حبشه مانده بود بروایت جمهور
در مکه آمده بود باز چون ایذا و مخالفت و جفا از اهل قریش
زیادت دیدند و بعضی یاران کرت دوم باجازت سید المرسلین
علیه السلام باز در حبشه رفتند و این هجرت دوم در سنه عشره
از نبوت بود قصه این هجرت در قدری تفسیر بستی هست
در آیت الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین
و رهبانا مسطور هست و در وراقی مسطور هست جعفر ابو طالب
و عمر سعد

و [illegible] عاص خالد سعید عاص و عبد الله جحش و عبید و عتبه [illegible]
و [illegible] و اسود نوفل و عثمان عفان و یزید امیه و عمر امیه و خالد عصام
و [illegible] عام و سلیط سعد و فراس نضر حارث و جهیم قیس با دو
پسر جهیم و عمر خدیج کنانی ابو الروم عمیر و عبد الرحمن عوف و عامر و
قاص بدر سعد و مطلب با هر دو پسر ابن مسعود ابن حارث و مقداد عمر
و عبد الله شهاب و حارث خالد و عمر عبد الله و عثمان کعب و ابو سلمه
بن شماس و شماس بن عثمان و پسر ابو سفیان و هاشم و عبید
و ابو حذیفه و مغیره و سلمه و هشام و عباس بن ربیع یعنی و مغیث
عوف و عمار یاسر و عثمان مظعون و عبد الله قدامه و شایب
پسر عثمان مظعون و حاطب حارث و معمر حبیب با دو پسر او و محمد
حارث و خطاب حارث و سفیان معمر و جمیل و نبیه عثمان و هبان
خزیمه و حجاج حارث و سعید حارث قیس و سعید عمر یمنی و شایب
[illegible] معمر ثابت و مجبر زبیدی و جسم حباب و معمر عبد الله و
عبد [illegible] و عامر ربیع و طلحه فضله و ابو زیده بن عبد الله شمس
زربیه و مالک زمعه و عبد الله سهیل و سعد خوله و عبد الله مخرمه و حا
طب عمرو ابو عبیده جراح و بیضا عمرو ابو سرح و عمر جابر و عثمان
عبد غنیم و سعید عبد قیس و سلیط عمرو گرده سلیطه رضی الله

سلم صحبتی بعضی ... مردان و زنان بحبشه هجرت کردند ایشان
ایشان را جعفر بن ابی طالب بود اهل قریش عمرو عاص و عبد الله ربیعه
را بنجاشی فرستادند و نامه نوشتند که این مردان دین ما گردانیده
اند آمدند بحبشه برما بفرست نجاشی جعفر ابو طالب را طلبید
و گفت ماجرا چیست جعفر تمام قصه و کیفیت محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم گفت نجاشی گفت یکی سورت از قرآن که بر رسول
شما آمده است بار بخوانید جعفر سوره مریم بخواند نجاشی
بحسن استماع بشنید و های های بگریست گفت تحقیق او
پیغمبر آخر زمان هست در توریت ما این قصه بدین منوال است
عبد الله ربیعه و عمر عاص را بی غرض باز گردانیدند در واقدی مسطور است
چهل نفر از علما ترسایان از نجاشی رخصت گرفتند و گفتند
که ما بر محمد برویم بحثی بکنیم ایشان بر سید المرسلین علیه السلام آمدند
یک روایت بیست نفر بودند مگر بحضور اهل قریش با سید المرسلین
علیه السلام بحثها کردند ملزم شدند باز از دین ابراهیم صلوات الله
علیه السلام پرسیدند سید المرسلین علیه السلام فرمود دین اسلام
نت ایشان گفتند یهودی بود بعضی گفتند نصرانی بود این آیت
ل شد ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما
ایشان ملزم

[illegible] منکر کردند اهل قریش گفتند [illegible]
[illegible] طلبید شب چهاردهم بدر کامل طلوع
کرد [illegible] قریش و این علما گفتند الا این ماه را باشارت
انگشت دو شق کنی ما را تحقیق گردد که تو پیغمبری سید المرسلین
علیه السلام بانگشت مبارک اشارت کرد ماه از میان دو شق
شد نیمه را اسفل کوه حرا رفت و نیمه بالای کوه و بروایتی انشقاق قمر
بسوال ابی جهل بود صلی الله علیه بود در آن روز که ایمان بود الغرض چون
ماه دو شق شد شقی راست کوه و شقی چپ کوه سید المرسلین علیه السلام
فرمود اشهدوا گواه شوید برین قدرت خداوند بر صحت نبوت
علمای حبشه همه اسلام آوردند و چند سوره قرآن نوشته بر نجاشی
بردند و کیفیت حال باز نمودند نجاشی گفت شما جمیع اوصاف
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از صورت و سیرت پیش من ۸۱
یکان یکان بیان کنید تا به بینم موافق توریت هست یا نه
ایشان گفتند قدش تمام است و قامتش تام که مایل با
اعتدال گندم گون روشن چشم که بسرخی زند گرد روی که
روشن چون ماه شب چهاردهم بلند فراخ پیشانی گشاده دندان
دلبسته کوته ابرو بلند بینی و انبوه محاسن سرخ رخساره روشن
غبغب بزرگ چشم [illegible] از سیاهی دیده بغایت سیاه سپیدی

[illegible]

[illegible]

[illegible] درست [illegible]

[illegible]

[illegible] استوار [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] خلق از

[illegible] العرف [illegible]

سنبل چون گلاب خوشبوی تر از مشک و عنبر تمام [illegible]

خوب اطوار هست بشره روشن و تابان نور پیشانی به آفتاب که بر نور

آفتاب و ماهتاب غلبه میکند مردم [illegible] در [illegible]

[illegible] مثل آنکه در آینه بهشت معاینه میکنند مشاهده طلعتش

(دیدار) موجب راحت سینه مطالع منظرش [illegible] موجب فرحت [illegible]

مهابت تام هیبت تمام [illegible]

[illegible] وصفات

آن [illegible] لطف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خلق کامل لطف شامل [illegible]

[illegible] دارد

بعد الله تبسم افزون تخلق از حد بیرون عقل کامل شجاعت
شامل بی حد لطافت بی حد مهابت تام حشمت تمام
وقار احترام متوافر درد صدق اقوال حسن افعال کمال
تعبد عزم التهجد پاداشن سعی برای و احسان مجاوزت بمعنی
تحمل و امتنان جزا از خطا همی عطا و عدالتش معروف بوفا
عفو گناهکاران صفح بدکرداران گذشتن از جرم مجرمان عدم مقابله
سفیهان عیادت مریضان نوازش غریبان تربیت یتیمان
درد دیدن موردود مقدم مسعود در خشم زود خشنود افعال او همه
محمود شرم الله ازاده تقریر حیاته مقدار تحریر مستثنا انام تارک
انتقام صورت صلاح سیرت فلاح حافظ امانت کان دیانت
حامی ملت ماحی بدعت مبین شریعت ملقن طریقت مظهر
حقیقت محسن مسکینان دارد مظلومان نوازنده ضعفانان
و فقرا امین ملت صدیق امت مشهور ایام سرکوب اصنام
راه نمای دین داه بر یقین خورشید اسمان پیغمبری قطب
افلاک سروری مشتری چرخ سروری مریخ میدان داوری گل
دسته باغ فتوت گلزار نبوت تخت رسالت بدو مزین
ابواب جلالت او را معین عصمت قرین او نبوت هم نشین او

[illegible] در رسالت تعريف [illegible]
[illegible]
[illegible] رحمت [illegible]
[illegible] اسرار ربانى جان او حامل انوار رحمانى
[illegible] كلام او شفا فتنه جو كرد ازين حديث او صحبت
[illegible] لطائف او انيس غمكينان صفات او محبوب جها
نيان زيب او رحمت عالميان نفست او بود قبله دعاى نيازمندان
[illegible] او رحمت جان و جهانيان در بود او وسيلت مغفرت بندگان
[illegible] يا سنك پله جعا دو نور چشم جهان لقاى او رونق
ديدار بقاى او تاج داران سر نهاده در قفاى او كسرى قباد خاكپاى
او ملايك خادم استانه دولت سراى او خلايق خادم آستان [illegible] جاى
او خاكيان او [illegible] در دامن رداى او عرشيان جنك زده در آستين
قباى او جن و انس زنده از مرحباى او عالم سركردان در هواى
او آدم و [illegible] زير لعل لب او محمد رسول الله شاهى او سر مرجان
خاك كوى او صبح خندان چهره [illegible] او مشك [illegible] مرصع دين
[illegible] او بند [illegible] سوى [illegible]
[illegible] او صبح [illegible] ماه و آفتاب شرمنده او
عنكبوت

عنکبوت غار تنیده او جبرئیل امین پیک دونده او ابلیس لعین خزینه
[illegible] پیوند کننده او تاج شاهان نعلین افکنده او بیخ کفر بر کنده
ضعیف بکیمیای بشر او غلام او منطق او علاج بیماران با لمس او شفای
جویان پیام او شفاعت گناهکاران تمام او ختم پیغمبران صلی الله علیه
وسلم بعضی ازین اوصاف در رساله عجایب و قصص و افکری
مسطور است و بیشتری نعت سید المرسلین علیه السلام که مؤلف بدان
مدح کرد از هزار یکی نگفت چون تمام اوصاف او نجاشی بشنید
بی توقف گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله
و گفت او رسول بحق است در توریة همین صفت مذکور است
نجاشی رضی الله عنه با خیل و تبع و اکثر اهل حبش ایمان آور
دند در واقدی مسطور است همدران سال خدیجه رضی الله عنها عمر او
شصت پنج سال رسیده بود دهم ماه مبارک رمضان سنه عشر
از نبوت نقل کرد سید المرسلین علیه السلام بغایت متفکر گشته
و سنت جنازه و نماز بجماعت آورد اول که این سنت ظاهر شد
در نقل خدیجه بود بعد نقل خدیجه بروایتی سیوم روز بروایتی
پنجاه و پنج روز ابو طالب وفات یافت در کشاف در سوره
قصص مسطور است وقت وفات یافتن همین قدر و صحت

[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] ابوطالب اسلام قبول [illegible] کردن [illegible]
[illegible]
[illegible]
بدین سعادت مشرف نشد و در حق او این آیت انک لا تهدی
من احببت مسطور است وقت وفات او سید المرسلین علیه
السلام بر بالین او حاضر شد گفت ای عم مشفق وقت آنست
که یک بار کلمه شهادت بزبان در آری و اگر بلند نگوئی آهسته
گوئی چنانکه من شنوم تا فردای قیامت با خدا حجت کنم و
نگذارم ترا که بدوزخ برند گفت ای محمد بسیار میخواهم که بگویم
اما توفیق هدایت رفیق نمیشود چکنم ای برادر زاده من میدانم
تو صادقی و بنفس حقی بسیار میخواهم که متابعت تو
کنم اما دشوار می پندارم که بگویند ابوطالب وقت مرگ
عدول کرد ضرورت بر دین آبای میمیرم در حال وحی امد انک
لا تهدی من احببت ولکن الله [illegible] یهدی من یشاء در در
و افکار و ثعلبی مسطور است بعد وفات او اهل قریش شوخ شدند
[illegible] چیزهای کرده گرفتند که [illegible]
آمدن سید المرسلین علیه السلام از خانه مشکل شد چند روز ابولهب
حمایت کرد

حمایت کردن او که عمت او مارا هجو کردن تو حمایت او چه میکنی
از حمایت بشتافت وبعد ازین جمعی بعضی خود اهل قریش
خاک بر فرق پاک سید گرفت و سنگ زدن گرفت سید المرسلین
علیه السلام احتراز کرده بطائف رفت خلق اهل ثقیف هیچ مرا
عات نکرد بنو ثقیف و بنو کنده آنجا ساکن بودند سران
قوم ایشان زبان بطعنه کشادند سید المرسلین را بیرون کردند
ودر قلعه و شرح مشارق و مصابیح مسطور است که سنگ بشتر زدن کر
فقط ابن عبد یالیل که مهتر قوم ایشان بود ایستاده بود سید المرسلین
علیه السلام نظر طرف او کرد دانست که او مرد بزرگی است مانع خواهد
شد او بگوشه چشم اشارت کرد از لشکر گذشتند بسنگ زدن گرفتند
کلوخ و سنگ می زدند زید حارث خود را سپر ساخت چند جای
سر زید بشکست سید المرسلین علیه السلام طرف دیوار شتافت
و عتبه رفت و آن دیوار را پناه ساخت مع ذلک ایشان
هجوم کردند و کلوخ می زدند شیبه و عتبه بالا شدند آن سعی معاینه
کردند با آنکه بر خلق نه دیدند مانع شدند و عداس غلام خود را فر
ستادند تا مانع باشد و قدری انگور برای سید المرسلین علیه السلام
فرستادند عداس نزد سید المرسلین علیه السلام رسید در پیش ...

[illegible] جمعی از ایشان آورده‌اند که با محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام

[illegible] بر دکه [illegible] الله [illegible] شاید

که از اهل ایشان [illegible] بعد از آن

جماعتی که در حال اسلام آوردند [illegible] گفتند

[illegible] جماعتی در زمان علام مارا از بعثت [illegible] ایشان [illegible] بود

[illegible] پیغمبر حق تا عبدالله چیزی معاینه نکرده است [illegible]

[illegible] عبدالله بیامد و گفت کیفیت ملک جهان تقریر کرد

[illegible] گفتم که پیغمبر بحق است او نیز ایمان آورد

[illegible] دیگر سید المرسلین علیه السلام و عبدالله و زید حارثه

[illegible] مکه باز گشتند در تفاسیر سوره احقاف و [illegible] مسطور است

[illegible] نفر از مقدمان جن پیش آمدند سید المر

سلین علیه السلام قرآن [illegible] در حال ایمان آوردند

و بملک خود رفتند گفتند انا سمعنا قرآنا عجبا یهدی الی

الرشد فامنا به ولن نشرک بربنا احدا [illegible] مسطور [illegible]

[illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible] رسید

[illegible]

[illegible] بعد او چند [illegible] شیر پیش آورد سه روز سید المرسلین
[illegible] خورده بود سیوم روز آن شیر نخورد بعد
تناول سید المرسلین علیه السلام آن حضرت علی را بر سهیل در
مکه فرستاد گفت مرا اگر در جوار خود جای دهی و قوت کنی
در سجود سوی بیت الله او قبول نکرد بعده بر اخنس فرستاد وی هم
قبول نکرد بعده بر مطعم عدی فرستاد او مراعات کرد و قبول
نمود که بیاید در حمایت من باشد سید المرسلین علیه السلام در مکه
آمد و در جوار او بودن گرفت بدان سبب اهل قریش دست از
تعدی کوتاه کردند مطعم عدی سران قوم را گفت او را من پناه
داده ام کسی تعرض نرساند از فرمان او نتوانستند که بگذرند در آخر
ماه شوال سید المرسلین علیه السلام از مکه غایب شد خلق
تصور کردند که کشته شد بیست سیوم ماه ذی القعده بمکه پیدا شد
در تفاسیر در سوره احقاف و در تفسیر [illegible] در سوره جن مسطور است
آنچه هفت کس از جن که ایمان آورده بودند و قرآن شنیده بودند ملک
خود را خبر کردند بادشاه ایشان با سیصد فوج از جن بر سید المرسلین
علیه السلام آمد و در ماه ربیع الاول سنه احدی عشر از نبوت در حجون
که مقبره مکه است نزول کردند آن صحبت [illegible] بر سید المرسلین علیه السلام

[illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible] صبح سید المرسلین

بمکه [illegible] جن [illegible] سید المرسلین علیه السلام آمد [illegible]

سه و آن دو جن اقتدا کردند بسید المرسلین علیه السلام نماز کردند چون

پادشاه جن باز گشت رسولان و کسان در جمیع بلاد و اطراف عالم بجمله

جنیان فرستاد و همه را دعوت کرد و نامه نبشت انا سمعنا کتابا انزل

من بعد موسى مصدقا لما بين يديه يهدي الى الحق و

الى طريق مستقيم يا قومنا اجيبوا داعي الله وامنوا به يغفر

لكم من ذنوبكم ويجركم من عذاب اليم دعوت نامه

چون رسید هر کرا توفیق هدایت راه بر شدند ایمان آوردند در رسالت [illegible]

در آخر ماه ربیع الاول معظم صدیق وفات یافت اهل قریش باز سفا

بت بنیاد نهادند سید المرسلین علیه السلام بغایت متفکر شد

عبد الله مسعود را رضی الله عنه در مدینه بر انصاریان فرستاد

و مکتوب نبشت و ایشان را دعوت کرد ایشان [illegible] سید

المرسلین علیه السلام شدند بر کوه عقبه انصاریان جمع شدند بیعت

قبول کردند و گفتند میان ما با جهودان [illegible]

و از [illegible]

[illegible] بودی چون بسید المرسلین صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible] بغایت [illegible]
[illegible] کیفیت بیعت انصار تقریر کرد سید المرسلین علیه السلام
منتظر گشت فصل پنجم در معراج و فرضیت صلوات خمس
و هجرت مدینه در رسالهٔ عجیب مسطور است چون ایذاء مشرکان از حد گذشت
سید المرسلین علیه السلام اتفاق رفتن مدینه جزم کرد و یاران را اجازت
کرد که هر کس استعداد کند و در مدینه هجرت کند و خود منتظر وحی می بود
در مصابیح مسطور است اول کسی که در مدینه رفت مصعب عمیر بود و
ابن ام مکتوم بعده عمار و بلال و سعد رضی الله عنهم بعده امیر المؤمنین
عمر خطاب رضی الله عنه با بیست نفر بعده سید المرسلین علیه السلام و
کیفیت رفتن سید المرسلین علیه السلام پیشتر آورده خواهد شد
در رسالهٔ عجیب مسطور است درین میان شب بیست هفتم ماه رجب سنه
اثنی عشر از نبوت که سال عمر سید المرسلین علیه السلام به پنجاه دو رسید
بحضرت ملکوت تعالی فرمان در رسید که ای رضوان بگو تا بهشت
را بیاراید و ای مالک آتش دوزخ را تسکین ده و ای جبرئیل
[illegible] عذاب بر دارند و حوران و غلمان را بفرما تا
[illegible] صلوات الله علیه گفت خداوندا مگر قیامت

[illegible] وفرمان لشکری در هفت فرشته [illegible]
[illegible] اینها کار هفتصد و هفتاد [illegible] یک بر مثال [illegible]
[illegible] از زبان [illegible] هفتصد هزار [illegible] برابر [illegible]
[illegible] بیار [illegible] بهفتاد هزار فرشته بر محمد [illegible] محمد را بیار [illegible]
جبرئیل صلوات الله علیه در بهشت رفت براقی بکرفت و با
هفتاد هزار فرشته برود سید المرسلین علیه السلام آمد سید المرسلین
علیه السلام در خانه ام هانی بود خفته سقف بشکافت جبرائیل
صلوات الله علیه فرود آمد فرمان خدای تعالی رسانید و این معنی [illegible]
[illegible] مسطور است سید المرسلین علیه السلام برخاست در حرم کعبه آمد و
وضو ساخت نزدیک حطیم دو رکعت نماز کزارد بر براق سوار شد روان کشت
جبرئیل صلوات الله علیه با هفتاد هزار فرشته در رکاب میرفت چون
پیغمبر صلی الله علیه وسلم با هفتاد هزار فرشته به بیت المقدس رسید
دو رکعت نماز کزارد نردبانی از نور پدید آمد سوار شد چون باسمان اول رسید
جبرئیل صلوات الله علیه در بکوفت فرشتکان کفتند کیست بر در کفت
جبرئیل حبیب الله و منم بنده جبرئیل فرشتکان کفتند مرحبا بنعم
[illegible] چون در بکشادند سید المرسلین علیه السلام در آمد [illegible] آدم
[illegible] علیه ملاقات شد بعد جبرائیل صلوات الله علیه کفت

پدر تست

... در آسمان اول سید المرسلین علیه السلام سلام کرد و جواب
... حضرت آدم گفت مرحبا یا ابن الصالح و النبی الصالح از آنجا باسمان دوم
رسید با حضرت عیسی و حضرت یحیی ملاقات شد ایشان گفتند
مرحبا بالاخ الصالح و النبی الصالح از آنجا باسمان سیوم رسید الله
با حضرت یوسف صلوات الله علیه ملاقات شد گفت مرحبا با
لاخ الصالح و النبی الصالح از آنجا باسمان چهارم رسید با حضرت
ادریس ملاقات شد گفت مرحبا بالاخ الصالح و النبی الصا
لح ... رسیدند آنجا با حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه را
دید بر کرسی زرین زیر درخت با هیبت تمام نشسته است و
هر دو جانب او فرشتگان ایستاده اند سید المرسلین علیه السلام
پیشتر رسید با او ملاقات کرد او تعظیم بسیار داشت سید المر
سلین علیه السلام از حال قبض ارواح و مانند آن پرسید حضرت
... صلوات الله علیه گفت این درخت که می بینی بعدد جمله
آدمیان و پریان برگ دارد هر یکی را نام بران نوشته است چون
اجل کسی قریب آید چهل روز پیش از آن برگ زرد گردد همین
که ... اگر اجل ... چون فرشتگان دست
... و اگر اجل ... با
فرشتگان ... ایشان جان او ... به ... کرد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بشرف [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم جان [illegible] جهان [illegible]

[illegible] بستان از [illegible] طفل غنچه بیرون [illegible] چون با سماء

پنجم رسید با مهتر [illegible] صلوات الله علیه ملاقات کرد [illegible]

الاخ الصالح [illegible] الصالح [illegible] با آسمان ششم رسید با مهتر [illegible]

صلوات الله علیه ملاقات [illegible] مرحبا بالاخ الصالح [illegible]

صالح [illegible] صلوات الله علیه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] کودک [illegible] بشرف [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible]

[illegible] الصالح [illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible]

یکی جیحون ... است و باز دو جوی سیحون انجا آن چهار لب آب پیدا آمد
گفتند ای محمد آن دو لب باطن بهشت است و این ظاهر یکی
نیل دوم فرات است هر دو ابی که نیل است یعنی لب آب مصر دوم که فرات
است یعنی لب آب عراق سیوم جیحون است یعنی لب آب خراسان
وماوراء النهر چهارم سیحون است لب آب هند یعنی گنگ بعده ٤٥
بیت المعمور نمودند انجا سید المرسلین علیه السلام دوگانه گزارد بعد
٥ چهار قدح بیاوردند یکی پر شیر دوم پر شهد سیوم پر شراب چهارم
پر آب گفتند ای محمد یکی ازین اختیار کن سید المرسلین علیه السلام
قدح شیر اختیار کرد ملایک همه آفرین کردند گفتند این دین مستقیم
وکیش حق است ازانجا فرمان رسید ای محمد بر عرش بر آی
محمد صلی الله علیه وسلم خواست تا نعلین از پای بکند فرمان آمد
مکش تا برکت خاک نعلین تو بر عرش ما اثر کند انجا رفرف
پیدا شد یعنی تخت بران علاف باشتاب آمد سید المرسلین
علیه السلام بر رفرف سوار شد مهتر جبرائیل صلوات الله علیه السلام
باز ایستاد سید المرسلین علیه السلام گفت یا اخی جبرائیل درینجا میگذاری
مهتر جبرائیل صلوات الله علیه گفت یا سید المرسلین صلعم بعزت ... چون
جبرائیل ... ازانجا قدم پیشتر نتوانند نهاد آنجا تو پیش ...

[illegible] عرش و کرسی جهت تو آفریدم [illegible]
[illegible] النور تجلی ظاهر شد [illegible]
[illegible] التحیات لله والصلوات والطیبات
[illegible] کلام [illegible] گفت السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته [illegible] علیه السلام
[illegible] السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله فرمان
[illegible] عرش و کرسی و زمین و آسمان و لوح
و قلم و فلک و ملک [illegible] آفریدم [illegible] خود [illegible]
[illegible] اگر تو نمی بودی از فلک و ملک نشان نبودی نه
جان بودی و نه [illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علیه السلام